

برخورد با بدحجابی را کم بها دهید!

رویا پایان فعال جنبش زنان از ایران
بقیه در صفحه 23

.....

دست رژیم فاشیستی

از پناهندگان زحمتکش افغانی کوتاه!

بقیه در صفحه 23

.....

بیانیه اعتراضی گروهی از

فعالان سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران
درباره برخوردهای دولت با مهاجران افغان
بقیه در صفحه 24

.....

نامه جمعی از دانشجویان دانشگاه آزاد شبستر

بقیه در صفحه 24

مصاحبه اختصاصی سایت گزارشگران

با امیرجوهری لنگرودی
عضو هیئت هماهنگی اتحاد چپ کارگری
بقیه در صفحه 25

.....

گزارش از واکنش ها،

در رابطه با سفر منوچهر متکی به کشور سوئد!

بقیه در صفحه 30

.....

سوسیالیسم در یک کشور

صادق افروز

بقیه در صفحه 31

.....

جنگ منابع،

پروژه آمریکا در خاورمیانه و موقعیت اسرائیل

یونس پارسابناب

بقیه در صفحه 33

.....

پاسخی به یک انتقاد از مقاله

"هم بستگی طبقاتی مهمترین پیام روزجهانی کارگر"
تقی روزبه
بقیه در صفحه 24

.....

مصاحبه با منصور اسالو

از سایت روشنگری
بقیه در صفحه 44

.....

هشدار: خطر قتل منصور اسالو!

بقیه در صفحه 6

.....

گفتگو با آقای رحیمی

دبیر کل مجمع صنفی معلمان ایلام - کانون صنفی معلمان ایران
بقیه در صفحه 7

.....

گزارش از تجمع معلمان

در کرج در ۱۲ اردیبهشت
بقیه در صفحه 9

.....

ضرب و شتم معلمان ایران توسط مامورین
نیروی انتظامی و اطلاعاتی (لباس شخصی)

فعالان حقوق بشر در ایران
بقیه در صفحه 9

.....

جنبش زنان و "جریان اصلاحات" در ایران:

مروری بر یک تجربه

مهناز متین
بقیه در صفحه 10

.....

باخوانی یک پیروزی

محمود صالحی در خیابان های تهران
بقیه در صفحه 21

.....

به مردان تیز خشم که ... / شادی امین

بقیه در صفحه 21

.....

پاسخی به یک انتقاد از مقاله "هم بستگی طبقاتی مهمترین پیام روزجهانی کارگر"

"منظور از بورژوازی، طبقه سرمایه داران معاصر است که مالک وسائل تولید اجتماعی اند و از کار دستمزدی بهره برداری می کنند. منظور از پرولتاریا، طبقه کارگران مزدبگیر معاصر است که چون از خودشان وسائل تولیدی ندارند، پس ناچارند نیروی کارشان را بفروشند تا بتوانند زندگی کنند."

چنانکه در توضیح انگلس و تعریف فوق ملاحظه می کنید در نزد انگلس کسانی که ناچارند نیروی کار خود را بفروشند تا بتوانند زندگی کنند پرولتاریا محسوب می شوند. چنانکه مشهور است در این تعریف بهیچوجه کارمولد (و کارگر صنعتی) به عنوان تعریف انحصاری طبقه کارگر نیامده است. برعکس در تعریف انگلس مفاهیم مزدبگیر و معنای زندگی کردن از طریق فروش نیروی کار آشکارا مفهوم عام تری از آنچه که نویسنده در تعریف محدود کارگرو طبقه به سوسیالیسم و بنیان گذاران آن نسبت می دهد، وجود دارد. تأکید اصلی در تعریف کارگر، صرف نظر از اشکال خود ویژه ای که بخود می گیرد استثمار از کار دستمزدی و فروش نیروی کار برای گذران زندگی است.

ب- طبقه دارای مفهوم و معانی پیچیده ای است که در آثار مارکس و بسیاری از مارکسیست ها بحث ها و تفاسیر گوناگونی نسبت به آن ارائه شده است. و به آن آسانی و بداهتی که یادداشت نویس مدعی است نیست. در آثار مارکس از کارگرمولد و غیرمولد و از طبقات اصلی و فرعی سخن آمده، و از مصرف مولد و غیرمولد. همانطور که از بورژوازی مولد و غیرمولد و طبقه اصلی بورژوازی و طبقات فرعی آن سخن به میان آمده است. مثلاً بانک داران و بازرگانان و رباخوران و ... بسیاری لایه ها وجود دارند که از طریق سرمایه غیرمولد و بطور غیر مستقیم سهمی از ارزش افزوده کارگرمولد را بخود تخصیص میدهند و سرمایه های کلانی هم بدست می آورند (ولو آنکه آن را سرمایه غیر صنعتی و غیرمولد بنامیم). و این البته مانع از آن نمی شود که به آنها سرمایه داران کنیم و از نقش آنها در نظام سرمایه داری غافل شویم. نقشی که از قضا با گسترش خصلت انگلی سرمایه داری هر چه بیشتر خصلت تعیین کنندگی پیدا کرده و روبرو افزوده شدن هم هست. همانطور که در میان صفوف پرولتاریا نیز کارگرانی هستند که مستقیماً تولید مادی ندارند اما از طریق ارائه خدمات و فروش نیروی کارشان زندگی می کنند و کمیت و نقش اینان هم روبرو گسترش یافته و هست. در آثار مارکس از کارگر غیرمولد بارها سخن به میان آمده است. بعنوان مثال اواز کسی که ترانه های خود را برای گذران زندگی خود می فروشد به عنوان کارگر (غیرمولد) یاد کرده است (و همین جا هم باید اشاره کنم که این اصطلاح غیرمولد به معنای غیرارزشی بودن این گونه فعالیت ها و بطور کلی کارهای خدماتی نیست بلکه صرفاً برای درک تمایزات و تأکید بر ویژگی های نیروهای تولیدی و به مثابه ابزار تحلیلی طبقه در جامعه سرمایه داری مورد استفاده قرار گرفته است). چه کسی است که مثلاً امروز از اهمیت صنعت حمل و نقل، و مثلاً از خدمات کارگران شرکت واحد بی خبر باشد؟ و یا از اهمیت آموزش معلمان در نسل جوان و باز تولید نیروهای تولیدی و یا از نقش مادران و زنان خانه دار در رابطه با باز تولید نیروی کار ...

نکته مهم آنست که فرماسیون نظام سرمایه داری علاوه برداشتن وجه اقتصاد مولد، دارای وجوه گسترده دیگری از اقتصاد و نیز بخش های سیاسی و فرهنگی هست که نقش بسیار مهمی در تأمین شرایط وجودی و بقا کلیت نظام و باز تولید نیروهای مولده به معنای اخص آن برعهده دارد. و از همین لحاظ دارندگان و باکارگران این بخش ها، از طریق اختصاص سهمی از ارزش افزوده تولید کنندگان مستقیم بخود، بخشی از طبقه بورژوازی را تشکیل میدهند. همانطور که در میان مزدحقوق بگیران و طبقه کارگر هم بخش ها و لایه هایی وجود دارند که با ارائه خدماتی از طریق فروش نیروی کار دارای اشتراک منافع بنیادی با کارگران در معنای اخص و پرولتری هستند. از این رو تقلیل و انحصار معنای طبقه به محدوده تنگ و ناقص تولید کنندگان

دریادداشتی توسط آقای نیکو خراسانی- که شخصاً افتخار آشنائی با ایشان را ندارم- برپانوشته من در سایت روشنگری درج گردید که حاوی انتقاداتی به آن نوشته بود. برای آنکه هم بانتقادات ایشان پاسخی بدهم و هم در عین حال به شفاف شدن اصل مطلب کمکی کرده باشم، لازم دیدم که ملاحظات خود را ولویطور فشرده در مورد انتقادات به عمل آورده بنویسم. چرا که بر این تصورم که با فعال شدن جنبش های اجتماعی- طبقاتی و بخش های گوناگون مزدحقوق بگیران، هم چون معلمان و پرستاران و... زنان و دانشجویان و... در کنار کارگران صنعتی و یا بیکاران... و اهمیت بی بدیل موقله اتحاد طبقاتی، تلاش برای شفاف کردن هر چه بیشتر مفهوم طبقه و مبارزه طبقاتی برای تقویت صفوف جنبش های اجتماعی و طبقاتی از اهمیت زیادی برخوردار است. در زیر انتقاد ایشان به مقاله مزبور و پاسخ به آن را ملاحظه می کنید:

نام : نیکو خراسانی

آقای تقی روزبه

بسیار جای تاسف است که فردی ادعای مارکسیست بودن داشته باشد و درکی بغایت اشتباه از مفاهیم پایه ای داشته و تلاش داشته باشد این درک غلط را ترویج هم بنماید. و از ه های سیاسی مارکسیستی دارای مفاهیمی مشخص و علمی هستند که هر کسی بنا به میل و علاقه خود و به قصد دمکراتیزه کردن آن نمی تواند در این مفاهیم علمی تجدید نظر کرده یا در واقع آن را تحریف نماید. پرولتاریا (proletariat) به طبقه کارگر مزد بگیر فاقده وسائل تولیدی می گویند که مجبور است نیروی کار خود را به صاحبان وسائل تولید یعنی سرمایه داران به فروشند. این نیروی کار فروخته شده علاوه بر ارزش خود ارزش اضافی نیز تولید می کند که توسط کارفرما به شکل سود تصاحب میشود. ویژگی کار پرولتاریا در واقع همین تولید ارزش اضافی است. حال ممکن است بفرمائید در تعریف غیر تمامیت خواه و دمکراتیک شما از طبقه کارگر چطور فاحشه ها تولید ارزش اضافه میکنند؟ طبق تعریف دمکراتیک شما تمامی لومین پرولتاریا از جمله توزیع کنندگان مواد مخدر و چاقو کشان حرفه ای و اعضاء باندهای مافیائی و روسپیان و زندان که در ازای ارائه خدمات مزد دریافت می کنند جزء طبقه کارگرند. واقعا که مرحبا! از این همه درایت علمی و تاجی که به سر طبقه کارگر زده اید. طبقه کارگر تا دوستانی مثل شما و منصور حکمت متوفی دارد احتیاجی به دشمن ندارد. علامت تساوی گذاشتن بین طبقه کارگر که تولید کننده تمام نعمات مادی است، خلاق است و بالنده و انقلابی و سازنده سوسیالیسم با لومین پرولتاریا که انگل و پارازیت و آلت دست و نیروی ذخیره و بلقوه سرمایه داران و ارتجاع می باشند، به چه معناست؟ و اما مسئله دیگر ماهیت طبقاتی داشتن دولت در جامعه سوسیالیستی است، که ظاهراً شما منکر آن هستید.

باز درود و تشکر از نوشته آقای نیکو خراسانی درباره مطلب این جانب. و اما نکاتی درباره ملاحظات ایشان:
الف- انگلس که خود به همراه مارکس از تدوین کنندگان مانیفست کمونیست بود در توضیح بر چاپ انگلیسی مانیفست در سال 1888 در ذیل معنای پرولتاریا چنین می نویسد:

پاسخی به یک انتقاد از مقاله

مستقیم مادی ربطی به مارکس وانگلس ندارد و البته آن ها خودبکرات نسبت به تحلیل های خطی و بی ارتباط با تحولات جهان عینی در نسبت دادن چنین نظراتی به آن ها هشدار داده بودند.

ج- نکته دیگر آن که طبقه مقوله ای بسیار پویا بوده و در شرایط متحول و متغیر ساختاری در نظام سرمایه داری خود ویژگی ها و ترکیب های متفاوتی از عناصر تشکیل دهنده آن است. اگر در زمان مارکس کارگران صنعتی اکثریت پرولتاریا را تشکیل میدادند و بطور طبیعی تمرکز مارکس بر روی آنها و اهمیت بی بدیل آن ها بود. امروز به موازات رشد بخش های خدماتی، با کمیت گسترده و هم چنان روبگسترش کارگران خدماتی و بر همین اساس تغییر اهمیت بخش های مختلف طبقه همراه می گردد. اگر چنین پویایی در رابطه با ساختار و تحولات طبقه در نظر گرفته نشود نه فقط از مارکسیسم به مثابه علم چیزی باقی نمی ماند، حتی از ادعای جنبش پرولتری به مثابه جنبش اکثریت عظیم جامعه که همه حقانیت نظام سوسیالیسم بر شالوده چنین واقعیتی استوار است. چه میماند؟ خوشبختانه نه خود مارکس چنین محدودیتی را در تعاریف خود گنجانده است و نه خود را بی نیاز از تحلیل مشخص در شرایط مشخص و در انطباق با تحولات تاریخی دانسته است. گرچه همواره خیل عظیمی وجود داشته و دارند که خواسته اند بر یافته ها و اندیشه های وی رنگ و بوی ایدئولوژیک و مذهب گونه و جوادانگی بدهند.

د- نوشته این دوست محترم نشان میدهد که علیرغم ادعای داشتن برخورد علمی با مفهوم طبقه اما در عمل با آن بصورت ارزشی و لاجرم غیر علمی برخورد می کند. ایشان بجای آنکه علیه نظام سرمایه داری بر آشوبند که با کالانی کردن همه چیز در جهان، حتی سکس و استثمار جنسی، آن را دقیقاً به یک کالای پرمفعت برای سرمایه اندوزی تبدیل کرده است از سخن این جانب که استثمار جنسی زنان تن فروش را، به مثابه نوعی از کار مزدوری و فروشندگان نیروی کار برای گذران زندگی و لاجرم به عنوان پدیده ادغام شده در مناسبات سرمایه داری در آورده است بر می آشوبد که گویا توهین به پرولتاریا شده است چرا که دامنه خلوص پرولتاریای مورد نظریشان را بهم میریزد. من نمی دانم که اگر ایشان میدانست که از قضا خود بنیان گذاران سوسیالیسم هم چنین تصویری از این لایه اجتماعی داشتند، آیا ایمانش به بامدیریت یا نه؟! در هر حال خوشبختانه چنین تصویری در مورد این لایه از همان زمان در نزد بنیان گذاران سوسیالیسم علمی و شخص مارکس وجود داشته است. در مورد لمپن پرولتاریا نیز مسأله اصلی مورد تاکید، برجایگاه آنان به مثابه نیروی است که هنوز جذب مناسبات کالانی سرمایه دارانه نشده اند و بهمین دلیل در مسیر تحول خود می توانند هم بخشاً به صفوف پرولتاریا جذب شوند و هم به مثابه چماقی علیه آنها توسط سرمایه بکار گرفته شوند. اما در شرایط حاکمیت بدون چون و چرای سرمایه داری و روند کالانی شدن همه مناسبات اجتماعی، توجه به اهمیت این نوع لایه های گسترده، که رژیم سرمایه داری ضمن خلع پادزان ها از نظام کهن، قادر نیست آن ها را در سیستم خود به مثابه کارگر شاغل جذبشان کند (فرا تر از نیروی کار ذخیره، به صورت اضافه جمعیت نسبی و کلان)، دارای اهمیت زیادی هستند. این ها از قضا در برپا کردن انقلاب بهمین نقش مهمی داشتند و بعد از این هم خواهند داشت. که وجود نقششان در انقلاب و به عنوان متحدین کارگران شاغل، مستلزم فاصله گرفتن هر چه بیشتر از درک مبتنی بر خلوص طبقه و ارزشی کردن آن است. متورم شدن صفوف ارتش ذخیره کار و پدیده اضافه جمعیت نسبی که پدیده جهانی هم هست و سرمایه داری حتی قادر نیست امتیاز بردگی کار را به آنان تقویض کند، نارسایی درک سنتی و خلوص گرایانه از طبقه را بیش از پیش به چالش می طلبد. بخصوص در جامعه ای که مقوله بیکاران ابعاد عظیمی را تشکیل میدهد، دفاع از چنین خلوص عقب مانده ای-شمول کارگران تنها به کسانی که بطور مستقیم ارزش

اضافی مادی تولید می کنند نیز اطلاق سرمایه دار به کسانی که بطور مستقیم ارزش اضافی را به خود تخصیص می دهند- در عمل به نوعی دفاع از شرافیت طبقه کارگر که تنها در برگیرنده بخش معینی از مزد و حقوق بگیران است منجر می شود. ایده ای که با تکیه بر آن حتی نمی توان تحولات سرمایه داری در قرن گذشته را تبیین کرد.

صرف نظر از محدودیت نگرش ایشان که بهیچوجه نه با نظر خود بنیان گذاران سوسیالیسم و نه با تحولات تاریخ جامعه سرمایه داری انطباق دارد، ضعف مهم دیگر در این نگرش، نگاه ارزشی داشتن به پرولتاریا و طبقه کارگر است. و این نگاه همان نکته اصلی در نقد یادداشت ایشان است. نگاهی که واقعیت وجودی طبقه را با مفاهیم ارزشی و پیشداوری های خود مخلوط می کند. در این نگاه، انگار نه انگار که کارگر بودن، فی نفسه و در ماهیت خود، نه ارزش که ضداً ارزش بوده و چیزی جز بردگی نوین انسانی نیست. و بهمین دلیل داعیه اصلی سوسیالیسم هم چیزی جز مبارزه علیه این بردگی نوین و ارزش گذاری های بورژوازی نیست. اگر ایشان از این منظر به مسأله می نگریستند هرگز تا این حد از قلمداد کردن زنان تن فروشی، بدلیل کلا شدن سکس و گذران زندگی از این طریق، بعنوان بخشی از طبقه بزرگ مزدو حقوق بگیرانی که از لایه های گوناگونی تشکیل می شود، تا این حد برآشفته نمی شدند. و در ضمن طرح آن را نه به معنای تأیید پدیده ضدانسانی تن فروشی و الوده شدن خلوص طبقه، بلکه به معنای اعلام جنگ با این نوع بردگی جنسی به حساب می آوردند.

ه- در پایان آقای خراسانی در یک خط اضافه کرده اند که گویا من- تقی روزبه- منکر ماهیت طبقاتی دولت در جامعه سوسیالیستی شده ام. در این رابطه هم اشاره کوتاهی لازم است.

اساساً ترکیب مقوله دولت و جامعه سوسیالیستی که بنابه تعریف دولت اکثریت استمار شده و متبنی بر خود حکومتی است، در ذات خود یک مقوله متضاد و پارادوکسیکال بشمار می رود. چرا که دولت در نزد مارکس و مارکسیست ها محصول منازعه طبقاتی است و در عین حال ابزار بقا آن. جامعه سوسیالیستی با برافکندن نظام طبقاتی، به مقوله دولت به مثابه نیروی حاکم بر جامعه و بیگانه با سوسیالیسم و با اصل خود حکومتی، بطور کامل پایان می دهد. بنابراین مبارزه سوسیالیستی در عین حال مبارزه برای پژمرده کردن دولت و میراندن کامل آن هم هست. بدیهی است که این کاریک شبه نمی تواند صورت پذیرد اما جهت گیری بدان سمت، روندی است جاری در هر لحظه. فضیلت ساختن از وجود شری به نام دولت در دوره های ناگزیر انتقالی که ضرورتی است بایست در جهت پژمردگی و تضعیف مداوم و نه در راستای تقویت آن، ربطی به سوسیالیسم ندارد و تیر خلاصی است بدان. پدیده ای که نقض آن توسط تجربه مدعی سوسیالیسم در قرن گذشته یکی از بارزترین جلوه های انحرافی آن تلقی می شود. بنابراین سوسیالیسم حاکمیت یک طبقه بر طبقه دیگر نیست بلکه حذف جامعه طبقاتی و نظام کار مزدی و تمرکز قدرت در سازمانی بنام دولت و بر فراز مردم، که خود حکومتی تنها آلترناتیو متصور آن است. بنابراین از وجود دولت متعلق به اکثریت استمار شونده در دوره های انتقالی و با سمت گیری به حذف دولت و ضرورت نفی خود، نباید فضیلتی در جهت بی محتوا کردن سوسیالیسم ساخت. نباید فراموش کرد که نفی یک پدیده را هرگز نمی توان با تقویت متضاد آن اشنی داد و در عین حال دم از سوسیالیسم زد. اصل خودر هائی و آزاد کردن ظرفیت های طبقه کارگر در این راستا اصلی است که از همین امروز-حتی در دل نظام سرمایه داری- باید برای آن مبارزه کرد. در دولت های انتقالی به اندازه ای که قدرت به کارگران و مردم واگذار می شود، و بهمین اندازه که نظام مزدبگیری حذف می شود، دولت پژمرده و پژمرده ترمی می شود.

*اسالو در گفتگو با "بولتن کارگری ایران":

تا مرز خفه شدن گلویم را فشردند... بر سر من می کوبیدند و می گفتند: بند و بساطت را جمع کن و از این جا برو.

مصاحبه با منصور اسالو که در اینجا ملاحظه می کنید، در بولتن کارگری ایران درج شده است. این بولتن به زبان انگلیسی منتشر می شود و اساسا به بازتاب اخبار کارگری ایران در سطح بین المللی اختصاص دارد.

در تماس با یکی از دست اندرکاران این بولتن اطلاع یافتیم این نشریه اینترنتی توسط گروهی از جوانان نسل دوم تهیه میشود که سن متوسط آنها حدود 20 سال است و برخی از آنها در خارج از کشور متولد شده اند. فکر انتشار چنین نشریه ای با آغاز موج حرکت جدید مستقل کارگری در ایران و بطور مشخص حرکت سندیکای شرکت واحد اتوبوسرانی در آنها شکل گرفت. استقلال بولتن و عدم وابستگی به منابع قدرت، مثل استقلال خود جنبش کارگری برای این جوانان از اهمیت درجه اول برخوردار است.

علاوه بر پیوند های عاطفی با مسایل مردم زحمتکش ایران، عامل دیگری که این جوانان را به انتشار چنین نشریه علاقمند کرده است، مشاهده نقش روزمره و مداوم مطالبات و مبارزات کارگری این کشورهای اروپایی در گسترش دموکراسی و آزادی و رفع ستم از گروه های ضعیف است. از این رو آنها تصمیم گرفتند نشریه ای منتشر کنند که بطور اخص بر مبارزات کارگران ایران متمرکز باشد و اخبار آنها به زبان انگلیسی در سطح بین المللی بازتاب دهد.

تاکنون 12 شماره از این بولتن منتشر شده است. دوازدهمین شماره حاوی مصاحبه ای با منصور اسالو، دبیر سندیکای شرکت واحد اتوبوسرانی تهران، گزارش کاملی در باره دستگیری محمود صالحی، اخبار جنبش معلمان و مطالب دیگر است.

از آنجا که این بولتن مستقل کارگری به زبان انگلیسی منتشر میشود و مطالب آن میتواند مورد استفاده کسانی قرار گیرد که برای بازتاب اخبار کارگری ایران و جلب حمایت بین المللی از مبارزات مستقل کارگران ایران به متون انگلیسی نیاز دارند، ما بعد از انتشار هر شماره آن را در بخش انگلیسی سایت منتشر می کنیم.

مصاحبه با منصور اسالو که در آخرین شماره این بولتن درج شده، در نشانی زیر آمده است:

<http://www.iranianworkersbulletin.org/IWB/Issues/NEW/S12.pdf>

آقای اسالو با تشکر از شما که دعوت ما را برای مصاحبه با بولتن اخبار کارگری ایران - پذیرفتید .

اولین سنوال ام از شما این است :

1- سندیکای شما در جمع بندی شماره 1 و 2 خود، گفته است ؛ " خط فقر 400 هزار تومان - اعلام شده است ، در حالیکه حداقل دستمزد ماهیانه کارگران 183 هزار تومان در ماه تصویب شده است . در همتاجامده در سال گذشته نرخ رسمی تورم 15% و نرخ غیر رسمی تورم که به زندگی واقعی نزدیک است 50% اعلام شده است ، همچنین هزینه اجاره مسکن نزدیک به 40% افزایش داشته و قیمت زمین و ساختمان در شهر های بزرگ بیش از 50% رشد را نشان می دهد." با توجه به این داده های آماری ، کارگران چگونه قادر به تامین هزینه های زندگی شان خواهند شد و این که این مسئله چه تاثیری بر مبارزات جاری و تشکل یابی ان ها می گذارد و اصولا امیدی به بهبود وضع اقتصادی کارگران وجود دارد؟

اسالو : کارگران مجبورند دو یا سه شغل داشته باشند ، اضافه کاری بکنند ، همسران آنها مجبور شده اند به عرصه کار بیایند ، فرزندان آنها مجبور به ترک تحصیل شده اند و کار می کنند . به دلیل گران شدن وحشتناک هزینه

ایشان در قسمتی دیگر از نامه خویش می نویسند که طبقه کارگر با داشتن دوستانی مثل من و منصور حکمت احتیاجی به دشمن ندارد!

این بخش از یادداشت و قضاوت آن نشان میدهد که اولاً تا چه حد نویسنده یادداشت به دریافت های شخصی خویش از سوسیالیسم که بگمان من هیچ ربطی هم به مارکس و انگلس ندارد، خصلت ایدئولوژیک، تکامل ناپذیر و مطلق میدهد و ثانیاً- جذاز این که کدام نظر درست و یا نادرست باشد- ایجاد ترادف و تشابه بین نظرات من با نظرات کسی که نمی توان هیچ قرابتی بین آن ها یافت ، نشان میدهد که متأسفانه ایشان-باز هم صرف نظر از این که خود چه نظری داشته باشند- از آنکه آن چه که من گفته ام هیچ دریافتی نداشته اند. و این را می توان از یکسان پنداشتن و همسان کردن دودرک متفاوت از "سوسیالیسم" دریافت. درکی از معنای سوسیالیسم که مبتنی بر خودرهای و دمکراسی مستقیم کارگران و مبارزه با کیش رهبری و نفی سلطه سازمانی بر طبقه و دولت است، با نظری که برانگاره های متضادی چون حزب پینتازو و تصرف قدرت بدست آن و کیش رهبری و... استوار است. روشن است که با هیچ نخی نمی توان آن ها را به یکدیگر دوخت. برعکس اگر انصافاً در این میان بتوان قرابتی یافت، همانا قرابتی است که میان درک هائی که علیرغم تفاوتشان از آشخور مشترکی تغذیه می کنند، وجود دارد: درکی ناب گرایانه و محدود نگرویکدست از طبقه لایه بسیار محدود کم شماری از طبقه که قرار است به نمایندگی از طبقه کارگر حاکمیت خود را بر جامعه و بنام سوسیالیسم حاکم بگرداند. و البته در گام های بعدی با تبعات اجتناب ناپذیرش نظیر تنزل این "طبقه تقلیل یافته"، به حاکمیت حزب و سازمان و نهایتاً رهبرانی که قرار است، این روح هگلی (دولت مقتدر به مثابه روح ملت) و تمامیت خواهانه از مفهوم طبقه را نمایندگی کنند. در برابر درکی از طبقه در معنای گسترده و پلورالیستی اش که در برگیرنده همه مزدو حقوق بگیرانی است که برای ادامه زندگی خود نیروی کارشان را بفروش می رسانند و برآند تا برای نخستین بار به اصل خود حکومتی توسط اکثریت عظیم جنبش پرولتری در جامعه سرمایه داری جامعه عمل به پوشانند. تحقق چنین هدفی البته نمی تواند از درک طبقه به معنای وسیع و متکثر از پرولترهای زحمتکشی که به تعریف انگلس چون از خودشان وسائل تولیدی ندارند، پس ناچارند نیروی کارشان را بفروشند تا بتوانند زندگی کنند، جدا ناپذیر است. و البته بدیهی است، تعریفی که خود در بستر تحولات ساختاری سرمایه داری محکوم به تغییر و تدقیق مداوم است.

در حالی که درک نخست-خواسته و ناخواسته- می تواند شالوده یک استبداد نوین به نام سوسیالیسم را به همراه داشته باشد، درک دوم تلاش دارد که از دایره تجربه شکست خورده و ناکام و البته در عین حال گران بهای جنبش سوسیالیستی عبور کند. در حالی که اولی تنها بر جایگزینی بخشی از طبقه و سازماندهی آن بجای کل طبقه پای می فشارد و باین اعتبار از ضرورت مبرم اتحاد طبقاتی فاصله می گیرد، دومی وظیفه اتحاد طبقاتی صفوف پلورالیستی طبقه گسترده مزدو حقوق بگیران را در برابر خود قرار می دهد.

تقی روزبه

07-05-2007

*در مورد طبقه و وجود درک های گوناگون درباره آن در میان مارکسیست هائی توانیدیه کتاب مارکس و طبقات چاپ نشر بیدار، و از جمله به مقاله الین رایت تحت عنوان طبقه و سیاست مراجعه کنید.

مصاحبه با منصور اسالو

مسکن مجبور شده اند به حاشیه های شهرها و شهرک های اطراف تهران تا فاصله یکصد کیلومتری عقب نشینی کنند و خیلی از آنها در آن محل های دور دست مستاجر شده اند . این مساله باعث شده است که آنها فرصت کمتری برای مبارزات و فعالیت سندیکایی داشته باشند. اما چون طعم شیرین دانش و مبارزه متحد و سندیکایی را دریافت کرده اند و حقوق کارکنان شرکت واحد حداقل 30% افزایش یافته است و آن ناشی از تلاش های سندیکا بوده است ، راهی را که یافته اند ، رها نمی کنند . اصولاً همیشه امیدواری به بهبود شرایط هست ، بستگی به میزان دانش و آگاهی ما و تلاش و کوشش و پیگیری و پایداری و شناخت شرایط و موقعیت و تحلیل درست از شرایط و موقعیت و نحوه سازماندهی و میزان علاقه مندی ما به کاری که انجام می دهیم دارد . میزان عشق ما به کاری که انجام می دهیم در میزان امید ما مؤثر است !

2) همان طور که می دانید در سال گذشته (1385) ، چند هزار حرکت مطالباتی و اعتراضی کارگری در کشور گزارش شده که اکثر آن ها برای دریافت حقوق و دستمزد های عقب افتاده (بین دو ماه تا دو سال) و حق اشتغال بوده است . به نظر شما در کشور ثروتمندی مانند ایران چرا دستمزد های صد ها هزار نفر از کارگران به موقع پرداخت نمی شود و اشتغال کارگران مدام در معرض تهدید است؟ منظوری این است که چرا غم نان و کار ، کمر کارگر بی پناه ایرانی را خم کرده است و اصولاً چرا مراجع قانونی در کشور از این بی حقی عمومی کارگران دفاع نمی کنند؟

اسالو : علت اصلی تمامی این بی سامانی ها ، نبود سندیکاها و فدراسیون های کارگری است . عدم وجود تشکیلات کارگری و کلا نهادهای مدنی دموکراتیک چنین وضعیتی را برای کارگران به وجود می آورد. غم نان و کار بدلیل بی توجهی صاحبان قدرت و ثروت تجاری و دلان و واسطه های کالاها و ارزانی و کسانی که هیچ ارزشی برای استقلال اقتصادی و تولید و صنعت قائل نیستند به وجود می آید . موانع بسیار زیاد در امر تولید و سازماندهی بوروکراتیک ضد دولتی و بی در و پیکری واردات کالاها به صورت قاچاق و غیر قاچاق آفت زندگی کارگران و تولید کنندگان شده است . مراجع قانونی زمانی در برابر موضوعی عکس العمل نشان می دهند که نیرویی از کف جامعه برای آن موضوع ایجاد شده و خواهان حقوق مربوطه به آن موضوع باشد . نمونه تلاش های سندیکای ما در راه ایفای حق و حقوق کارگران شرکت واحد و حضور نمایندگان سندیکا در مراتب مختلف مبارزه سندیکایی به تدریج حرکت در جهت موازین قانونی را در برخی از برخورد های کارفرما و مسئولین ایجاد کرده است. پیگیری و پایداری بر موارد قانون و حق کم کم در بخش هایی از مدیریت قوه مجریه و قضایی تأثیر گذاشته است . مهم ایجاد تشکل ها و سندیکاهای کارگری است که با پشتوانه تاریخی و جهانی و استفاده از تجربیات برادران و خواهران خود در دیگر کشورها می تواند موضع گیری در برابر بی حقی ها را ایجاد و تشدید کند.

3) بخش های مهمی از صنایع کشور از جمله: نساجی، کفش ، سراجی و لاستیک سازی و غیره به علت ورود بی رویه و قاچاق کالا ها ی خارجی توسط بعضی از نهادهای دولتی ، بنیاد ها و به ویژه آقازاده ها و بازاریان ، دچار بحران و ورشکستگی کامل، و حتی منجر به تعطیلی بخش های وسیعی از این صنایع شده است . به طوری که واردات کالا ها طی سال گذشته بنا به گزارش سندیکای شما از مرز 46 میلیارد دلار گذشته است . به نظر شما چرا از صنایع داخلی حمایت نمیشود، در حالیکه در موارد زیادی این صنایع هم سود آور است و هم اشتغالزا می باشند؟

اسالو : زمانی که ابزار قدرت سیاسی در جهت دستیابی به سودهای میلیاردی به واسطه بدست آوردن کمیسیون ها و پورسانت های کلان بدون هیچ نظارتی و در زمان نبودن تشکیلات سندیکاهای کارگری در ابعاد کارگاه تا سطح ملی مثل فدراسیون سندیکایی کارگری سراسری سرمایه موجود به آسانی برای کسب سود بی دردسر و زودرس به سمت سرمایه گذاری تجاری و واردات کالا و دلالی بین المللی حرکت می کند . تصمیم گیری اصلی در جاهایی خارج از چهارچوب های ظاهری پارلمان و دولت گرفته می شود و راه های ورود کالا هموار می شود و قوانین تصویب شده نهایتاً به سود سرمایه تجاری - دلالی به کار گرفته می شود و ابزارهای ثروت و قدرت غیر قانونی تنها سود را جستجو می کند ، در نتیجه به دلیل نداشتن سازماندهی اجتماعی زحمت کشان و کارگران ، سیاست ها به سوی هموار کردن راه ورود کالاها حرکت می کنند . ایجاد اشتغال تبدیل به یک شعار بدون عمل می شود . نتیجه واردات بی حساب و کتاب ، از میدان بیرون کردن صنایع تولیدی می شود . یکی از سیاست ها هم ممکن است این باشد که با در پیش گرفتن این سیاست ها ، طبقه کارگر ایران از آخرین امتیازات خود محروم شود و مجبور شود با روزی کمتر از یک دلار نیروی کارش را بفروشد.

4) روز شنبه 5 اسفند ماه 1385 در شعبه 14 دادگاه انقلاب اولین جلسه محاکمه شما به جرم به اصطلاح " اقدام علیه امنیت ملی و اختلال در نظم عمومی " انجام شد. چرا شما که یک کارگر و فعال سندیکایی هستید باید در دادگاه انقلاب محاکمه شوید؟ آیا دادگاه انقلاب اساساً هنوز طبق قانون اساسی مشروعیت قانونی دارند؟ و پرونده یک کارگر فعال ارتباطی به دادگاه انقلاب پیدا می کند؟

اسالو : به دلیل آنکه تشکیل سندیکای کارگری منافع غیر قانونی مدیران و حراستی ها و شورایی ها ی اسلامی را در شرکت واحد به خطر می اندازد و با آموزش قانون کار و قانون اساسی و مقابله نامه های بین المللی و حقوق کارگری ، کارگران با دانش حقوقی و قانونی جلوی اجحافات و زورگویی های کارفرما و عوامل او را می گیرند و با نظارت آگاهانه جلوی رانت خواری مدیران گرفته می شود . مدیران شرکت واحد از دوران شهردار شدن آقای احمدی نژاد از گروه نظامی ها و سپاه پاسداران هستند ، آنها به رفتار پادگانی و زورگویانه عادت دارند و از قوانین و حقوق کارگری و روابط کارگری و کارفرمایی بی اطلاع هستند .

وقتی با پدیده قانونی و قانونمدار و آموزگار سندیکا رویه رو می شوند و به تدریج متوجه می شوند که در شرکت واحد دیگر نمی توانند امکانات عمومی و بیت المال را در جهت منافع شخصی و خصوصی خودشان به کار گیرند، پس با کمک گرفتن از همفکران و هم باندی های خود در خانه کارگر، شورای تأمین استان و نهایتاً برخی از عوامل اطلاعات دست به پرونده سازی بر علیه رئیس هیات مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد می زنند و با هماهنگی به عمل آمده بین آنها و عوامل امنیتی، انتظامی، اطلاعاتی برای از میان برداشتن سندیکای کارگران و باز کردن میدان بهره برداری شخصی خودشان از امکانات عمومی، هزینه سنگینی را به کارگران و من به عنوان نماینده راستین آنها و کشور اعمال می کنند. و چون داد گاه های عمومی بارها اعضای سندیکا را میرا از هر جرمی دانستند دست به پرونده سازی در دادگاه انقلاب زدند.

اسالو دادگاه انقلاب مشروعیت قانونی مطابق قانون اساسی ندارد و در شرایط بحرانی آغاز انقلاب با حکم امام خمینی ایجاد شد و ایشان در اواخر عمر دستور داده بودند کلیه موارد خلاف قانون اساسی به چهارچوب قانون اساسی برگردد. پرونده یک کارگر فعال سندیکایی کارگری هیچ ربطی به دادگاه انقلاب و وزارت اطلاعات ندارد. اما هماهنگی های پشت پرده مدیران سپاهی شرکت واحد و دیگر همراهان آنها در دیگر نهادهای امنیتی برای جلوگیری و ممانعت از حق و حقوق کارگران پرونده یک نماینده کارگری را به دادگاه انقلاب می کشانند!

5) چرا در ایران دفاع از حقوق کارگران و یا دفاع از تشکیل سندیکای مستقل برای شما هزینه ای مساوی با به اصطلاح "اقدام علیه امنیت ملی و اختلال در نظم عمومی کشور" در برداشته و حالا دارند شما را به این "جرم" موهوم محاکمه می کنند؟ منظوری این است که یک سندیکای مستقل و صنفی مانند سندیکای اتوبوس رانی تهران و حومه ، منافع چه کسانی را مورد حمله قرار می دهد که دادگاه انقلاب شمشیر از رو می بندد و به حمایت از آن ها وارد گود می شود؟

اسالو : بدلیل آنکه متأسفانه در کشور ما عده ای ناآگاهانه و عده ای برای حفظ منافع فردی و باندی خود فریاد حق طلبی کارگری ما را با اتهامات بیهوده و تکراری که در لایحه دفاعیات وکلای بنده کاملاً مردود اعلام شده است و موارد قانونی بسیاری برای رد این اتهامات آمده است و این اتهامات مثل تبلیغ علیه نظام و اختلال در امنیت داخلی کشور دیگر بی معنا و تکراری شده است و آنقدر این اتهامات را به هر تلاشگر اجتماعی، سیاسی، زنان، دانشجویان، روزنامه نگاران، نویسندگان، خبرنگاران، اساتید دانشگاه و دیگر شهروندانی که حرفی برای گفتن داشته اند زده اند، که دیگر نخ نما و بی معنا شده است و ابیعت و بار معنایی واقعی خود را از دست داده است و این ظلم دربارہ قانون و مواد قانونیست. در تمام محاکمه من که شبیه باججویی دوران زندان بود حتی یک سند معتبر دال بر اثبات چنین اتهاماتی وجود نداشت و موضوع بیشتر استنباطی و نوعی تفتیش عقاید بود مسلماً سندیکای کارگران شرکت واحد به منافع نا به حق همان شورایی های اسلامی و مدیران و مسئولان غیر پاسخ گو و قانون گریز صدمه زده و در جهت دفاع از حقوق عمومی کارگران شرکت واحد عمل کرده است که آن مدیران و دادگاه انقلاب به هم پیوند خورده اند.

6) اولین جلسه دادگاه شما با پرونده ای بالغ بر 1200 صفحه تشکیل شد، شما که فضای اولین جلسه دادگاه را شاهد بودید و همچنین در روند تشکیل

این پرونده نیز هستید، آیا به نظر شما تشکیل این پرونده، فضای دادگاههای عدلی و بالآخره رای نهایی دادگاه در مورد شما، آیا می تواند بدون نقطه نظرهای سیاسی و امنیتی باشد و آیا خورد حسابهای از قدیم جمع شده که

مصاحبه با منصور اسالو

بنظر می رسد در تمام صفحات 1200 صفحه ای جای پای محکم و جدی دارند، عمل می کنند یا نه و چگونه؟

اسالو: همه اش پرونده سازی است مثل پرونده های بسیاری دیگر که طی سالها در مطبوعات و رسانه ها اعلام شده است. نقطه نظر سیاسی بازتاب یک نقطه نظر اقتصادی کلان است، کسانی از وجود سندیکاهای کارگری احساس خطر می کنند، که مجبور می شوند پاسخ گو شوند، چنین پرونده ای را بر پایه فشارهای روحی روانی و زندان و انفرادی و تهدید و ارباب تولید می کنند تا با ایجاد رعب و وحشت و با تکیه بر مواردی از زندگی خصوصی و روابط دوستانه خانوادگی افراد که ربطی به مسائل سیاسی ندارند، تلاشگران عرصه سندیکارا از تلاش صنفی و اجتماعی خویش بازگردانند.

شاهد مثال اصلی آن صدها تن از همکاران من می باشند که از آنها خواسته اند تعهد بدهند فعالیت سندیکایی نکنند تا آنها را از زندان آزاد کنند یا آنها را به سر کار برگردانند و خود من بیشترین فشارها را تحمل کردم و انواع بازجویی ها را پس دادم تا از راهی که رفته ام بترسم و دیگر فعالیت سندیکایی نکنم و همکاران و دوستان 20 ساله خود را نبینم. و دریکماه بازداشت دوم خودم از 28 آبان ماه 1385 تا 29 آذر 1385 تنها چیزی که از من می خواستند این بود که از هیات مدیره سندیکا استعفا بدهم. یازده شب انفرادی را از سر گذراندم در خیابان و داخل ماشین مأمورین اطلاعاتی ده ها مشت به سر و صورت و بدن من کوبیده شد، با دستمال گردن تا مرز خفه شدن گلویم را فشرده. شخصی به نام اتشی عشری سروان نیروی انتظامی که از قسمت مبارزه با مواد مخدر (از روی کارت شناسایی که یک سال پیش از او دیده بودم) رهبری چنین عملیاتی را بر علیه من داشت. کت من را پاره کردند و روی سر من کشیدند، با مشت هایی که انگشترهای عقیق درشت روی انگشت های آنان بود بر سر من می کوبیدند و می گفتند: بند و بساطت را جمع کن و از این جا برو. همه این ها برای ایجاد ترس و وحشت در من و خانواده ام بود تا از سندیکا استعفا بدهم!

7) سندیکای شما چه انتظاراتی از خواهران و برادران کارگر خود در سایر کشورها و اتحادیه ها و تشکل هاو سایر سازمان های بین المللی کارگری و حقوقدانان مترقی دارد؟ اصولاً چگونه می شود، حمایت و همبستگی بین المللی را به نفع جنبش های کارگری کشورهای پیرامونی و از جمله کارگران کشور ایران سازمان داد؟

اسالو: همانطورکه سرمایه جهانی است، تلاش برای حفظ حقوق کارگران نیز یک امر جهانی است. خواهران و برادران ما در اتحادیه ها و تشکل های کارگری جهانی می توانند با خبر رسانی از امور کارگری ما و تلاش های ما به دیگر کارگران جهان در کشورهای خودشان و در بین مردم کشور و صنوف خودشان می توانند جو حمایتی به سود ما ایجاد کنند. می توانند به سفارتخانه های کشور ایران در همه کشورها مراجعه کنند و پشتیبانی و همبستگی خود را نسبت به کارگران شرکت واحد و سندیکای آنها اعلام کنند. سازمان های بین المللی کارگری و حقوقدانان مترقی می توانند در مراجع جهانی مثل ILO و UN و شورای جهانی دفاع از حقوق بشر موارد نقض حقوق بشر و حقوق کارگری ما را طرح و با نامه نویسی به مسئولان حکومتی ایران خواهان رعایت قوانین بین الملل و انسانی و حقوق بشری درباره کارگران ایرانی خصوصاً کارگران سندیکایی شرکت واحد شوند. می توانند خواهان آمدن پرونده ایران به روی میز ILO شوند و از مقامات ایران توضیحاتی پیرامون شرایط سرکوب و اخراج و زندانی کردن و محاکمات غیر قانونی کارگران شرکت واحد و ایران بخواهند اگر ایران عضو UN و ILO هست باید موازین اعلامیه جهانی حقوق بشر، مقاله نامه های بین المللی کار به خصوص مقاله نامه های 87 و 98 و دو منشور ملل متحد و حقوق اتحادیه ای را رعایت کند. بیشترین حمایت از کارگران کشورهای پیرامون به این دلیل باید صورت پذیرد که اگر سطح دستمزدها در کشورهای پیرامون آنقدر پایین باشد سرمایه جهانی صنایع خود را به کشورهای پیرامون منتقل می کند و کارگران کشورهای مونوپول (اروپایی، آمریکای شمالی و استرالیایی) دچار اخراج و بی کاری می شوند. با فشار به دولت ها و حکومت های این کشورها و برگزار کردن کلاس ها، کنگره ها و اعزام نماینده و بازرسی برای تحقیق امور کارگری و آموزش حقوقی - سندیکایی کارگران کشورهای پیرامونی و حمایت های حقوقی و مالی از سندیکاهای نوپای آنها مثل ما می توان از آنها حمایت کرد.

با سپاس از شما منصور اسالو رییس هیات مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوس رانی تهران و حومه.

برگرفته : سایت اینترنتی ر روشنگری

هشدار: خطر قتل منصور اسالو!

اعتراضات کارگری در اول ماه مه امسال، بویژه در تهران، بار دیگر قدرت اصلی در برابر رژیم ترور اسلامی را به همگان معرفی کرد. این مبارزات در همان حال، تشدید سیاست سرکوب و خشونت افسارگسیخته ای را که به ویژه در دوره اخیر، به روش غالب رژیم اسلامی میل شده، عریان ساخت. در سنجند و تهران و کرمانشاه، مراسمهای مستقل اعلام شده کارگران از سوی مأموران حکومتی ممنوع اعلام شده، جنایتکاران موسوم به " نیروی انتظامی" به سوی کارگران هجوم برده، به ضرب و شتم دیوانه وار آنان پرداخته اند.

در این میان، تهاجم علنی به منصور اسالو، رئیس هیئت مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد و اقدام به بازداشت و بهمهراه بردن او، همچنین بازداشت یعقوب سلیمی، عضو دیگر هیئت مدیره سندیکا در همین روز، برجستگی خاصی داشت. بنا به اعلام آقای اسالو در یک مصاحبه رادیویی در روز واقعه*، سرکوبگران در ایستگاه مترو " هفت تیر" تهران، در روز 1 مه- 11 اردیبهشت، با حمله به او، قصد بهمهراه بردن نامبرده را داشتند که با مقاومت اسالو، همکاران و مردم معترض در محل، قادر به بازداشت او نمی شوند. مأموران سرکوبگر، از ارائه هر گونه حکم مأموریت خودداری کرده، ارگان محل توطئه گری مربوطه را اعلام نمیکند. بدنبال آن منصور اسالو و حدود 30 نفر از کارگران شرکت واحد در اعتراض به این توطئه آشکار بقصد احتمالاً قتل او، در مقابل یکی از ادارات " دادگستری" رژیم دست به تحصن زده، خواستار تضمین امنیت جانی خود میشوند. پیش از این نیز، در آخرین مورد بازداشت منصور اسالو در ماههای گذشته، پس از ربودن علنی او در خیابان و ضرب و شتم شدید نامبرده و همراهان، مأموران رباینده، او را در یکی از خیابانهای خلوت از اتوموبیل پیاده کرده، مجدداً و به شدت مورد ضرب و شتم قرار میدهند. چنین اقداماتی در دوران سلطه این رژیم وحشی، بنا به شواهد منتشره، صدها بار اتفاق افتاده است. از آن میان، قتل کارگر مبارز جهانگیر قلعه میاننواب است. او در میبندگی اعتراضی در روز 17 بهمن سال 1359 در میدان آزادی تهران، توسط عناصر سرکوبگر رژیم اسلامی ربوده شد؛ پس از چند روز، جنازه بشدت شکنجه شده او در اطراف تهران پیدا شد.

تهاجم برای ربودن منصور اسالو، حلقه ای از زنجیره اقدامات تروریستی نظیر آن در هفته ها و روزهای اخیر در سراسر کشور است. مأموران رژیم اسلامی در روزهای گذشته، در خیابان و محوطه دانشگاههای مازنداران، دانشگاه امیرکبیر تهران و دانشگاه لرستان دست به آرم ربایی و تهاجم با سلاح سرد به دانشجویان زده اند. تلاش برای ربودن منصور اسالو از این رو، نباید رویدادی اتفاقی و بدون نقشه، بلکه جزئی از سیاست توحش افسارگسیخته کنونی علیه رشد جنبشهای اعتراضی قلمداد شود. بنا به تجارب متعدد رژیمهای سرکوبگر در ایران، با شروع "خطر" رشد مبارزات توده ای، بلافاصله به سیاست قتل رهبران و سازماندهان اعتراضات مردمی روی می آورند. قتل 9 زندانی سیاسی، قبل از همه بیژن جزینی، به بهانه فرار از زندان در روز 29 فروردین سال 1354 و به دستور مستقیم شاه در زندان اوین نیز، بدون تردید سندی انکارناپذیر در راستای چنین سیاستی است.

اکبر تک دهقان - گروه وبلاگهای جمهوری شورایی
12 اردیبهشت 1386 - 2 مه 2007

توضیحات

*- مصاحبه منصور اسالو با رادیو برابری، منتشره در سایت <http://www.rahekargar.net>، تحت عنوان: " کارگران متحصن را با حمایت خود یاری کنید: گزارش منصور اسالو از برگزاری مراسم اول ماه مه"، همچنین مصاحبه های جدید دیگری در همین رابطه و در نشانی بالا تحت عنوان:

- حدود 30 تن از فعالین سندیکای شرکت واحد در تحصنی مقابل دفتر آقای، مدیر کل دادگستری...

- مصاحبه با ابراهیم مددی و یعقوب سلیمی، از اعضای هیئت مدیره

سندیکای کارگران شرکت واحد ...

* دیدگاه *

گفتگو با آقای رحیمی

دبیر کل مجمع صنفی معلمان ایلام - کاتون صنفی معلمان ایران

آقای رحیمی شنیده شده که حضرتعالی و چندتن از اعضای مجمع صنفی فرهنگیان ایلام احضار شده اید، بفرمایید از طرف چه نهادی و چه کسانی احضار شده اند

-- نهاد احضارکننده ی ماسازمان آموزش و پرورش و حراست این سازمان بوده است، هشت نفر از اعضای مجمع صنفی فرهنگیان ایلام از جمله آقایان: عبدالصاحب ناصری، مختار دوستی نیا، موسی امیدی، حشمت میرزایی، مهدی مومنی، رحمان نبوی، فرهان فتاحان و خود بنده، احضار شده ایم، همه ی احضار شدگان در ساعت و مکان مقرر حاضر شدیم بجز آقای فرهان فتاحان .

آقای رحیمی بفرمایید موضوع احضار چه بوده است؟ به چه خاطر شما را احضار کرده اند؟

-- نخست باید عرض کنم، که آنها تهمت و افتراء بسیاری به ما زدند، و ما را به شدت تهدید کردند.

می شود بفرمایید چه تهمت هایی زدند، و تهدید آنها چه بود؟

-- از جمله تهمت هایشان این بود که می گفتند، شما در راستای تامین منافع دشمنان گام برداشته اید، منظورشان تحصن های گسترده ای بود که در روزهای 26 و 27 اسفندماه در سراسر ایران و در استان ایلام شده بود. و تهدید شان هم این بود که می گفتند ظرف 24 ساعت به مدت سه ماه به همه ی شما حکم انفصال از خدمت داده خواهد شد. که ما در پاسخ آنها گفتیم : چرا برای دادن حق ما و رفع تبعیض به این سرعت اقدام نمی کنید اما برای سرکوب خواسته ی به حق ما ظرف 24 ساعت اقدام می کنید؟ که پس از بگو مگو های بسیار ما برخاسته های به حق فرهنگیان پا فشاری نمودیم.

همچنین از ما پرسیده شد که آیا تضمینی می دهید که که تحصنات آینده ادامه پیدا نکند؟

در پاسخ آنها گفتیم اگر شما برای اجرای عدالت در جامعه و رفع تبعیض تضمینی می دهید. ما هم به شما تضمین خواهیم داد که از این پس هیچگونه تجمع و تحصنی صورت نگیرد. همچنین ما گفتیم فعالیت ما کاملاً صنفی و قانونی بوده و خواسته های ما به حق می باشد این شما هستید که ما را تهدید می کنید. در پایان مذاکره ما بار دیگر بر مواضع فرهنگیان با قدرت پافشاری نموده و از دفتر آنان بیرون آمدیم. از آن روز به بعد تاکنون نزدیک به 20 بار است که با ما تماس می گیرند، واز ما می خواهند که به خواست آنان دال بر توقف تحصنات اقدام کنیم . اما حرف اول و آخر ما و شورای هماهنگی سراسر کشور تحقق خواسته های فرهنگیان بوده و حرکت ما کاملاً به حق و فقط صنفی می

باشد و بدون هیچگونه ترسی راهمان را ادامه خواهیم داد. اگر ما را هم زندانی کنند، دیگر همکاران ما راه ما را ادامه خواهند داد. مادر آینده از معلمان سایر شهر های استان دعوت خواهیم کرد و برای شیوه ی ادامه ی راه نظر خواهیم می کنیم.

آقای رحیمی آیا شما درصدد تضعیف نظام هستید؟

ما نه تنها نمی خواهیم نظام تضعیف شود، بلکه بر این باوریم که بی عدالتی برای نظام در حکم موربانه است. و آنهایی که سبب این بی عدالتی هستند، دانسته یا ندانسته بانظام دشمنی می کنند. دشمن نظام بی عدالتی است، نه معلمان. اجرای عدالت بهترین یاور هر نظام و هر حکومتی است. اگر تبعیض برطرف شود، نظام بهتر برقرار خواهد بود.

متأسفانه مسئولین با دست خودشان با دستگیر کردن معلمان به گسترش تنش در جامعه بیشتر دامن می زنند. زیرا استان ایلام به خاطر بافت عشیره ای و قبیله ای که دارد، اگر چند نفر از ما را دستگیر می کنند، اقوام و قبیله های ما نمی توانند آرام بنشینند. و برای آزادی ما ممکن است، برخلاف میل ما عمل کنند.

آقای رحیمی خواست شما چیست؟

--خواست ما اجرای عدالت اقتصادی است. که این عدالت در اجرای لایحه ی مدیریت خدمات کشوری تبلور پیدا می کند. اعتراض دیگر ما در استان به انتصاب هایی است که اخیراً بوسیله ی سازمان انجام شده است. در این انتصاب ها به تخصص افراد اصلاً توجه نشده است، برای نمونه در امور مالی که نیاز به تخصص خاص دارد آنها از افرادی با تخصصی های دینی و عربی استفاده نمی نموده اند. این افراد حتی در حل کوچکترین مسئله ی ریاضی و مالی ناتوان هستند. همین انتخاب ها است که به پیکره ی یک سیستم ضربه می زنند.

همچنین خواسته ی دیگر ما این است که به مسئولین امنیتی

آقای رحیمی اگر صحبت خاصی دارید بفرمایید.

در پایان از آقایان قنبري و سایر نمایندگان مردم ایلام و دیگر عزیزان که بخاطر خواسته های به حق ما به سازمان آموزش و پرورش تذکر داده اند سپاسگزار می کنیم.

برگرفته از : سلام دمکرات



گزارش از تجمع معلمان

در کرج در ۱۲ اردیبهشت

امروز 86/2/12 روز معلم، حدود 1000 نفر جلوی اداره ناحیه 3 کرج جمع شده اند تا فریادشان را به گوش جهانیان و دیگر همکاران خود که هنوز برای سرنوشت و آزادی خود تصمیم نگرفته اند تا به دیگر همکارانشان بپیوندند، ند برسانند.

آنجا فضای دیگر بود و این اتحاد و باهم بودن معلمان زیبایی خاصی داشت اگرچه کافی نبود.

معلمان آمده بودند تا به نابرابری و ظلمی که در این مدت اعتراضشان بر آنان رفته بود، فریاد کنند و پلاکاردهایی با مضمون زندانی معلم آزاد باید گردد

آسایش، امنیت حق مسلم ماست

بهشتی آزاد باید گردد

آموزش رایگان حق فرزندان ماست

در دست داشتند. و بدون هیچ امکانات و

بلندگوهای را سر دادند

این سبب عدالت است یاسند توهین است

رسانه خصوصی ملی باید گردد

وزیر بی لیاقت اخراج باید گردد

بوی نفت ما را کشت، سفره ها را باید شست

او در رفاه و نعمت ما را کند نصیحت!

همه معلم هستیم هجدهم، مجلس هستیم

سیمای ضرغامی کجا، چه داری جز بدنمایی

حقوق باز نشسته کم ارزش و شکسته

سپس نمایندگان معلمان درخصوص زندانیان معلم

صحبت کردند و خواهان آزادی آنان شدند. و تهدید

کردند که در صورت ازاد نکردن معلمان و هکارانشان

تحریم امتحانات تصمیم بعدی ماست و از مجلس

انتقاد کردند که مجلسیان نماینده های ما نیستند.

نمایندگان واقعی ما همان افرادی هستند که در زندان

به سر می برند.

یک توماری که برای آزادی معلمان و همکاران

دربندشان بود توسط جمع امضاء شد. آقای گل بابا،

دبیر دینی یکی از معلمان شروع به صحبت کرد و

در صحبت هایش گفت: چند روز پیش فردی به من

زنگ زد و ابتدا شفاها گفتند که مشمول انفصال از

خدمت شده ام و بعد از 3 روز دوباره با منزل من

تماس گرفتند و گفتند حکم انفصال از خدمت شما زده

شده بیایید بیگیرید. قبل از اینکه به من تفهیم اتهام

شود و فرصت دفاع از خود را داشته باشم در یک

اقدام سریع انفصال از خدمت سه ماهه و کسر حقوق

را برایم اجرا نمودند. با این وجود گفت لحظه ای و حتی گامی عقب نشینی نخواهیم کرد تا حقم را بگیریم و جمعیت فریاد زد:

زنده باد گل بابا از معلم شجاع دفاع دفاع

آقای منظمی سخنانی را با یک بیت شروع کردند:

دشمن خویشیم و یار، ما را می کشد

غرق دریاییم و ما را موج دریا می کشد

هفته گذشته متهم به اغتشاش و باج گیری شدم که

منجر به انفصال از خدمت شدم. میلیون ها انسان

زیر چکمه های اینان له می شوند، ما از حق خود

دفاع کردیم و حقوقمان را طلب نمودیم، معلم بدون

حرمت اجتماعی نمی تواند زندگی کند. از فرهنگ

تعلیم و تربیت چیزی باقی نمانده ما آن را طلب می

کنیم.

فردی دست او را با غرور بلند کرد و برایش هورا

کشیدند

حسن پور یکی دیگر از معلمان بازداشت شده که در

جلوی درب مجلس مورد ضرب و شتم قرار گرفته

بود و به علت ضرب و شتم شدید که توسط لباس

شخصی وارد شده بود، پرده گوشش پاره شده بود

چنین گفت: ما به دنبال خواسته های صنفی و وعده

هایی که رئیس جمهور قبل از به ریاست رسیدن داده

بود هستیم. وعده هایی پوچ که مجلس فقط از آن

سخن می گوید.

در این هنگام یک ماشین وانتی (سبزی فروش) به

میان جمعیت آمد و روز معلم را تبریک گفت و با

افتخار بلندگوی خود را در اختیار معلمان قرار داد.

حسن پور با بلندگو ادامه داد الان آمده ام تا من هم

مثل 184 نفر همکاران زندانی دیگرم دوباره به

زندان برگردم و ادامه داد معلمی که می تواند به

راحتی به کودک درس بیاموزد و او را با دنیای

تازه ای آشنا کند، چطور منطق معلم را این آقایان

نمی فهمند! ما سبد کالا را تحریم می کنیم و یکصدا

فریاد زدند:

معلم با غیرت حمایت می کنیم /

معلم آزاده، آماده ایم آماده

فرد دیگری بلندگو را گرفت و گفت بسیاری از

معلمان مدارس سبد کالا (شامل چند کیلو گوشت

منجمد که تاریخ جنگ جهانی دوم بر روی آن

حک شده بود، مقداری برنج تایلندی مقداری

شکر و یک قوطی روغن 5 کیلویی) را به

ادارات خود برگرداندند و دریافت سبد گدایی را

در شان معلمان نمی دانند.

گزارش از تجمع معلمان

در کرج در ۱۲ اردیبهشت

در این میان یک جانباز که از ناحیه پا قطع بود و با یک عصا تعادل خود را حفظ می کرد و شجاعانه گروه شعارها را رهبری می کرد صحنه جالبی را به نمایش گذاشته بود.

در آخر خیردار شدیم که متأسفانه ماشین وانتی (سبزی فروش) که بلندگو را در اختیار معلمان قرار داده بود در میدان سپاه به جرم ناخوانا بودن پلاک ماشین، وانت را خوابانده بودند در آخر قطعنامه ای خوانده شد که شامل موارد ذیل بود:

- 1- رئیس جمهور می بایست وعده هایی را که قبل از انتخابات ریاست جمهوری داده بود تماماً به آن عمل کند.
 - 2- به وضع مالی بازنشستگان رسیدگی شود، بازنشستگان وضعی به مراتب اسفناک تر از دیگران دارند.
 - 3- مگر با چوب و چماق آمدیم، ما به جز حق خود مگر چیزی دیگر می خواهیم که با ما اینطور رفتار می کنند، دست از این رفتارهای خشونت بار بردارید و به انفصال خدمت ها خاتمه دهید.
 - 4- بهشتی، باغاتی، اکبری و دیگر نمایندگان معلمان را آزاد کنید.
 - 5- احضاریه دادن به همکاران و به برخورد تهدید آمیز و ایجاد رعب و وحشت پایان دهید.
- فرناز زاهدی - انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و حقوق بشر ایران

13 اردیبهشت 86



ضرب و شتم معلمان ایران

توسط مامورین

نیروی انتظامی و اطلاعاتی (لباس شخصی)

فعالان حقوق بشر در ایران

بنا بر گزارشات رسیده معلمان ایران طی روز گذشته به شدت مورد ضرب و شتم مامورین نیروی انتظامی و اطلاعاتی (لباس شخصی) قرار گرفتند.

در پی اعتراضات و اعتصابات که از اواخر سال گذشته توسط معلمان ایران پیگیری شده است بسیاری از معلمان مورد بازداشت طولانی و موقت، تهدید، ضرب و شتم و توهین نیروهای انتظامی و امنیتی قرار گرفته اند، طی روز گذشته معلمان سراسر ایران که قصد داشتند برای پیگیری مطالبات خود و در صدر آنها آزادی معلمان دستگیر شده را در مقابل مجلس و از نمایندگان خواستار شوند مورد ضرب و شتم شدید نیروهای اطلاعاتی و انتظامی قرار گرفتند، در این تجمع برخی از معلمان دستگیر و به مکان نامعلومی منتقل شدند.

نیروهای انتظامی و اطلاعاتی با ایجاد یک حکومت نظامی اعلام نشده شروع به ضرب و شتم وحشیانه معلمان مظلوم ایرانی کردند و در این بین بسیاری از معلمان به شدت مجروح شدند نحوه برخورد نیروی انتظامی طوری بود که یکی از معلمان قدرت تکلم برای بازگو کردن وقایع را نداشت و دیگری دچار سکت قلبی خفیف شده بود، یکی از معلمان در که در تجمع دیروز در مقابل مجلس نیز حضور داشت اعلام کرد که توسط یکی از مامورین لباس شخصی به شدت با باتوم مورد ضرب و شتم قرار گرفته است می گوید که یک معلم بازنشسته است و زمانی که مورد ضرب شتم قرار می گرفته به جرم ناکرده جیب بری کتک خورده است.

فعالان حقوق بشر در ایران ضرب و شتم وحشیانه معلمان را محکوم می کند و از سازمان های حقوق بشری می خواهد که نسبت به اینگونه اعمال غیر انسانی واکنش جدی نشان دهند.

جنبش زنان و "جریان اصلاحات" در ایران مروری بر یک تجربه

جنبش زنان و "جریان اصلاحات" در ایران: مروری بر یک تجربه

مهناز متین

صدای ما دوشنبه ۱۰ اردیبهشت ۱۳۸۶ - ۳۰ آوریل ۲۰۰۷

آنچه به نام "جریان اصلاحات" در ایران شناخته شده، از درون نظام جمهوری اسلامی منشاء گرفته است. زنانی که همگام با این جریان، پیشبرد برنامه‌ی "اصلاحات" در موقعیت و حقوق زنان را آغاز نمودند، همگی مؤمن و معتقد به اسلام و پای‌بند به نظام جمهوری اسلامی بودند. بخش مهمی از آنان به طبقات حاکم تعلق داشته و یا از وابستگان دور و نزدیک آنها محسوب می‌شدند. "جریان اصلاحات" که در بستر و زمینه‌ای از تحولات سیاسی و اجتماعی ظهور یافته، خود به مرور، دستخوش تغییر و تحول شده است. این جریان که اغلب به دوران پس از انتخاب محمد خاتمی به ریاست جمهوری در خرداد ۱۳۷۶ اطلاق می‌شود، پیشینه‌ای دارد که بدون در نظر گرفتن آن نمی‌توان چگونگی شکل‌گیری و رشد این جریان را به درستی بازشناخت. پیشینه‌ی "جریان اصلاحات" را باید در فرایندهای سیاسی و اجتماعی‌ای جستجو کرد که پس از پایان جنگ ایران و عراق تکوین یافته است. این دوره که پایان دهه‌ی ۱۳۶۰ و اوایل دهه‌ی ۱۳۷۰ را در بر می‌گیرد، به دوره‌ی "سازندگی" موسوم است.

"سازندگی" پیش‌زمینه‌ی "اصلاحات"

پایان جنگ ایران و عراق که در عین حال پایان سودای صدور سریع "انقلاب اسلامی" به کشورهای منطقه - و از این رهنگر، تثبیت جمهوری اسلامی در داخل و تقویت هرچه بیشتر آن در خارج - بود، به بحرانی دامن زد که جنگ بر آن کم و بیش سرپوش می‌گذاشت. معضلات اجتماعی و اقتصادی، ناتوانی رژیم در پاسخگویی به بسیاری از مسائلی و مشکلات جامعه و نارضایتی بخش‌های مهمی از مردم از تحقق "جامعه‌ی آرمانی اسلامی" که هدف اولیه‌ی بنیانگذاران جمهوری اسلامی بود، حکومت را به سوی بن‌بستی می‌برد که اصل و اساسش را تهدید می‌کرد. برون‌رفت از بحران و ضرورت بازسازی جامعه‌ی ویران شده بر اثر ۸ سال جنگ، نیازمند شرکت گسترده‌ی نیروهای کارآمد و کارشناس - اغلب "غیرخودی" - بود. این نیاز، بخشی از حاکمیت را به بازبینی در پاره‌ای از سیاست‌های گذشته وادار نمود. پس از مرگ آیت‌الله خمینی - رهبر و مهتر از آن، حاکم بلامنزاعی که موضع‌گیری‌هایش "صراط مستقیم" را نشان می‌داد و خرده‌گیران را به سکوت وامی‌داشت - جناح‌بندی‌های درون حکومت، آشکارتر و رویارویی‌شان بیشتر شد. بازبینی در سیاست‌گذاری‌های پیشین، از جمله در موارد زیر بارز گشت: کاهش فشار بر شهروندان، تعدیل ساتسور، اجازه‌ی نشر به برخی از روزنامه‌ها، مجلات و کتاب‌ها، ارائه‌ی چهره‌ای دنیاپسند از جمهوری اسلامی که داد و ستد مالی و تجاری با دنیای خارج را آسان‌تر می‌کرد.

مسئله‌ی زن که از بدو استقرار جمهوری اسلامی یکی از حادترین و بحران‌سازترین مسائل جامعه بوده، بالتبع نمی‌توانست از دامنه‌ی این بازبینی‌ها برکنار بماند. جمهوری اسلامی، از آغاز قدرت‌گیری، الگویی اسلامی برای جامعه به طور عام و زنان به طور خاص ارائه می‌داد که تمام عرصه‌های زندگی را در بر

می‌گرفت؛ از قانون گرفته (قانون اساسی، قانون مدنی، قانون جزائی) تا موقعیت اجتماعی (حرفه، تحصیل، حقوق مدنی) تا ظاهر و لباس و... سران جمهوری اسلامی بر این گمان بودند که این الگو از سوی اکثریت زنان پذیرفته خواهد شد؛ از جمله به این علت که در جریان انقلاب بهمن ۵۷، نه تنها زنان افشار و طبقات گوناگون اعتراضی جدی به عملکردهای واپس‌نگر نیروهای اسلامی نسبت به زنان نکردند، که به نوعی به آن تن دادند تا در صفوف انقلاب جدائی نیفتند. به نظر می‌رسد که در آن زمان مسئله‌ی زن برای حکومت، به نافرمانی مشتکی زن "طاغوتی" خلاصه می‌شد که گمان داشتند به راحتی می‌توان سرکوبشان کرد. اما در برابر حیرت همگان - از حکومتیان گرفته تا نیروهای سیاسی و حتا روشنفکران - بخشی از زنان بخش مدرن جامعه (معلم، پرستار، وکیل، دانشگاهی، دانشجو، کارگر، خانه‌دار و...) به سرعت به اعتراض برخاستند و به اولین حرکت‌های اعتراضی علیه عملکردهای زن‌ستیز حکومت، تنها چند روز پس از استقرار جمهوری اسلامی، جامعه‌ی عمل پوشاندند.

پاسخ حکومت در برابر این اعتراض، سرکوب بود. مرور نشریات دولتی که به زنان اختصاص داشت - *زن روز* و *راه زینب* (اطلاعات بانوان سابق) - نشان می‌دهد که مسئولین مطبوعات در آن دوران حتا در پی تبلیغ فراگیر الگوی اسلامی برای زنان نبودند. سال‌ها بعد، شهلا انصاری - اولین سردبیر *زن‌روز* بعد از انقلاب - درباره‌ی آن دوره‌ی کار مجله چنین می‌گوید:

"پس از انقلاب ما به دنبال مخاطب جدید نبودیم. زیرا زنان انقلابی ما مجله‌ی *زن روز* را نمی‌خواندند و به دریافت پیام‌های ولرم مطبوعاتی نیاز نداشتند" (۱).

سردبیر *راه زینب* - زهرا رهنورد - همین نکته را به زبانی دیگر بازمی‌گوید:

"آنها می‌خواستند مجله به همان شیوه‌ی اطلاعات بانوان دربیاید، با عکس و تفصیلات و خبرهای هیجان‌انگیز، اما به شیوه‌ی اسلامی" (۲).

مقاومت شمار زیادی از زنان جامعه در برابر سیاست‌های زن‌ستیز حکومت دینی و ده سال "نافرمانی" زنان متجدد از قواعد و قوانین عهد عتیق حکومت اسلامی، نشانگر آن بود که صدای اعتراض زنان به راحتی خاموش نخواهد شد. خواسته‌های زنان متجدد ایرانی، بر خلاف ادعای سران حکومت، به مشتکی زن "فربخورد" - "موجود زیبا و کالای فریبا"، "عامل وابستگی به فرهنگ منحن غرب" محدود نمی‌شد و حاصل روندی ریشه‌دار در میان زنان فعال جامعه بود. زنانی که از چند دهه پیش از انقلاب در بسیاری از عرصه‌های جامعه حضور جدی داشتند، پایمال شدن حقوق‌شان را به آسانی نمی‌پذیرفتند و انتظارات‌شان به مراتب بیشتر از آن چیزی بود که حکومت اسلامی به آنها عرضه می‌کرد. بحران عمیق سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی که نتیجه‌ی ده سال حاکمیت جمهوری اسلامی بود، حتا زنان حزب‌اللهی متدین و مقید به نظام را هم از دامنه‌ی تأثیرات خود بر کنار نمی‌گذاشت. ناسازگاری میان ساختار جامعه ایران با جامعه‌ی آرمانی "صدر اسلام"، این زنان را رفته رفته با محدودیت‌ها و تناقضات ایدئولوژی و دیدگاهی روبرو می‌ساخت که مبنای تعیین قوانین و مناسبات اجتماعی برای تحقق جامعه‌ی آرمانی‌شان بود.

در متن و زمینه‌ی چنین بحران همه‌جانبه‌ای، تغییراتی در سیاست‌های رژیم رخ می‌دهد. در آنچه به مسئله‌ی زن برمی‌گردد، این تغییر در نطق هاشمی رفسنجانی در تیر ماه ۱۳۶۹ بارز شده است:

"... در دیدگاه ما خانم‌ها هم انسان کاملند؛ مثل مردها... همه چیز برای فعال شدن خانم‌ها در کشور ما از لحاظ اسلامی مساعد است... کی گفته که عالم و مفسر و خطیب همه باید مرد باشند؟..."

جنبش زنان و "جریان اصلاحات" در ایران

چرا خانمها در حد آقایان طلبه نداشته باشند...؟ این چه خشکی بیجانی است که خدا نخواست، پیغمبر نخواست، ما بخواهیم...؟ آنها که این خشکیها را می‌کنند، خدمت نمی‌کنند؛ تحقیقاً به اسلام خدمت نمی‌کنند" (۳).

نهادهای زنانه، یکی پس از دیگری تأسیس می‌شوند و یکی دو زن به مقامات بالای دولتی منصوب می‌گردند: کمیسیون امور بانوان وزارت کشور (سال ۱۳۶۹)، انتصاب اولین مشاور رئیس جمهور در امور زنان (۱۳۷۰)، انتصاب یک زن به سمت مدیرکل حقوقی نهاد ریاست جمهوری (۱۳۷۰)، تأسیس کمیته‌ی امور بین‌المللی شورای فرهنگی اجتماعی زنان (۱۳۷۱) و... سمینارها و کنفرانس‌های متعددی نیز برگزار می‌شوند که به مسائل زنان می‌پردازند.

در همین دوران، بخشی از زنان حزب‌اللهی که در سال‌های پس از انقلاب حامیان سیاست‌های زن‌ستیز جمهوری اسلامی بودند و سرکوب و حذف زنان "غیرخودی" در پهنای جامعه را ممکن می‌ساختند، رفته رفته از جریان "ارتدوکس" حزب‌اللهی فاصله گرفتند. این فاصله‌گیری، در عین اینکه ناشی از بحران ساختاری نظام جمهوری اسلامی بود، نمی‌توانست با ترکیب طبقاتی، فکری و فرهنگی این طیف از زنان جامعه بی‌ارتباط باشد. زنان "حزب‌اللهی" طیفی را تشکیل می‌دادند که یک سرش زنان مسلمان مؤمن و سنتی و وابستگان دور و نزدیک به طبقات حاکم بودند و سر دیگرش، زنان تحصیل‌کرده‌ی متعلق به اقلیت متوسط مدرن و یا زناتی که سال‌ها در اروپا و آمریکا زندگی و تحصیل کرده و به دلیل باورهای دینی، ایدئولوژیک و سیاسی، به خیل طرفداران "حزب‌اللهی" جمهوری اسلامی پیوسته بودند. بخشی از این زنان، در دستگاه حکومت نقش داشتند؛ در حالی که بخش دیگر، پاسداری از نظام را به دلایل اعتقادی و سیاسی، وظیفه‌ی خود می‌شماردند. چرخش سیاسی رژیم، موجب پیدایش شکافی در این طیف کم و بیش ناهمگون شد. این شکاف و فاصله‌گیری، در نشریات زنان حامی جمهوری اسلامی نیز رفته رفته بارز گشت.

زن روز به عنوان مهم‌ترین مجله‌ی دولتی زنان، در ده سال اول حکومت اسلامی - به جز در دوره‌ی کوتاه پس از انقلاب - مبلغ تام و تمام الگوی زن مسلمان "ارمانی" بود که از رهگذر تخطئه‌ی چهره‌ی زن منجدد ایرانی جلوه‌گر می‌شد. دیدگاه زنان "حزب‌اللهی" را که در این دوره زینت‌بخش صفحات این مجله بود، می‌توان چنین خلاصه کرد:

"... آنچه امروز در جامعه‌ی ما مورد بحث است، بالا بردن فرهنگ زن است؛ چرا که همگی معتقدیم زن در گذشته، ملغیه‌ی دست بازیگران و سیاست‌پیشگان بوده است" (۴)، و "از نظر فرهنگی، زنان بزرگترین عامل وابستگی فرهنگ این جامعه به فرهنگ منحط غرب بودند و در مسخ فرهنگ غنی و پر بار اسلامی در جامعه سهمی فراوان داشتند" (۵).

زن روز، بر پاره‌ای از تبعیضات قانونی و اجتماعی نسبت به زنان انگشت می‌گذارد و آن را ناشی از تفسیرهای غلط از اسلام تلقی می‌کند. در دیدگاه مسئولین زن‌روز، راه "تکامل و تعالی" زن، البته پاسداری از ارزش‌های اسلامی و تکیه بر حکومت دینی‌ست:

"... زن منهای حجاب هرگز نمی‌تواند به دور از آفات فردی و اجتماعی که ناگزیر متوجه خود و جامعه‌اش هست، حضوری مثبت و جدی در عرصه‌های مختلف جامعه داشته باشد... یک جامعه‌ی سالم که حاکمیت خدا را بر خویش دارد، مناسب‌ترین ظرف تکامل و تعالی زنان است..." (۶).

زن روز تا اواخر دهه‌ی ۶۰، با حدت و شدت به تبلیغ و ترویج این دیدگاه ادامه می‌دهد. تحول موقعیت زن در دهه‌های پیش از انقلاب را همچنان به عنوان "آزادی زن، فریب بزرگی که امام بر ملا ساخت" تخطئه می‌کند، آن را حاصل استعمار غرب برای تبدیل کردن زنان به "کالای زیبا" و "موجود فریبا" می‌شناسد و حتی حق رای زنان را دسیسه‌ی حکومت برای به "صحنه‌کشاندن" آنها قلمداد می‌کند (۷).

با تغییر سیاست‌های حکومت اسلامی، زن‌روز هم رفته رفته به درج برخی برخوردهای انتقادی اقدام می‌کند. این مجله که در گذشته‌های نه چندان دور، از قول خامنه‌ای، می‌نوشت: "امروز طرح موارد اختلاف انگیز، شرعاً ممنوع است" (۸) به این نتیجه می‌رسد که باید "ادب مخالفت" را آموخت (۹) و این که "چه اشکالی دارد که مدیری، سرپرستی از حق‌گویی ما برنجد و مثلاً بخشنامه صادر کند که دیگر ما را در اداره‌ی تابعه‌اش راه ندهند... مهم این است که مردم به نظام جمهوری اسلامی و ریشه‌ی آن که اسلام عزیز است بدبین نشوند و احساس کنند که در این جامعه آزادی بیان و قلم هست" (۱۰).

در همین دوران است که گفتگویی با زهرا رهنورد در زن‌روز منتشر می‌شود:

"... بسیاری از مسائلی که زنان به آن علاقه نشان می‌دهند، به حق است و خوب بود که ما به لحاظ تربیتی در آن زمینه‌ها کار می‌کردیم و نمی‌گذاشتیم دشمن به آنها ضرورت بدهد... دختر ۱۸ ساله‌ی بدحجاب جامعه‌ی ما، پرورش یافته‌ی دوران انقلاب است. در بدحجابی او چه کسی می‌تواند مجرم باشد؟... به نظر من ما در زمینه‌ی حجاب... بزرگترین شکست را خوردیم" (۱۱).

به رغم انتقادهایی که کم و بیش در زن‌روز بازتاب می‌یافت، این مجله نمی‌توانست به نماد تغییر و تحول سیاست‌های حاکمیت تبدیل شود. پیشینه‌ی آن در زمان حکومت پهلوی و بیش از ده سال جانب‌داری‌اش از سیاست‌های زن‌ستیز جمهوری اسلامی، امکان دگرپس‌ی زن‌روز را ضعیف می‌کرد. نیاز به نشریات دیگری بود که از این پیشینه‌ی ناخوشایند بری باشند. به این ترتیب، شاهد انتشار نشریاتی هستیم که یکی پس از دیگری، آغاز به کار کردند. سه نشریه‌ی که از همه بیشتر نشانگر تغییر و تحول سیاست‌های حکومت نسبت به مسئله‌ی زن هستند، هر سه به وسیله‌ی دست‌اندرکاران پیشین زن روز، بنیان گذاشته شده‌اند. پاکبازی این نشریات که جذب زنان تحصیل‌کرده و کارشناس اقلیت متوسط و بالا را هدف داشت، در عین حال نمود گروه‌بندی‌های تازه‌ی در میان زنان "حزب‌اللهی" بود.

ماهنامه‌ی زنان را شهلا شرکت پایه گذاشت. او از سال ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۳ عضو تحریریه و از سال ۶۳ تا ۷۰ - یعنی سال انتشار نخستین شماره‌ی زنان - سردبیر زن روز بود. گاهنامه‌ی فرزانه در سال ۱۳۷۲ آغاز به کار کرد. مدیر مسئول آن، معصومه ابتکار، اولین زنیست که بعداً، به هنگام ریاست جمهوری محمد خاتمی، به معاونت رئیس جمهور در امور محیط زیست انتخاب شد. سردبیر فرزانه، محبوبه عباسقلی زاده (امی) از همکاران پیشین و نویسنده‌ی پرکار زن روز بود.

مجله‌ی حقوقی زنان در سال ۱۳۷۷، از سوی اشرف گرامی‌زادگان، مشاور حقوقی زن‌روز که بین سال‌های ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۵، سردبیر آن بود، به راه افتاد.

مرور دوره‌ی آغازین این نشریات، نقاط اشتراک آنها را نشان می‌دهد. هر سه، کم و بیش، از پاره‌ای قوانین تبعیض‌آمیز نسبت به زنان، انتقاد می‌کنند: قوانین مربوط به خانواده (ازدواج، طلاق، تمکین، حضانت فرزندان و...)، تحصیل، حرفه (عمدتاً در سطوح مدیریت و قضاوت) و به ویژه محرومیت زنان از مشارکت در نهادهای تصمیم‌گیرنده و عدم حضورشان در رأس هرم قدرت. به یک رشته از مسائل هم - دست کم در آغاز کار - نمی‌پردازند؛

جنبش زنان و "جریان اصلاحات" در ایران

بود. جایگاه زن "آرمانی" و زن "صدر اسلام" کم رنگ و کم رنگتر می شود و زنان متجدد تحصیل کرده، حقوقدان، کارشناس و هنرمند جای آن را در نشریات زنانه پر می کنند.

باب بحث درباره‌ی جنبش زنان و "فمینیسم" نیز رفته رفته گشوده می شود و رو به افزایش می گذارد. بحث درباره‌ی فمینیسم - البته در جهت نفی آن - در سال ۱۳۷۰، در مجله‌ی *زن روز* آغاز شده بود. محبوبه عباسقلی زاده (امی)، در نوشته‌ی مفصلی با عنوان "فمینیسم از آغاز تا کنون" (۱۶)، این پرسش را پیش روی خواننده قرار می دهد: "آیا واقعاً فمینیسم اسلامی امری محقق است؟" او که "زن گرایی" را مناسب ترین معادل فارسی فمینیسم می داند، پس از مروری بر دیدگاه های گوناگون فمینیستی، در انتقاد به فمینیسم می گوید:

"... زن گرانی عکس العمل زن غربی در برابر اعتقادات، قوانین و رفتارهایی است که وی را به عنوان جنس پست تر از مرد به تسلیم واداشته است. مردگرانی تفکر غالب دین (مسیحیت) و فلسفه‌ی غرب است... زن غربی در حیطه‌ی دین و حتا اندیشه‌ی کلاسیک، تکیه‌گاهی برای خود نمی یابد..." (۱۷). نتیجه گیری نویسنده این است که: "اندیشه‌ی زن گرانی، از هویتی طفیلی برخوردار است. موجودی طفیلی که تنها قادر است در سلول فلسفه‌ی نوین غرب، به ثمر برسد؛ هرچند که به ثمر رسیدن فمینیسم حتا در غرب هم کم و بیش زیر سؤال می رود: "با آنکه اندیشه‌ی زن گرانی تنها با فضای فکری غرب سازگاری دارد، ولی هرگونه تلاش فمینیست ها در جهت سازمان دادن زنان در تحت لوای جنبش رهانی زن، حتا در محدوده‌ی زادگاه این تفکر نیز محکوم به شکست است." با چنین دیدگاهی، نمی توان از نویسنده انتظار داشت که نسبت به فمینیسم در کشورهای جهان سوم نظر مساعدی داشته باشد: "بلوک شرق و غرب، از تبلیغات فمینیست ها به عنوان اهرم فشاری بر اقدامات ترقی خواهانه‌ی جهان سوم، سود می جویند... از فمینیست ها به عنوان پل موثری در صدور الگوهای استعماری به زنان جهان سوم استفاده می شود." به نظر نویسنده، اعتراض سازمان های فمینیستی نسبت به وضعیت اسفبار موقعیت زنان در ایران "در واقع حربه‌ای تبلیغاتی در تثبیت ادعای غرب درباره‌ی فقدان عدالت اجتماعی در ایران است" (۱۸). به این ترتیب، هرچند پاسخ به پرسش نخستین را صراحتاً در نوشته نمی بینیم، اما به نظر نمی رسد که نویسنده، تحقق پدیده‌ای به نام "فمینیسم اسلامی" را میسر بداند.

محبوبه عباسقلی زاده در *فروزانه* هم به بحث درباره‌ی فمینیسم ادامه می دهد. رویارونی "غرب" و "شرق" در آغاز هنوز وجه غالب دیدگاه اوست (۱۹). او در بحثی درباره‌ی نحوه‌ی حضور سازمان های زنان اسلامی ایران در کنفرانس جهانی پکن می گوید: "تقدم" دیگری "بر "خود" آن اصل پنهان تاریخی است که زن ایرانی همچون هر زن شرقی دیگر به ظرافت تمام در شعور ناخودآگاه تاریخی خود از آن پاس می دارد... "زن گرانی" نوعی اهتمام در کسب هویت فردی... است، از آنجا که در نهایت درد "خود" را بر درد "دیگری" رجحان بخشیدن است، با منطق ناخودآگاه زن ایرانی سازگار نیست... تفاوت میان "انسان اصلی" و "خدا اصلی" واضح ترین خط اختلاف در بنیاد فکری زن متدین شرقی و زن مدرن غربی است... "دیگری"، در چنین سیستم اعتقادی و ارزشی، آن چیزی است که نظام اجتماعی و مدنی اصیل و مترقی دینی بر آن صحنه می گذارد. حفظ بیضه‌ی اسلام آن "دیگری" اصیل است که زن انقلابی متدین حتا همسر و فرزندان خود را به پای آن نثار می کند... به گفته‌ی سازمان های متعلق به "زنان متدین"، چه "آرمان گرا" و چه "فن گرا" (که نسل جدید زنان متدین هستند)، هر دو در خدمت "دیگری" می باشند و "دولت" تجلی گاه اجتماعی این "دیگری" است (۲۰).

مانند حجاب، چندهمسری و دیگر مقولاتی که در نص صریح قرآن آمده است. در میان این نشریات، تنها *زنان* به طور منظم و مستمر

تا به امروز منتشر شده و انتشار بقیه به مراتب نامنظم تر بوده است.

دست اندرکاران و همچنین مخاطبین *زنان*، زنان تحصیل کرده و کارشناس هستند؛ از جمله "غیرخودی" ها. کسانی که در چهارچوب قوانین جمهوری اسلامی، در زمینه های حقوقی، علمی، ادبی، هنری، ورزشی، بهداشتی و... حاضر به ارائه‌ی مقالات و تحقیقات خود هستند و در جهت تجدید نظر در قوانین مربوط به زن می کوشند:

"میل، نیاز و انتظار ما، به خصوص به سمت زنان متفکر، متخصص و مسنولی است که همچون نهالی سبز از شوره زار شرایط رشد زن برآمده و طوفان ها را از سر گذرانده اند" (۲۱). *فروزانه* که هدفش پرداختن به "دانش زن شناسی، متناسب با فرهنگ و ارزش های ملی و دینی" (۱۳) بوده، بیشتر به زنان متخصص متدین میدان داده است.

حقوق زنان که بیشتر به موقعیت زنان از منظر قانونی می پردازد، "نخبه" گرانی دو نشریه پیش گفته را ندارد و می کوشد در حاشیه و بدون سر و صدا، بازتاب دهنده‌ی دیدگاه آن دسته از زنان اسلامی باشد که می خواهند "تعادل خود را حفظ کنند" و نه به "افراط فمینیست ها" دچار شوند و نه به "تفریط نادیده انگاری حقوق زنان" (۱۴).

ناهنجاری های حاصل از اعمال احکام اسلامی در قوانین و مناسبات اجتماعی، زنان اسلامی را وامی دارد تا فقه شیعی را از زوایه‌ی جایگاه زن مورد بازنگری قرار دهند. هدف گردانندگان این نشریات، رفع "اتهام" از دین اسلام به عنوان سرچشمه‌ی رسوم و قوانین تبعیض آمیز است و تأکید بر این که تبعیض های قانونی، اساساً ناشی از تفسیرهای غلط و فشری از قرآن و متون فقهی است؛ تفسیرهایی که باید از "دامن اسلام" پاک شود: "زنان" با خلوص و دلسوزی تمام می کوشد پیرایه هایی را که در طول سده ها به دامن اسلام بسته اند پاک کند و چهره‌ی رنوف، مقبول و مترقی دین را برای زنان - به ویژه آنان که به دلیل برخورد های غلط و متعصانه، از دین داران خاطره‌ی خوشی ندارند- روشن سازد" (۱۵).

بازنگری در مبانی فقه اسلامی، سرآغاز بحث هایی می شود که تا همین امروز همچنان در جریان است: حدود حقوق و وظایف زن در نظام اسلامی چیست؟ آیا زن می تواند در همه‌ی حرفه ها حضور داشته باشد؟ آیا می تواند قاضی و مجتهد بشود؟ آیا می تواند وزارت و ریاست جمهوری را پیشه خود سازد؟ و... جریان های فکری موجود در میان زنان اسلامی، پاسخ های متفاوتی به این پرسش ها داده اند و الگوهای فکری و رفتاری شان در تبعیت از این پاسخ ها، تغییر کرده است.

در این دوره، الگوی زن مسلمان "آرمانی" *زن روز* دیگر نمی تواند جای چشم گیری در تبلیغات گروه های تازه شکل گرفته‌ی زنان اسلامی داشته باشد. تجسم این زن "آرمانی"، توده‌ی زنان "حزب الهی" سیاه چادری بودند که در حمایت از جمهوری اسلامی در خیابان ها تظاهرات می کردند، فریاد "مرگ بر بی حجاب و بدحجاب" شان لحظه ای قطع نمی شد و هیچ فرصتی را برای اذیت و آزار زنان "غیرخودی" و تنگ کردن عرصه بر آنها از دست نمی دادند. این الگو بی شک نمی توانست جاذبه‌ی چندانی برای زنانی داشته باشد که "به دلیل برخوردهای غلط و متعصانه، از دین داران خاطره‌ی خوشی" نداشتند و هدف، اتفاقاً جذب همان ها

جنبش زنان و "جریان اصلاحات" در ایران

از دنیا یک جور فمینیسم بومی وجود دارد... هر جای دنیا، فمینیسم خاص خودش را دارد" (۲۷).

به نظر می‌رسد که در این دوره، جستجوی "فمینیسم بومی"، به دغدغهای فکری طیفی از زنان اسلامی تبدیل شده است. گره کور مسئله‌ی زن در ایران، مقاومت روزمره‌ی زنان در برابر بی‌حقوقی، تبعیض و خشونت، آشکار شدن هرچه بیشتر ناخوانایی میان سطح خواسته‌های زنان و آنچه مناسبات حاکم به آنها عرضه می‌کند، راهکارهایی می‌طلبد که با نظام سنتی و احکام فقهی مورد قبول زنان اسلامی به کلی ناسازگار است. شماری از این زنان، امروز اذعان دارند که در روند تغییر و تحولات پیرامونشان، خود نیز دچار تغییر و تحول شده‌اند.

شهلا شرکت، سردبیر و مدیر مسئول *زنان*، درباره‌ی دوره‌های گوناگون کارش با مجله‌های زنانه در جمهوری اسلامی که از راه *زینت* آغاز و به *زنان* منتهی شد، می‌گوید: "من در هر دوره پوست‌اندازی‌هایی داشتم که طی آن تغییراتی کرده‌ام... من امروز آدم دیگری هستم با دریافت‌ها و خواسته‌های جدید" (۲۸).

محبوبه عباسقلی‌زاده (امی) ضمن گفتگویی با پروین اردلان در مجله‌ی *زنان*، زیر سؤال رفتن "نقش زن در اسلام سنتی" را زمینه‌ساز تردیدهای خود می‌داند و می‌گوید: "من اصلاً انکار نمی‌کنم که از زنان مسلمان یا در واقع حزب‌اللهی‌های پیرو شریعتی یا مطهری بودم. زیرا چنین گرایشی دستاوردهای خوبی هم داشته است. اگر اکنون طالب گفت و گو با زنان فمینیست سکولار یا مستقر در خارج کشور هستیم، یا به پروژه‌ی دموکراسی فکر می‌کنیم، به این علت است که از آن خاستگاه بلند شده‌ایم. طرح‌هایی که در بهبود حقوق زنان در مجلس تصویب شد، تئوریسین‌های اصلی‌شان فمینیست‌های مسلمانی بودند که وحدانی نگاه می‌کردند و تکلیف‌گرا بودند. در همین روند بود که با طرح پرسش‌هایی درباره‌ی نقش زن در اسلام سنتی روبرو شدیم" (۲۹). او که امروز خود را فمینیست مسلمان می‌خواند، بر این باور است که: "هویت زن مسلمان باید بازخوانی شود، چون ما نه می‌خواهیم مثل زنان غربی باشیم و نه مثل زنان شرقی. می‌خواهیم خودمان باشیم و در عین حال با تغییراتی که ایجاد شده هماهنگ شویم" (۳۰). او دگرپسایش را از مرحله‌ی "تکلیف‌گرانی" به "عقل‌گرانی"، چنین بازگو می‌کند: "زنان مسلمانی چون من، آدم‌های در حال گذاری بودیم که از دوره‌ی جنگ به سازندگی، [و] به توسعه‌ی پایدار [رسیدیم]... اصلاحات را تغییر مطالبات اجتماعی به وجود آورد که در حوزه‌ی زنان به شدت قابل لمس... بود" (۳۱).

این "گذار" زنان حزب‌اللهی از دوره‌ای به دوره‌ی دیگر، یکی از نتایج تمهیداتی بود که جمهوری اسلامی در رویارویی با بحرانی چندسویه به آن دست زد. پیدایش فضای تنفس برای این زنان، شماری را به بازبینی مبانی فکری و اعتقادی‌شان واداشت و این بازبینی، آنها را از تخریب و تخطئه، به "سازندگی" کشاند. حاصل این فرآیند، پیوستن بسیاری از این زنان به "جریان اصلاحات" بوده است.

دوم خرداد و زنان اصلاح‌طلب

تحولات سیاسی پس از دوم خرداد، بر زنان که حامیان و بخشی مهم از "جریان اصلاحات" بودند، تأثیرات انکارناپذیری داشته است.

زنان، *فرزانه* و *حقوق زنان* هر سه، به دفاع از جنبش دوم خرداد برمی‌آیند و از "اصلاح‌طلبان" حمایت می‌کنند. تغییر و تحولی را که از این پس در میان زنان اصلاح‌طلب اسلامی دیده می‌شود، می‌توان در آینه‌ی نشریات پیش‌گفته دنبال کرد.

نگاه منفی زنان "متدین" نسبت به فمینیسم، مانعی جدی در برابر ورود آنها به جنبش احقاق حقوق زنان در ایران و یافتن جایی از آن خود در این جنبش بود. این نگاه، رفته رفته تعدیل شد. فمینیسم دیگر پدیده‌ای صرفاً "غربی" و "در خدمت استعمار" تلقی نمی‌شد و تعاریفی متفاوت از آنچه تا آن زمان رایج بود، به میان بخشی از زنان "متدین" راه می‌یافت.

در نوشته‌ای با عنوان "تا جریان سوم"، سردبیر *فرزانه* از وجود دو جریان فمینیستی یاد می‌کند: نخست، جریان کلاسیک و آرمانخواهی که "مبارزه برای زنان و به خاطر زنان" انگیزه‌ی آن است؛ مانند "هنر برای هنر" و یا "علم برای علم" و دوم، جریانی متشکل از "کارشناسان مسائل زنان" (۲۱). نویسنده که پیشتر، فمینیسم را موجودی "طفیلی" می‌دانست که حتا در زادگاهش - غرب - محکوم به شکست است، این بار از نهضت فمینیستی به عنوان "یک جنبش پرتحرک اجتماعی" یاد می‌کند که دریافت‌های جدی برای رفع تبعیض از زنان را از سوی نهادهایی بین‌المللی ممکن می‌سازد. با این حال، ایده‌آل *فرزانه*، "جریان سومی" است که از تلفیق "آرمان‌گرایی فمینیستی" و "دیدگاه‌های کارشناسانه‌ی زنان" به وجود می‌آید که "زادگاه طبیعی" اش، "جوامع در حال توسعه" مانند ایران است. به تعبیر نویسنده، "استراتژی گسترده"ی این جریان، آن را از "مبارزه برای زنان و به خاطر زنان" به "مبارزه برای زنان، برای تأمین منافع ملی" رهنمون خواهد شد.

چند سال بعد، نویسنده قدمی جلوتر می‌گذارد و با بیان اینکه "جنبش حق‌خواهی زنان به شکلی دین‌دارانه قادر شده است تا مرز چالش‌های عقلانی و قرآنت‌های زن‌گرایانه به پیش رود" خواستار اصلاحاتی می‌شود "بر مبنای پروژه‌ی "حق‌خواهی" و نه "تکلیف‌گرانی" (۲۲). او "زنان تکلیف‌گرا" را محصول دوران پس از جنگ ایران و عراق می‌داند که در جستجوی "تکلیف" خود بودند؛ در حالیکه در دوره‌ی بعد - "دوره‌ی فمینیست‌های مسلمان عقل‌گرا- پرسش اصلی زنان این است: "حق ما چیست؟" (۲۳). در این روند، "مبارزه‌ی زنان برای تأمین منافع ملی" جای خود را به جنبش "حق‌خواهی" زنان می‌دهد که در آن "منافع زنان"، بالتبع، نسبت به "منافع ملی" ارجحیت می‌یابد (۲۴).

بحث درباره‌ی جنبش زنان و فمینیسم، منحصر به مجله‌ی *فرزانه* نیست. مجله‌ی *زنان* هم پیش از پیش به این مقوله می‌پردازد. در مقاله‌ای با عنوان "فمینیسم در ایران در جستجوی یک ره‌یافت بومی" (۲۵)، نویسنده ویژگی‌های "فمینیسم ایرانی" را موجب دشمنی مردم با آن می‌داند. به گفته‌ی او، این فمینیسم، ادامه‌ی فمینیسم غربی است که پدیده‌هایی چون همجنس‌گرانی، دوجنس‌گرانی و ازهم گسیختگی خانواده‌ها را به همراه آورده. برابری‌طلبی غربی، به باور نویسنده، به قیمت قربانی شدن زنانگی و ناچیز شمردن قدرت باروری زن تمام می‌شود. به نظر می‌رسد که روش نویسنده در یافتن "فمینیسم بومی"، آمیزه‌ایست از گونه‌ای پست‌مدرنیسم، نسبت به گرائی فرهنگی، اسلام و فمینیسم. او این "فمینیسم بومی" را به طور ضمنی، "فمینیسم اسلامی" هم نام می‌نهد (۲۶).

شهلا شرکت، سردبیر *زنان*، با وجودی که از برجسب "فمینیسم اسلامی" رضایت چندانی ندارد، اما خواهان تبیین نوعی "فمینیسم بومی" است:

"... فمینیسمی که زن غربی تجربه‌اش کرده و در واقع پروسه‌اش را طی کرده، الزاماً نمی‌تواند به عنوان نسخه‌ای برای زنان ایران و یا در جای دیگر دنیا پیچیده شود... در هر منطقه‌ای

جنبش زنان و "جریان اصلاحات" در ایران

اعتراض به عدم شرکت زنان در نهادهای تصمیم‌گیرنده و عدم حضورشان در رأس هرم قدرت، بیش از پیش شدت می‌گیرد؛ به ویژه پس از اینکه محمد خاتمی زنی را به وزارت در کابینه‌اش نمی‌گمارد.

بحث درباره‌ی تفسیر واژه‌ی "رجل" در قانون اساسی که سرچشمه‌ی منع جنسیتی در تصدی مقام ریاست جمهوری است، به موضوعی حاد تبدیل می‌شود و در آستانه‌ی هر انتخاباتی به جلوی صحنه می‌آید. زنان اصلاح‌طلب اسلامی، برای بیان اعتراض خود، در سال ۱۳۸۴ حتا به تظاهرات و تحصن در برابر کاخ ریاست جمهوری اقدام می‌کنند.

به موازات این اعتراض‌ها، بحث درباره‌ی عدم صلاحیت زنان در امر قضاوت نیز بالا می‌گیرد که یکی از علل شرعی محرومیت زنان در تصدی مقام ریاست جمهوری است.

محرومیت‌ها و تبعیض‌های ناشی از قانون، سبب می‌شود که بحث درباره‌ی احکام فقه و شریعت که از مهم‌ترین منابع قوانین در ایران است، در مباحث زنان اسلامی اصلاح‌طلب در اولویت قرار گیرد. وجه غالب مباحث آنان کماکان این است که تبعیض‌های قانونی نه ناشی از قرآن و مبانی "شرع مقدس" که برآمده از تفسیرهای غلط از این دو منشأ اصلی قانون‌گذاری اسلامی است. مجله‌ی *زنان*، سلسله گفتگوهایی را با "نواندیشان دینی" آغاز می‌کند تا "قرانت‌های" نوین آنها از مبانی فقهی، مبانی استدلال دینی برای تغییر قوانین تبعیض‌آمیز قرار گیرد. اما مهم‌ترین نظریه‌پرداز "فقه پویا"، اگرچه دین را از فقه جدا می‌کند و آن را بیشتر الهام‌بخش روح و اخلاق جامعه می‌شمارد تا مبانی قراردادهای اجتماعی، آنجا که به مسئله‌ی زن می‌رسد، با تأکید بر اینکه "زن، زن است و مرد، مرد" می‌گوید:

"ما نمی‌توانیم به سادگی بگویم زنان در کل تاریخ تحت ستم بوده‌اند و چون تحت ستم بوده‌اند، نتوانسته‌اند گوهر خودشان را، آنچنان که باید نشان دهند... اگر از چنین کلیاتی آغاز کنیم، باید نتیجه بگیریم که زنان اصلاً ذاتاً ستم‌پذیر بوده‌اند و اگر تاکنون چنین بوده‌اند، لابد در آینده هم چنین خواهند بود، مگر این که از زن بودن دست بشویند" (۳۲).

عبدالکریم سروش، هرچند پایه‌ی استدلال خود را بر پرهیز از ساده‌انگاری در تحلیل ستم جنسی قرار می‌دهد، اما دیدگاهی را پیش می‌نهد که می‌تواند توجه تداوم ستم جنسی باشد. فزون بر این، تعمیم چنین دیدگاهی به اشکال دیگر ستم و تبعیض، نتایج خطرناکی به بار می‌آورد؛ چرا که اگر بر سیاه‌پوستان چنین ستمی روا شده، لابد آنها هم ذاتاً ستم‌پذیر بوده‌اند. و اساساً می‌توان این حکم را نسبت به همه‌ی شکل‌های ستم و تبعیض (نژادی، قومی، طبقاتی و...) صادر کرد. در این صورت، حاصل آیا این نخواهد بود که به ستم و تبعیض تن دهیم و با بدتر حتا، به آن حقانیت بخشیم؟

مرور نقطه نظرات "نواندیشان دینی"، به روشنی نشان می‌دهد که آنها نکات تازه‌ای بر مباحثی که در جریان بوده نیافزوده‌اند و راهگشای مشکلات زنان اسلامی نبوده‌اند. وانگهی، "قرانت نوین" از قرآن و متون فقهی، به تنهایی برای تغییر و تصحیح قوانین در جمهوری اسلامی کافی نیست. در نظامی که "ولایت" از آن فقهاست، بدون نظر مساعد مجتهدین مهم و فتوای مراجع تقلید، احکام کهن منسوخ نمی‌شوند و جا به احکام تازه نمی‌دهند. از همین رو، بسیاری از زنان اصلاح‌طلب اسلامی، دست به دامن آیات اعظام و مراجع تقلید می‌شوند؛ با این امید که: "قطعاً در خیلی موارد، حوزه‌های علمی - دینی ما به نتایجی خواهند رسید" (۳۳). زنان اصلاح‌طلب مجلس ششم هم با همین انگیزه به دیدار مدرسین حوزه‌های علمیه می‌روند (۳۴). آیت‌الله صناعی، که به عنوان "یکی از مترقی‌ترین روحانیون حوزه‌ی علمیه قم" مورد

استناد قرار می‌گیرد (۳۵)، از افراطی‌ترین نظریه‌پردازان در مشروعیت بخشیدن به آپارتاید جنسی بوده است:

"... حکومت اسلامی به معنای واقعی آن زمانی خواهد بود که هیچ مردی با هیچ زنی تماس نداشته باشد... وقتی ما بنا گذاشتیم که زن و مرد اجنبی هستند، کشیده می‌شویم به این سمت که پزشک زن، بهیار زن، مأمور زن، وکیل زن و غیره داشته باشیم. محبوریم همه چیز زنان را وابسته به زنان کنیم و همه چیز مردان را وابسته به مردان..." (۳۶).

آیت‌الله صناعی، با حرکت از این اصل که "اسلام می‌گوید تماس مرد و زن حرام است و چون حرام است، حکومت اسلامی باید زمینه‌ی متخصص شدن زنان را فراهم کند" به این نتیجه می‌رسد که اغلب حرفه‌ها، از جمله قضاوت، برای زنان مانعی ندارد (۳۷). این نتیجه‌گیری، بدون توجه به مقدماتی که مطرح می‌کند، او را به یکی از مراجع تقلید مورد استناد زنان اصلاح‌طلب اسلامی که دغدغه‌ی خاطرشان، مشارکت در نهادهای تصمیم‌گیرنده‌ی مملکت است، تبدیل کرده است.

به فقهای دیگری هم البته استناد می‌شود؛ از جمله آیت‌الله موسوی بجنوردی که می‌گوید:

"... احکام بین زن و مرد در حقوق عمومی مشترک است... این از قواعد مسلم است که ما در حقوق عمومی در فقه شیعه هیچ تفاوتی نمی‌بینیم؛ ولی در حقوق خصوصی تفاوت‌هایی هست و جهت این است که مختصات جنسی دخالت دارد و این تفاوت هم عین عدالت است" (۳۸).

چنین نگرشی به مسئله‌ی جنسیت، با رویکرد مدافعین برابری حقوق زن و مرد از اساس متفاوت است. اما از آنجا که آیت‌الله بجنوردی قائل به تجدیدنظر در پاره‌ای از احکام دینی است - از جمله چندموسری، آن هم به طور مشروط و با ذکر اینکه "خلاف عدالت اجتماعی و اخلاق است" و "جایز نیست مگر در موارد اضطراری" (۳۹) - به یکی از مجتهدین مورد استناد زنان اصلاح‌طلب تبدیل شده است.

موضوع اجتهاد زن مسلمان نیز در میان زنان اصلاح‌طلب اسلامی مورد بحث قرار می‌گیرد. با وجود "حوزه‌ی علمیه‌ی خاوران"، زنان می‌توانند به مقام اجتهاد برسند؛ اما قابلیت آنها در تغییر احکام فقهی، مورد مناقشه است. چرا که اگرچه زن می‌تواند مجتهد شود، نمی‌تواند مقلد داشته باشد. یعنی اجتهادش مربوط و محدود به خود اوست. به عبارت دیگر، زن مجتهد، واجد شرایط صدور فتوا نیست.

به این ترتیب، اگر کم‌شمار بودن فقها و مراجع تقلید "نواندیش" را به منع جنسیتی زنان برای مرجعیت تقلید و صدور فتوا اضافه کنیم، منطقاً به این نتیجه می‌رسیم که: "...سخن گفتن از اجتهاد نوین در حقوق زنان، اگر از محالات نباشد، موکول به امری محال است" (۴۰).

رویدادهای دوره‌ی ۸ ساله‌ی ریاست جمهوری حجت‌الاسلام محمد خاتمی، خط بطلانی بر آرزوهای بسیاری از زنان اصلاح‌طلب می‌کشد. ناسازگاری میان قوانین جمهوری اسلامی با خواست رفع تبعیض از زنان، مقاومت "جناح راست" حکومت و طیف محافظه‌کاران در برابر هرگونه "نواندیشی"، دشواری اصلاح قوانین در چهارچوب نهادهای قانون‌گذاری در حکومت دینی و سرانجام، سد سترگ شورای نگهبان در برابر اصلاح قوانین، اصلاح‌طلبان اسلامی را در چنبره‌ای از تناقضات و "محالات" گرفتار کرده است.

سرخوردگی آشکار و پنهان بخشی از اصلاح‌طلبان، که در سال‌های پایانی دولت محمد خاتمی رو به افزایش گذاشت، شماری را از اصلاح‌پذیری کوتاه مدت نظام جمهوری اسلامی ناامید کرد و شماری دیگر را به بازنگری‌های جدی‌تری در مبانی ایدئولوژیک

جنبش زنان و "جریان اصلاحات" در ایران

و اعتقادی‌شان واداشت. این تحولات در زنان اصلاح‌طلب، نمودی آشکار داشته است.

اگر پیشتر گفته می‌شد که قوانین تبعیض‌آمیز، از قرآن و حدیث نشأت نگرفته، بلکه تنها ناشی از تفسیرهای غلط از این دو ستون اصلی دین اسلام است، اینک گاه به گاه، به این رویکرد هم برمی‌خوریم که آیات و احکامی نظیر موقعیت برتر مرد بر زن، مجاز بودن تنبیه بدنی زن از سوی شوهر، چند همسری و... جزء انکارناپذیر قرآن و حدیث است. بنابراین، تلاش در ارائه تفسیرهایی در جهت نفی زن‌ستیزی این آیات و احکام و "قرانت‌های زن‌ورانه" از آنها سکه چندی در میان زنان اصلاح‌طلب اسلامی رواج زیادی یافته بود. اغلب میسر نیست. امروز، برخی از "نواندیشان" به جای تفسیر، چاره را در اولویت دادن به وجه "عقل" در استنباط از متون "مقدس" می‌دانند. آنها با رویکردی تاریخی به دین، به این باور رسیده‌اند که این احکام نمی‌توانند در جامعه‌ای متجدد به عمل درآیند. از آنجا که تجدید "روندی برگشت‌ناپذیر دارد... [و] اجتناب‌ناپذیر است"، "مهمان ناخوانده‌ای است که خود را به ما تحمیل می‌کند" (۴۱). کوشش آنها در جهت اصلاح دین نیز مبتنی بر همین منطق است.

زنان اصلاح‌طلب اسلامی، اینک به مواردی از تبعیض‌های حقوقی و اجتماعی می‌پردازند که در گذشته یا اصلاً طرح نمی‌شد و یا کمتر مورد توجه قرار می‌گرفت؛ از جمله: قانون قصاص و دیات، شهادت، ارث، حق تابعیت فرزندان، مقولاتی مانند ریاست خانواده، لزوم اجازه شوهر برای اشتغال زن، تعیین محل اقامت، حق مسافرت و خروج زن از خانه و و. آنها خواستار الحاق ایران به کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض از زنان هستند که بنا بود در دوران "اصلاحات" به تصویب برسد؛ اما با "وتوی" شورای نگهبان روبرو شد.

حجاب اجباری که پرداختن به آن، مدت‌ها "خط قرمز" زنان اصلاح‌طلب اسلامی بود، امروز مورد پرسش قرار گرفته است. شماری از آنها، آزادی پوشش را طرح می‌کنند. پایه‌ی استدلالی این طیف از زنان، البته یکسان نیست. برخی، پدیده‌ی "بدحجابی" را توهینی تلقی می‌کنند نسبت به زنان متدینی که از روی ایمان و اعتقاد حجاب را برگزیده‌اند و "بدحجابی" را از بی‌حجابی بدتر می‌دانند. آنها با حرکت از این واقعیت که روش‌های سرکوب‌گرانه، تاکنون نتیجه‌ای در رفع "بدحجابی" نداده، راه حل را در آزادی پوشش و انتخابی بودن حجاب می‌دانند (۴۲). شماری دیگر بر این باورند که جایی که آزادی انتخاب پوشش وجود دارد "گرایش خانم‌ها به پوشش اسلامی، هم خیلی آزادانه‌تر و هم با جان و دل‌تر از آن چیزی که در کشور ما دارد اتفاق می‌افتد بوده است" (۴۳). این زنان، به کشورهای عربی و حتی به گرایش رو به رشد حجاب اسلامی در میان زنان مسلمان جوامع اروپایی اشاره دارند.

بحث درباره‌ی حجاب اجباری، موضوع مجازات "بدحجابی" را نیز به میان کشیده است. برخی از زنان حقوقدان بر این نظرند که گرچه بر پایه‌ی قانون مجازات اسلامی، بی‌حجابی زنان در انظار عمومی جرم محسوب می‌شود، اما در مباحث مربوط به حدود و قصاص، برای این جرم مجازاتی منظور نشده است. به عبارت دیگر، مجازات بدحجابی و بی‌حجابی را نمی‌توان از موازین فقهی و شرعی نتیجه گرفت و احکام مربوط به حجاب، مانند احکام مربوط به نماز و روزه، فاقد ضمانت اجرای اجتماعی است (۴۴). مجازات‌های وحشیانه‌ای مانند "سنگسار" که از بقایای دوران بربریت است و جزئی از قوانین مجازات جمهوری اسلامی، از موارد دیگری است که به آن توجه شده است (۴۵).

نتایج اسفبار ممنوعیت سقط جنین برای زنانی که به اجبار از راه‌های غیرقانونی به این کار اقدام می‌کنند، بحث درباره‌ی این ممنوعیت را دامن زده و به طرح درخواست آزادی سقط جنین، هرچند به طور مشروط انجامیده است (۴۶).

بخشی از زنان اصلاح‌طلب اسلامی که امروز خود را آشکارا "فمینیست" می‌نامند، به جنبش زنان در ایران، ویژگی‌های آن و مسائل و چالش‌هایی که پیش رو دارد، توجهی بیش از پیش نشان می‌دهند (۴۷). روز جهانی زن، برای زنانی که تا چند سال پیش تنها روز تولد فاطمه را به رسمیت می‌شناختند، نمودی دیگر از تغییر و تحول است (۴۸). اکسیون‌ها و کارزارهایی که در یکی دو سال اخیر در میان زنان رواج یافته، اصلاح‌طلبان اسلامی را هم درگیر خود کرده است (۴۹). بخشی از این فعالین، خواستار تدوین "منشوری از آن خود" هستند و چندی‌ست به تدارک آن مشغولند. این منشور "مبنایی‌ست برای اینکه مطالبات زنان به صورت مکتوب دربیاید و دولت یا قانونگذار و یا هرکس دیگری بتواند با استناد بر آن حرکت بکند؛ منشوری که در واقع برگردان "بومی" کنوانسیون رفع تبعیض از زنان است و به همین دلیل "شورای نگهبان" و یا هرکس دیگری نمی‌تواند بگوید این سند مشکل دارد" (۵۰). از نقطه نظر فعالین این حرکت: "تدوین منشور زنان می‌تواند یکی از اساسی‌ترین اقدامات برای هویت‌یابی جنبش فمینیستی باشد..." (۵۱).

"هویت‌یابی" بی‌شک یکی از چالش‌های زنانی بوده که در روند ۱۵ ساله‌ی تغییر و تحولات جمهور اسلامی، با گذر از "سازندگی" به جریان اصلاحات پیوسته‌اند. همان طور که در آغاز راه، زنان "حزب‌اللهی"، یک‌دست و همگون نبودند، زنان اصلاح‌طلب اسلامی نیز یک‌پارچه و منسجم نیستند. آنها طیفی را تشکیل می‌دهند که در یک سرش، "اصلاح‌طلبان حکومتی" قرار دارند که نگاه‌شان اساساً به "بالا" است (۵۲) و کماکان بسیاری از تبعیض‌ها را توجیه می‌کنند (۵۳) و در سر دیگرش، فمینیست‌های مسلمانی که به درجات گوناگون، به برابری حقوقی و اجتماعی زن و مرد باور دارند. این دسته، امروز خود را جزئی از جنبش زنان در ایران می‌دانند؛ جنبشی متشکل از نیروهای مذهبی و نیز غیرمذهبی. نیروهای غیرمذهبی، جزئی در خور توجه از اصلاح‌طلبان بودند و تأثیری انکارناپذیر بر جریانات اسلامی زنان داشتند. از یاد نبریم که گسترش جنبش زنان و خروج آن از رکود در سال‌های اخیر، اساساً به همت همین زنان ممکن شده است.

جنبش زنان و فمینیست‌های سکولار

بخش "غیراسلامی" یا "غیرمذهبی" جنبش زنان، دربرگیرنده‌ی زنانی‌ست که در طیف فمینیست‌های "اسلامی" و مذهبی قرار ندارند و از اسلام، "ایدئولوژی" نساخته‌اند. آنها برخلاف اکثریت فعالان مذهبی حقوق زن، از وابستگی به طبقات حاکم و از منسوبین مردان صاحب قدرت نبوده و نسبت به جمهوری اسلامی "خودی" به شمار نیامده‌اند. استفاده از صفت "غیراسلامی" - یا "غیرمذهبی" - برای تمایز آنها از "مذهبی"‌ها، البته ربطی به اعتقادات و باورهای دینی این زنان ندارد؛ چرا که دین، امر خصوصی افراد است. شماری از "غیرمذهبی"‌ها بی‌تردید خداپاوار هستند و شماری "بی‌خدا". اما آنها فمینیسم خود را با باورهای دینی و اعتقادات مذهبی‌شان تعریف نمی‌کنند. بنابراین، در یک تعریف کلی، می‌توانیم آنها را فمینیست‌های "سکولار" یا "لایتیک" بنامیم.

طیفی از این فمینیست‌ها در طول ۱۵ سال گذشته، در پیکار برای آزادی و دموکراسی و در نبرد میان جامعه‌ی مدنی و دولت، شرکت داشته‌اند. بخشی از آنها، در دوران ریاست جمهوری خاتمی، به

جنبش زنان و "جریان اصلاحات" در ایران

درجات گوناگون به "جریان اصلاحات" نزدیک شد. در حالی که بخش دیگر، بر حفظ فاصله‌ی خود از جریان اصلاح‌طلبی پای بند ماند. شماری از این زنان، با نشریات زنان اسلامی - که تنها نشریات مجاز بودند - به درجات گوناگون همکاری کردند. بخشی از مباحث جدی مطرح شده در این نشریات، به ویژه زنان، در زمینه‌های علمی، فرهنگی، هنری و به ویژه حقوقی، حاصل قلم همین زنان بوده است (۵۴). البته در بسیاری از "بازنگاه"ها و بحران‌ها، زنان فاصله‌اش را با زنان "غیرخودی" حفظ کرده و تمایز خود با آنها را به روشنی نشان داده است (۵۵).

برخی از زنان غیرمذهبی که نوشته‌هایشان را به طور پراکنده، در مجلات مجاز منتشر می‌کردند، به رغم مشکلات و سدهای بسیاری که بر سر راهشان سر برمی‌افراشت، رفته رفته نشریات مستقل خود را به وجود آوردند (۵۶). کسب مجوز برای انتشار منظم نشریه برای این زنان - چه در دوره "سازندگی" و چه در دولت "اصلاحات" - مشکلات بسیاری داشته است. اما با وجود کارشکنی‌های مستمر دولت و سنگ‌اندازی‌های ارگان‌های امنیتی، به یمن نشریات الکترونیکی و سایت‌های اینترنتی، امروز دسترسی به تولیدات فکری و آشنایی با حرکت‌های مبارزاتی این زنان - حتی برای آنها که دور از وطن هستند - بیش از گذشته میسر شده است.

با این همه، شناخت این بخش از جنبش زنان و نیروها و گرایش‌های فکری شکل دهنده آن، کاریست دشوار که تاکنون مورد بررسی‌ای جامع قرار نگرفته است.

آنچه می‌توانیم در این باره بگوئیم این است که این بخش از فعالان جنبش زنان، نمود وجود افشار مدرنی در درون جامعه هستند که از فردای قدرت‌گیری جمهوری اسلامی، ناسازگاری خود را با قوانین عهد عتیق تحمیلی از سوی حکومت، آشکارا نشان دادند. زنان "نافرمانی" که بیش از بسیاری از افشار اجتماعی، مورد حمله دولت قرار گرفتند و عرصه را بر خود تنگ دیدند. ایستادگی این زنان در برابر تبعیض جنسی، دل‌بستگی آنها را به هنجارها و حقوقی نشان می‌دهد که حاصل تحولات اجتماعی و راه‌آورد یک سده نبرد میان تجدد و واپس‌گرایی است. آنها به رغم تضییقات بی‌شمار، کماکان در عرصه‌های گوناگون جامعه، حضوری محسوس داشته‌اند. این زنان که با حجاب اجباری - این نمایان‌ترین نمود آپارتاید جنسی و نگاه واپس‌گرایان اسلامی به زن - به ستیز برخاسته‌اند، "معضل" "بدحجابی" را برای حاکمان اسلامی به وجود آورده‌اند. صرف وجود این زنان در فضای عمومی، نمود بارزیست از تناقض میان ساختار جامعه امروز ایران با قوانین تحمیلی از سوی جمهوری اسلامی.

در سه دهه‌ی گذشته، زنانی که مطالبات، انتظارات و آرزوهای این بخش از جامعه را بازتاب داده‌اند، در عرصه‌های گوناگون فکری، فرهنگی، علمی و هنری حضوری فعال داشته، کارهای ارزشمندی را ارائه کرده‌اند. رشد جنبش زنان در سال‌های اخیر، با حرکت‌های اعتراضی و مطالباتی همین زنان میسر گشته است. امروز، جنبش زنان، گرایش‌ها و جریان‌های فکری گوناگونی را در دل خود جای داده که ضمن تلاش برای گسترش این جنبش حق‌خواهانه، در تعریف و تعمیق اهداف آن نیز مؤثر می‌باشند. تأثیر هر گرایش فمینیستی، البته تابعیست از تحلیل آن گرایش در بستر ریشه‌های ستم جنسی و دلایل تاریخی تداوم آن در ایران. تحلیلی که نمی‌تواند با اشکال مبارزه و راه و روش دستیابی به اهداف و مطالبات جنبش زنان بی‌ارتباط باشد. از همین روست که گرایش‌های گوناگون فمینیسم "سکولار"، در مقایسه با "فمینیسم اسلامی"، تعلقات، خواسته‌ها و چشم‌اندازهای متفاوتی دارند.

فعالان "سکولار" جنبش زنان، از همان آغاز، نه تنها ضدیتی با فمینیسم نداشتند، بلکه در معرفی خود به عنوان فمینیست،

پیش‌قدم شده و از این رهگذر بر جامعه تأثیر گذاشته‌اند. هدف این زنان، برابری حقوقی زن و مرد و مبارزه با بنیادهای جامعه‌ی پدرسالار به عنوان منشاء نابرابری و تبعیض جنسی بوده است. به باور آنها، تا زمانی که ابتدائی‌ترین حقوق و آزادی‌های زنان در جامعه پایمال می‌شود، حضور چند زن در کابینه‌های دولتی و حتی در رأس هرم قدرت، گرهی از مشکل زن ایرانی نمی‌گشاید؛ چرا که: "با وجود نداشتن حق اولیه‌ی حیات و با وجود قانون تمکین و هزار قانون تحقیرآمیز، رئیس جمهور شدن زنان، به خصوص با وجود قانون اساسی پدرسالار نمی‌تواند چندان راهگشا باشد" (۵۷).

کوشش این فعالان فمینیست جهت شناختن و بازشناساندن پیش‌سوتان جنبش حقوق زن در ایران، نشان دهنده‌ی پیوستگی مبارزه‌ی آنها با این جنبش صد ساله است. آنها، در عین حال، خود را جزئی از جنبش جهانی فمینیستی می‌دانند و خواسته‌هایشان مشابه خواسته‌های بسیاری از فمینیست‌هانیست که از ده‌ها سال پیش، در چهارگوشه‌ی جهان، به مبارزه علیه پدرسالاری برخاسته‌اند. فعالیت این زنان دیگر به نشر مجله و کتاب محدود نمی‌شود. آنها با تشکیل محفل و گروه و انجمن - اگر از گزند حکومت در امان بمانند - حرکت‌های اعتراضی گوناگونی را سازمان می‌دهند. بزرگداشت روز جهانی زن، به ابتکار همین زنان، اولین بار پس از دو دهه در فضای عمومی و خیابان‌ها برگزار شد و پس از آن تداوم یافت. آنها مبارزه‌ی خود را برای برابری زن و مرد، جزئی از مبارزه برای آزادی، دموکراسی و دستیابی به حقوق انسانی می‌دانند: "... ما زنان ایران، همگام با... [زنان] همه‌ی کشورهای دیگر، برای کسب حقوق بشر و تحکیم و تقویت دموکراسی، آزادی، صلح و تساوی حقوق همه‌ی انسان‌های جهان تلاش می‌کنیم..." (۵۸).

با برشماری پاره‌ای از ویژگی‌های فمینیست‌های "غیراسلامی" در داخل کشور، اینک می‌توانیم بپرسیم که این جریان تا چه حد بر "سکولاریسم" و یا "لانیسیته" برای تعیین سمت و سوی مبارزات فمینیستی خود تأکید داشته و اینکه تأکید بر این سمت و سو از چه اهمیتی برخوردار است؟

عنوان "سکولار" و "لانیک" را برای متمایز کردن افراد و نیروهایی به کار می‌بریم که خواهان پی‌ریزی نظامی عرفی، مبتنی بر جدائی دین از دولت هستند. با توجه به این واقعیت که در ایران حکومتی دینی - آن هم از نوع بنیادگرای "فقه‌ای" آن - برقرار است، پاسخ به پرسش دوم چندان مشکل نیست؛ چرا که کسب آزادی، دموکراسی، حقوق بشر و به ویژه، برابری حقوق زن و مرد، بدون رفع تبعیض‌های ناشی از درهم‌آمیختگی دین و دولت ممکن نمی‌شود. از همین رو نیز مبارزه برای پی‌ریزی نظامی سکولار و لانیک، در پیکار دموکراتیک مردم ایران از اهمیتی درجه‌ی اول برخوردار است (۵۹).

پاسخ به پرسش اول، اما به دلایل گوناگون آسان نیست. نخست اینکه، پژوهش در ترکیب اجزاء و نیروهای جنبش زنان ایران در حال حاضر، اندک شمارند. از این رو، گرچه به خطوط کلی گرایش‌های موجود در این جنبش کم و بیش واقفیم، اما صفت‌بندی‌های آن را به خوبی نمی‌شناسیم. از سوی دیگر، به رغم اینکه اعتراض و مخالفت زنان در برابر تبعیض به اشکال گوناگون در این سه دهه تداوم داشته، اما در مرحله‌ی کنونی، جنبش زنان به عنوان حرکتی هدفمند، تازه شکل گرفته است. دشواری دیگر در این پاسخ‌گویی، ناشی از سرشت سروکوبگر حکومت و اعمال سانسور و خشونت مستمر نسبت به مخالفان است. این واقعیت موجب می‌شود که بیان آزادانه‌ی نظرات از سوی "غیرخودی"ها و دگراندیشان، با موانعی جدی روبرو باشد و بحث و گفتگوی علنی میسر نگردد. به این ترتیب، شناخت از گرایش‌های سیاسی و دیدگاه‌های اجتماعی افراد و جریان‌ها،

جنبش زنان و "جریان اصلاحات" در ایران

چنانچه از حوزه‌ی دوستی و آشنایی فراتر رود، چندان آسان نیست. به رغم این دشواری‌ها، نشانه‌های بسیاری حاکی از آن است که در جنبش زنان، نیروهای لائیک و سکولار کم شمار نیستند. دل‌مشغولی بخش مهمی از فمینیست‌ها، مطالبات و انتظارات آنها از شرکت در جنبش زنان به طور خاص و پیکار دموکراتیک مردم ایران به طور عام، آنها را عملاً در طیف نیروهای سکولار قرار می‌دهد. وانگهی، بی دلیل نیست که با مرور ادبیات این بخش از جنبش، استناد به سکولاریسم و لائیسته را به کرات می‌بینیم؛ گرچه کمتر کسی به طور مشخص خود را سکولار و لائیک می‌نامد. نوشته‌ها و گفته‌های بسیاری از فعالان جنبش زنان و کسانی که با مسائل این جنبش آشنا هستند، به وجود تمایلات گوناگون فمینیستی در ایران اشاره دارد؛ از فمینیست‌های لیبرال، سکولار، چپ، سوسیالیست، مارکسیست ("ارتودوکس" و "چپ نو") گرفته تا آتاریست، اکولوژیست و... (۶۰). ناگفته پیداست که طرفداران سکولاریسم و لائیسته می‌توانند به هر کدام از این مکتب‌های فکری متعلق باشند. نشانه‌های وجود فمینیسم سکولار و لائیک، حتا در گفته‌های فمینیست‌های مسلمان هم، اینجا و آنجا به چشم می‌خورد (۶۱).

هرچند وجود گرایش‌های سکولار در جنبش کنونی زنان ایران امری مسلم است، اما یافتن رد پا و تأثیر فمینیست‌های سکولار در تدوین اهداف و بیان مطالبات‌شان در حرکت‌های اخیر، چندان آسان نیست؛ به ویژه در "کمپین یک میلیون امضاء برای تغییر قوانین تبعیض‌آمیز" که به گفته‌ی طیف وسیعی از فعالان جنبش زنان و علاقه‌مندان به این جنبش، در آگاهی مردم نسبت به حقوق و موقعیت زن و تغییر وضعیت موجود، پیامدهای تعیین کننده‌ای خواهد داشت.

سخن بر سر نام‌گذاری و منسوب کردن خود به این یا آن مکتب فمینیستی نیست. با توجه به خطراتی که مبارزان سیاسی و فعالان اجتماعی را تهدید می‌کند، پنهان‌کاری امری بديهی است. اما با اینکه نام و عنوان، حائز اهمیت تعیین کننده‌ای نیست، آیا محتوای یک حرکت مبارزاتی می‌تواند با میانی فکری و عقیدتی افراد و جریان‌هایی که آگاهانه در آن شرکت می‌کنند، بیگانه یا ناسازگار باشد؟ آیا این ناسازگاری را می‌توان صرفاً به تنگناهای مبارزه در جامعه‌ای محروم از آزادی بیان و عقیده نسبت داد؟

مرور نظرات برخی از فعال‌ترین فمینیست‌ها در ایران که به دلیل حجم و پخش وسیع‌تر گفته‌ها و نوشته‌های‌شان، بالتبع مورد استناد بیشتری قرار می‌گیرند، مسئله را از تنگناها و دشواری‌های عملی مبارزه فراتر می‌برد و به عرصه‌ی نظری می‌کشاند.

نوشین احمدی خراسانی، در نوشته‌ای پیرامون کمپین یک میلیون امضاء (۶۲)، از وجود ۵ نسل فمینیست‌های ایرانی در یک صد سال گذشته یاد می‌کند و از هر کدام، تعریفی به دست می‌دهد. از نگاه او، رویکرد نسل پنجم (نسل جوان) فعالان جنبش زنان که موتور محرکه‌ی این کمپین است، نمی‌تواند با قالب‌ها و مرزبندی‌های ایدئولوژیک سابق باز شناخته شود:

"... به هم ریختگی و کمرنگ شدن مرزبندی ایدئولوژی‌ها باعث شده که ما نیز در جنبش زنان با رویکرد تازه‌ای روبرو شویم که دیگر با آن معیارهای ایدئولوژیک سابق نمی‌توانیم جنبش‌های زنان ایران را زیر عنوان‌هایی چون: لائیک، اسلامی و سوسیالیست طبقه‌بندی کنیم. اگر ۲۵ سال پیش، برخی نخبگان فمینیسم... می‌خواستند بین فمینیسم اسلامی و لائیک و سوسیالیستی "آشتی" برقرار کنند، اکنون دیگر بحث فمینیسم اسلامی و لائیک و سوسیالیستی از اساس دچار بحران است، چه برسد به آشتی دادن یا تداوم تخصص بین آنها".

"فمینیسم اسلامی"، به درست یا به غلط، برای تعریف جریانی از زنان مذهبی به کار می‌رود که حتا اکثریت قریب به اتفاق هوادارانش نیز از این نام‌گذاری رضایت نداشته‌اند. این زنان که در عین پای‌بندی به نظام جمهوری اسلامی، تحقق برابری حقوقی زن و مرد را در چهارچوب موازین و میانی دین اسلام ممکن می‌دانند، گرفتار چنان تناقضاتی شده‌اند که کار حتا از بحران گذشته و به بن‌بست رسیده است. وانگهی، دور شدن تدریجی پاره‌ای از آنها از "فمینیسم اسلامی"، یکی از نمودهای همین بحران و بن‌بست است.

گرایش‌های دیگر فمینیستی - دست‌کم لائیک و سوسیالیست - گرفتار تناقض سازگار کردن حقوق برابر زن و مرد با میانی اسلام و جمهوری اسلامی نیستند و به این اعتبار، نمی‌شود آنها را با فمینیست‌های اسلامی هم ردیف کرد و همگی را دچار بحران دانست. در بررسی تاریخچه‌ی این جریان‌های فمینیستی در ایران هم بحران و بن‌بستی را که در جوهر "فمینیسم اسلامی" نهفته است، مشاهده نمی‌کنیم. چه بسا به این دلیل که نظام‌های استبدادی در ایران، این جریان‌ها را پیش از آنکه با تناقضات و تضادها روبرو شوند، با سرکوب از هم پاشانده‌اند. در دوره‌های کوتاهی که فمینیست‌ها میدان و مجال حرکت یافته‌اند، اما منشاء تأثیرات مثبتی بوده و در طرح مسئله‌ی زن و مطالبات زنان پیش‌گام شده‌اند.

از "سوسیال فمینیسم" آغاز کنیم. در هر دوره‌ای از تاریخ معاصر ایران که به دنبال کاهش اختناق، فضای سیاسی کشور اندکی گشوده شده، شماری از زنان چپ‌گرا - اگر مجاز باشیم نام "سوسیال فمینیست" بر آنها نهیم- خواست برابری حقوقی زن و مرد را با جدیت مطرح کرده و پرچمدار مبارزه‌ی زنان در عرصه‌ی سیاسی و اجتماعی شده‌اند. برای نمونه، می‌توان از مبارزات زنان حزب کمونیست ایران یاد کرد و هم چنین تشکیلات زنان حزب توده‌ی ایران پس از شهریور ۱۳۲۰.

در دوره‌ی آزادی گذرای پس از انقلاب بهمن ۵۷، سازمان‌های زنان چپ‌گرا نظیر اتحاد ملی زنان شکل گرفتند که به سهم خود، در روشنگری نسبت به سیاست‌های زن‌ستیز جمهوری اسلامی مؤثر بودند. علت فروپاشی این سازمان‌ها، نه بحران ایدئولوژیک که اختناق و سرکوب فراگیر بود. ادامه‌ی مبارزات این زنان در تبعید، سهمی مهم در تداوم مبارزات زنان ایرانی داشته است.

درباره‌ی فعالیت فمینیست‌های چپ‌گرا و لائیک در داخل کشور، به ویژه پس از جنگ ایران و عراق ("نسل چهارم")، متأسفانه سند و تاریخچه‌ای در دست نیست. این کمبود، تحلیل اثرات سوء عملکرد سیاسی و ایدئولوژیک آنها را بر جنبش زنان، برای ما مشکل می‌کند.

آنچه امروز به صراحت می‌توان گفت اما این است که نارسایی‌های نظری و عملی جنبش چپ ایران در زمینه‌ی مسئله‌ی زن و مبارزات حق‌خواهانه‌ی زنان، لطمات جبران ناپذیری بر این جنبش به طور خاص و پیکار دموکراتیک مردم ایران به طور عام وارد کرده است. این نارسایی‌ها را باید به رسمیت شناخت و بدون کوچک‌ترین چشم‌پوشی و ارفاقی، تحلیل و نقد کرد. کمالینکه زنان مبارزی که به جریان‌های گوناگون جنبش چپ تعلق داشتند، عقب‌ماندگی‌ها، ایرادات و اشتباهات فاحش جریانات چپ‌گرا نسبت به مبارزات زنان را بازگفته و به سهم خود به این نقد یاری رسانده‌اند. بازنگری این زنان بر گذشته و تجربه‌ی مبارزاتی‌شان، در عین حال، تأملی بر نقش مذهب در مبارزات ضداستبدادی و دموکراتیک ایران در دهه‌های اخیر بوده و در تعمیق آگاهی نسبت به اهمیت سکولاریسم و لائیسته در مبارزات برابری‌طلبانه‌ی زنان، تأثیری انکارناپذیر داشته است.

جنبش زنان و "جریان اصلاحات" در ایران

اگرچه نیروهای چپ، در جوهر خود سکولار و لائیک هستند، اما گرایش لائیک در فمینیسم، مقوله‌ایست به نسبت تازه که از جمله به دلیل رشد نیروهای مذهبی بنیادگرا برآمده است. وجود حکومت دینی در ایران، اهمیت جریان‌های لائیک و سکولار را در پیکار دموکراتیک مردم دوچندان می‌سازد. به همین دلیل هم جمهوری اسلامی، با این جریان‌ها، این چنین به ستیز برخاسته و سیاست سرکوب آنها را لحظه‌ای رها نکرده است. این سرکوب مستمر موجب می‌شود که نیروهای لائیک و سکولار اساساً از آزادی بیان و عمل در ایران برخوردار نباشند. بنابراین، بر مبنای چه داده‌هایی می‌توان به داوری عملکرد این نیروها، از جمله فمینیست‌های لائیک نشست و نتیجه گرفت که آنها در بحران‌اند؟ آیا صرف وجود فمینیست‌هایی که در قالب‌های ایدئولوژیک چپ "سنتی" به فمینیسم می‌نگرند و عملکردشان کماکان متناسب با همان قالب‌هاست (که نمونه‌های آن حتماً در ایران هم یافت می‌شود)، می‌تواند ما را به این نتیجه برساند که فمینیسم سوسیالیستی و فمینیسم لائیک از اساس در بحران‌اند؟

وقتی از بحران یک گرایش یا مکتب فکری سخن می‌گوئیم، مقصودمان به تلویح یا به تصریح، ناتوانی - یا دست‌کم نارسانای‌های جدی- آن گرایش یا مکتب در پاسخ‌گویی به معضلات و مشکلات نظری و عملی‌ست. آیا لائیسیت و سکولاریسم، در ایران امروز، از پاسخ‌گویی به نیازهای مبارزه برای آزادی میان برداشتن تبعیض جنسی درمانده‌اند؟

اگرچه پاسخ من به این پرسش منفی‌ست، اما بگذارید فرض کنیم که فمینیسم لائیک دچار بحران است. این رویکرد به پیشبرد بحث کمک می‌کند و ما را به پرسش دیگری می‌رساند: با فرض وجود بحران در فمینیسم لائیک و ناتوانی آن از پاسخ‌گویی به مشکلات و معضلات جنبش حق‌خواهانه‌ی زنان ایران، چه راه حل (یا راه‌حل‌هایی) در برابر ما قرار می‌گیرد؟ فمینیست‌های مسلمان، مستقل از اینکه فمینیسم لائیک در بحران باشد یا نه، اشکالی از "فمینیسم بومی" را راه حل می‌دانند و می‌خواهند از خلال آن، مبانی و مطالبات خود را تدوین نمایند. "فمینیسم موقعیتی"، هرچند به عنوان راه حلی مشخص پیشنهاد نمی‌شود، اما تعریف فمینیسمی است که از دل وضعیت واقعاً موجود برآمده و این وضعیت را چاره و هم‌اورد است. ببینیم "فمینیسم موقعیتی" چیست؟

نوشین احمدی خراسانی، ویژگی‌های "فمینیسم موقعیتی" چنین برمی‌شمارد: فمینیست‌های "موقعیتی" ("تسل پنجم") مانند نسل‌های پیشین، ایدئولوژیک نیستند. با "اسلام ایدئولوژیک" در ماهیت و با "اسلام دارای قدرت" در روش و خواسته‌ها متفاوت هستند. این فمینیسم با ایدئولوژی و مذهب هويت نمی‌یابد، اما به اسلام واکنش هم ندارد؛ چون مشکلاتش را به آن ارتباط نمی‌دهد و به آن به چشم دشمن نگاه نمی‌کند. با اسلام زندگی می‌کند و اسلام بخشی از زندگی روزمره‌اش است.

نویسنده با نتیجه‌گیری از ویژگی‌هایی که برمی‌شمرد، "فمینیسم موقعیتی" را "فمینیسم عامه‌ی مسلمان" می‌نامد. پرسش این است که فرق این فمینیسم، با "فمینیسم مسلمان" یا "فمینیسم بومی" که بسیاری از "فمینیست‌های اسلامی"، امروز خود را به آن منسوب می‌کنند چیست؟ صرف "تخبه" بودن این یکی و "عامه" بودن آن دیگری توضیح دهنده‌ی وجه تمایز این دو با هم است؟ در نگاهی کلی، امروز با چه معیاری می‌توانیم به تمیز جریان‌ها و گرایش‌های گوناگون فمینیستی در ایران بپردازیم؟

"... با چه معیاری می‌توان گفت که فلان نیرو "فمینیسم اسلامی" است و فلان گروه "فمینیسم لائیک"؟ آیا معیار ما در تقسیم‌بندی‌های "قراردادی" می‌تواند بر پایه‌ی ماهیت فعالیت‌ها،

انواع روش‌ها و یا هدف این نیروها باشد، یا بر اساس ایدئولوژی کنش‌گران‌شان یا مطالبات این جنبش‌ها؟" (۶۳).

می‌توان با نویسنده موافق بود که هیچ کدام از این شاخص‌ها به تنهایی معیار نیست. مجموعه‌ای از آنهاست که ماهیت جریان‌ها را تعیین می‌کند. مجموعه‌ای از آرمان‌ها و ایده‌آل‌ها، اهداف و خواسته‌ها و نیز راه‌ها و روش‌های پیشبرد مبارزه است که به هر جریانی هویت می‌بخشد و جایگاه آن را در جنبش‌های اجتماعی مشخص می‌نماید. هیچ نسخه‌ی از پیش پیچیده شده و هیچ مکتب و گرایش حاضر و آماده‌ی، درمان همه‌ی دردهای اجتماعی نیست. اما پیکار پُر افت و خیز بشر علیه ستم و نابرابری در جهان موجب شده که مکتب‌ها و گرایش‌های فکری که به مبارزه برای آزادی و حقوق انسانی سمت و سو داده و می‌دهند، دارای پیشینه‌ی تاریخی باشند. این پیشینه، تعریف‌ها و تقسیم‌بندی‌هایی را به مرور زمان در دسترس ما قرار می‌دهد؛ گاه بازتاب دهنده‌ی واقعیت، گاه کلیشه‌ای و از کار افتاده؛ گاه قابل استفاده و استناد، گاه مستحق به دور ریختن. تقسیم بندی‌هایی که امروز در جنبش زنان بر آن استناد می‌شود، به گمان من، هنوز قادرند ما را در شناخت کم و بیش جامع گروه‌های درگیر در این جنبش یاری رسانند. این شناخت، البته صرفاً تئوریک نبوده، بلکه به علاقمندان مبارزه در راستای کسب حقوق زن، فرصت ارزیابی و انتخاب آگاهانه و آزادانه می‌دهد.

فمینیسم، از آنجا که نه ایدئولوژی‌ست و نه یک مکتب فکری منجمد، در روند تحولات فکری و اجتماعی متحول می‌شود. فمینیست‌ها همواره با استفاده از موقعیت‌ها، مطالبات مشخصی را در جهت دستیابی به حقوق زن پیش کشیده و به سازماندهی جنبش حول آن مطالبات برخاسته‌اند؛ از جنبش‌های کسب حقوق سیاسی و حق رای گرفته تا جنبش حقوق مدنی و آزادی سقط جنین و و. و. اما این اصل عام ماندگاری و بالندگی جنبش فمینیستی - که بی شک درباره‌ی جنبش‌های اجتماعی به طور عام هم مصداق دارد- سبب آن نگشته که فمینیسم نیازمند تعریف خود بر حسب "موقعیت"‌ها گردد.

شرکت فمینیست‌های مسلمان در جنبش زنان ایران، رویدادیست مهم. اما روا نیست که این رویداد را نتیجه‌ی بحران‌زدگی دیگر گرایش‌های موجود در جنبش فمینیستی ایران بنمایانیم. این رویداد بیش از هرچیز، تغییر ترکیب نیروهای فعال در جنبش حقوق زن در ایران را نشان می‌دهد که بررسی و شناخت آن، یکی از ضرورت‌های جنبش فمینیستی در این دوره است.

این که بخش قابل توجهی از این ترکیب جدید، نسل جوانی‌ست که به اسلام "به چشم دشمن نگاه نمی‌کند" و به گونه‌ای اسلام باور دارد، واقعیتیست انکارناپذیر. اما پرسش مهمی که در برابر ما قرار می‌گیرد این است: در نگاه نیروی جوانی که به جنبش فمینیستی روی آورده، "اسلام" چه وزن و چه جایگاهی دارد؟ اگر فمینیسم این نسل "از مذهب هويت نمی‌گیرد"، چرا باید آن را "فمینیسم عامه‌ی مسلمان" بنامیم؟ وجه "مسلمانی" در این نام‌گذاری چه کارکردی دارد؟ چرا آن را "فمینیسم عامه‌ی مردم" نمی‌خوانیم که مسلمانند، ارمنی‌اند، یهودی‌اند، زرتشتی‌اند، بهائی‌اند و و. وانگهی، جنبش فمینیستی همواره دربرگیرنده‌ی پیروان ادیان و مذاهب گوناگونی بوده و در انحصار هیچ مذهب و مسلکی نیست. اما زمانی که مذهب و مسلک، به یکی از مشخصه‌های یک جریان تبدیل می‌گردد و در تعریف و حتا نام‌گذاری آن به کار گرفته می‌شود، دیگر آن جریان نمی‌تواند از آن مذهب و مسلک تأثیر نگیرد و هویت خود را کم و بیش در آن نجوید. به همین دلیل هم فمینیست "مسلمان" نمی‌تواند وجه "مسلمانی" خود را در مطالباتش دخالت ندهد و در صدد تطبیق آن با مبانی اسلام برنیاید. اگر "فمینیسم موقعیتی" گونه‌ای از "فمینیسم مسلمان" است، پس بهتر آنکه این موضوع صراحت

جنبش زنان و "جریان اصلاحات" در ایران

یابد. کمالینکه تصریح حضور گرایش‌های دیگر جنبش زنان نیز امریست ضروری.

صراحت بخشیدن به دیدگاه‌ها و گرایش‌های فکری، نه از سر خودمحوریست و نه به معنای فرقه‌گرانی و تفرقه‌افکنی. بلکه زمینه‌ای را فراهم می‌کند که مناسبات میان افراد و نیروها، مبتنی بر واقعیت‌ها باشد و به "قهر" و "آشتی" فروکاسته نشود. این صراحت، در عین حال، خصلت چندصدایی جنبش زنان را برجسته می‌کند و تکثر نیروها و گرایش‌های موجود در جامعه را نشان می‌دهد؛ جامعه‌ای که به مدت سه دهه، تحت حاکمیت خودکامه‌ای به سر برده که دیانت خود را عین سیاست دانسته، مردم را به "امت مسلمان" فروکاسته و با هر حرکتی به سوی جدائی دین از دولت دشمنی ورزیده است. در چنین جامعه‌ای نمی‌توان از لائیسته و سکولاریسم سخن گفت و با هویت لائیک و سکولار در عرصه‌ی مبارزه حضور نداشت. کتمان این هویت، در عمل به حذف نیروهای لائیک از جنبش فمینیستی می‌انجامد؛ حال آنکه حضور این نیروها در جنبش زنان و مبارزات دموکراتیک مردم ایران، اهمیتی اساسی دارد. این حضور - اگرچه به دلیل اختناق، در نام‌گذاری علنی جریان‌ها امکان‌پذیر نیست - اما هم در ترکیب نیروهای شرکت‌کننده در جنبش‌ها حائز اهمیت است و هم در بیان اهداف و مطالبات آن.

در "کلیات طرح یک میلیون امضاء برای تغییر قوانین تبعیض‌آمیز" می‌خوانیم: "خواست‌های این طرح ضدیتی با اسلام ندارد" و: "تقاضای بازنگری در قوانین تبعیض‌آمیز نه تنها درخواستی غیرمشروع و مخالف اسلام نیست، بلکه با تعهدات بین‌المللی دولت ایران نیز همخوانی دارد... این درخواست‌ها هیچ‌گونه ضدیتی با مبانی اسلام ندارد؛ زیرا جزو اصول دین به شمار نمی‌آیند" (۶۴).

اینکه در ایران، فعالین سیاسی و اجتماعی نمی‌توانند به صراحت اعلام کنند که خواستار تغییراتی در قوانین هستند که با اسلام "ضدیت" دارد، امریست بدیهی. نه الزامی بر چنین تصریحی وجود دارد و نه این خواست نیروهای سکولار است. اما می‌توان مطالبات را به روشنی مطرح کرد و از چنین استدلال‌هایی پرهیز نمود؛ چه در ضدیت و چه در مطابقت با مبانی اسلام. کمالینکه در حرکت‌های پیشین زنان، نمونه‌های آن وجود داشته است (۶۵). اگر بر این باوریم که "اقدام در جامعه‌ی مدنی" در مبارزه‌ی زنان اولویت دارد - چنان که در نوشته‌های اعضا و همکاران کمپین بر آن تأکید می‌شود (۶۶) - چگونه می‌توانیم حقانیت مطالبات خود را در "غیرمشروع" نبودن آن‌ها جستجو کنیم؟ "مدنیت" و "مشروعیت" در چهارچوب یک طرح نمی‌گنجند. مگر اینکه به مقولاتی چون "حقوق بشر اسلامی"، "جامعه‌ی مدنی اسلامی" و... باور داشته باشیم. در غیر این صورت، بین "اقدام مدنی" و "مشروعیت"، یکی به نفع دیگری در عمل کنار خواهد رفت. کمالینکه به رغم شرکت نیروهای گوناگون در "کمپین"، بیان مطالبات آن، بازتاب جنبشی چندصدایی نیست؛ طنین یکی از صداهاست: صدای فمینیست‌های مسلمان اصلاح‌طلب. کسانی که نخواهند خواسته‌هایشان را با استناد به "اسلام" و یا هیچ مذهب دیگری "مشروعیت" دهند، خود را در این طرح باز نمی‌یابند. مشکل این طرح که شناسنامه‌ی "کمپین" است، به باور من، در همین نکته نهفته است.

برخلاف جدلی که بین مدافعین و مخالفین "کمپین" در جریان است، مشکل "کمپین"، این نیست که خواسته‌هایش "لیبرالی"ست، حال آن که باید "انقلابی" بود. این که آیا مبارزه برای تغییر قوانین در چهارچوب جمهوری اسلامی - یا هر

حکومت خودکامه‌ی دیگری- حقانیت دارد یا نه، به توافق و تفاهم همگانی منجر نخواهد شد. مباحثی از این دست، ده‌ها سال دیگر نیز در میان کسانی که خواهان تغییر جهان پیرامونی خویش هستند گشوده خواهد ماند: باید "رفرم" کرد یا "انقلاب"؟ باید "قانونی" بود یا "برانداز"؟ به باور من، لغو قوانین تبعیض‌آمیز و زن‌ستیز، خواستی انسانیست و تلاش در جهت تحقق آن، در هر زمان امری مثبت است. اما اگر بنا گذاشتیم که با "اقدام مدنی" قوانین تبعیض‌آمیز را تغییر دهیم، بیان مطالبات‌مان هم باید "مدنی" باشد. در این صورت نمی‌توانیم این اقدام را با استناد به "شرع مقدس" پیش بریم و نگران "مشروعیت" یا "عدم مشروعیت" مطالبات‌مان باشیم. اصولاً از آنجا که لائیسته و سکولاریسم برای پایان دادن و برچیدن نظام‌های حکومتی مبتنی بر "شرع مقدس" شکل گرفته‌اند، لائیک‌ها و سکولارها مجاز نیستند دل‌نگران "مشروعیت" خواسته‌های خود باشند. عدم پای‌بندی به این اصل اساسی می‌تواند به تضعیف و تخفیف صدای نیروهای سکولار و لائیک منجر شود.

کوشش برای "مشروعیت" بخشیدن به "کمپین"، در عین حال دامنه‌ی حرکت و مطالبات آن را هم محدود می‌کند. مشکل بتوان فقهای شورای نگهبان، مراجع تقلید و اساتید حوزه‌های علمیه را متقاعد کرد که اصلاح قوانین به نفع زنان و در جهت برابری زن و مرد، "غیرمشروع" و مخالف با نص صریح قرآن و فقه شیعی نیست. حتا مواضع آیت‌الله‌هایی که در "کلیات طرح" از آنها یاد شده (صانعی و بجنوردی)، فرسنگ‌ها از حقوق برابر زن و مرد فاصله دارد (۶۷). طرح "غیرمشروع" نبودن خواسته‌ها یا عدم ضدیت‌شان با مبانی اسلام، دور دیگری از "قرانت"‌های گوناگون و جدل در حوزه‌ی اصول و فروع دین را به دنبال خواهد آورد. پرسش این است که اگر بحث و جدل در این عرصه، برای فمینیست‌های مسلمان از اولویت برخوردار است، اولویت‌های کار فمینیست‌های سکولار و لائیک در چیست؟

صد سال است که شماری از تجددخواهان ایرانی - نه دین‌باور بلکه سکولار و حتا بی‌دین- هم و غم خود را بر این گذاشته‌اند که "مشروعیت" مطالبات خود را به اثبات برسانند و سازگاری اسلام با تحول و پیشرفت، از جمله عدم ضدیت "شرع مقدس" با برابری حقوق زن و مرد را نشان دهند. آنها به جای تدوین و تکوین مبانی فکری جریانی لائیک و سکولار در ایران، به تفسیر اسلام پرداخته‌اند که نه صلاحیتش را داشتند و نه رسالت تاریخی‌اش را. تأثیر زیانبار این رویکرد نسبت به مذهب، در سرنوشت تلخ بسیاری از مبارزات اجتماعی معاصر، از جمله جنبش فراگیری که به انقلاب بهمن انجامید، انکارناپذیر است.

دین و مذهب در درک و دریافت بشر از خود و دیگری، تعیین مناسبات میان انسان‌ها و بسیاری از عرصه‌های فکر و فرهنگ و اخلاق، تا مدت‌ها وزن سنگینی در جوامع بشری خواهند داشت. دین ستیزی بدوی و کودکانه، نه تنها این وزن را سبک نخواهد کرد که به بازگشت و بازتولید اشکال بینادگرای دینی یاری خواهد رساند. اما برای اینکه هر مسلمانی خود قادر باشد نوع "مسلمانی"‌اش را در این جهان انتخاب کند و وادار به پیروی از "بنیادگرایان" نشود، جدا کردن دین از دولت ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. وانگهی جوامعی که "مسلمان" نام گرفته‌اند، تنها به مسلمانان تعلق ندارند؛ از آن غیرمسلمانان و بی‌دینان هم هستند. در پیکار برای تغییر وضع موجود و تحقق جامعه‌ی مدنی، آیا می‌توانیم وجود دگرباوران و دگراندیشان را نادیده بگیریم و هویت مستقل آحاد و اجزاء پیکار مشترک‌مان را به رسمیت نشناسیم؟ اصرار بر "مشروعیت" بخشیدن به مطالبات جنبش زنان آیا مغایر با رعایت حقوق غیرمسلمانان نیست؟ از بی‌دینان گذشته، آیا اخلاقاً مجازیم که از زنان "اقلیت‌های رسمی" (زردشتی، یهودی، ارمنی و...) و "غیررسمی" (بهایی) که مجبور شده‌اند ۲۸ سال به

جنبش زنان و "جریان اصلاحات" در ایران

و شوق لحظه‌ای بسنده کنیم و تجربه‌ی چند دهه مبارزه را نادیده بگیریم، در معرض یکی از عوارض رایج حرکت‌های توده‌ای قرار خواهیم گرفت؛ عارضه‌ی "پوپولیسم": به بهانه‌ی همراهی با "عامه"ی مردم و گسترش جنبش، بر هویت خود پای نداشتن؛ از اندیشه‌ی راهنمای خود درگذشتن؛ به گفتگمانی غیرسکولار تن دادن؛ و تفاوت‌ها و تمایزهای میان گرایش‌های ناهمگون و واگرا را بی‌رنگ کردن. این فراشد، نه تنها موجب تقویت نیروهای آزادیخواه، برابری طلب و عدالت‌جو نمی‌شود، که صدای اصلاح‌طلبان "اسلامی" را در جنبش حقوق زن چیره خواهد ساخت.

"جریان اصلاحات"، پایه‌های اجتماعی جمهوری اسلامی و نیروهای "حزب‌الله" را متحول کرد و موجب شد که جریان‌های تازه‌ای از درون آن سربرآوردند. اما این تنها نتیجه‌ی روند ۱۵ ساله‌ی "اصلاحات" نبوده است. در این روند، نسلی در درون جامعه رشد یافته که جز جمهوری اسلامی نظامی نشناخته است. نسلی که "به اسلام واکنش ندارد، مشکلاتش را به آن ارتباط نمی‌دهد و به آن به چشم دشمن نگاه نمی‌کند. با اسلام زندگی می‌کند و اسلام بخشی از زندگی روزمره‌اش است". این نسل که یکی از ستون‌های "جنبش دوم خرداد" و عامل مهمی در رسیدن محمد خاتمی به ریاست جمهوری بوده، اکنون یکی از نیروهای "نسل پنجمی"ست که به جنبش زنان روی آورده است. ساخت و بافت و تربیت این نسل می‌تواند آن را در کنار نیروهایی از طیف اصلاح‌گران جمهوری اسلامی قرار دهد؛ چنانچه در "کمپین یک میلیون امضاء" قرار داده است. این نسل را بسیار کم می‌شناسیم؛ اما اگر آنها به راستی بر وجه "مسلمانی" هویت خود تأکید داشته باشند، نشانگر این واقعیت است که به رغم فاجعه‌ی جمهوری اسلامی، دین در میان مردم، نقش و نفوذ بیشتری یافته و عرصه را بر نیروهای غیردینی تنگ‌تر کرده است. در این صورت، تلاش نیروهای لائیک و سکولار برای حضور در جامعه و جنبش‌های اجتماعی - اگرچه دشوارتر می‌شود- از اهمیت بیشتری برخوردار خواهد بود.

فمینیست‌هایی که به پشتوانه‌ی تلاشی چندین ساله، تجربه آموخته‌اند - چه "نسل سوم" و چه "چهارم" - می‌توانند بر نسل جوانی که خواست‌های عاجلی دارد تأثیر بگذارند؛ اگر به توازن قوای موجود تسلیم نشوند و چشم‌انداز آتی را از نظر دور ندارند. در این صورت "نسل جوان" هم خواهد توانست نیرویی به جز "اصلاح طلبان اسلامی" را به محک تجربه بگذارد و بدیلی جز نحل‌های گوناگون اسلامی را پیش‌روی ببیند. با شکل‌گیری بدیلی سکولار در برابر جمهوری اسلامی است که زمینه برای تحقق خواسته‌ها هموار می‌شود، جنبش تعمیق می‌یابد و جامعه‌ی مدنی به امری تحقق پذیر تبدیل می‌گردد. در میانه‌ی این کارزار، جریان‌های سکولار و لائیک، "صلیب خود را باید بر دوش کشند!"

مهناز متین

۲۰ آوریل ۲۰۰۷

چکیده‌ای از این نوشته، در سخنرانی نگارنده در جلسه‌ای به مناسبت بزرگداشت روز جهانی زن که ۱۸ مارس ۲۰۰۷ از سوی "کمیته‌ی دفاع از آزادی‌ها" (پاریس) برگزار شد، ارائه شده است.

پانویس‌ها را می‌توانید در سایت اینترنتی ذیل ملاحظه بفرمائید:

<http://www.rahekargar.de>

قوانین اسلامی تن دهند، بخواهیم که تلاش برای تغییر قوانین تبعیض‌آمیز را هم با استناد به "شرح مقدس" حقانیت بخشند؟ آیا این خود تبعیض در تبعیض نیست؟ آیا بر این باوریم که "حقوق آنها را بعداً، وقتی جامعه‌ی مدنی را ساختیم، خواهیم داد" یا از همین امروز، در مبارزه برای تحقق جامعه‌ی مدنی هم، شخصیت حقیقی و حقوقی آنها را رسمیت خواهیم شناخت؟ فمینیست‌های لائیک فزون بر خواست رفع تبعیض از زنان، دست کم یک مبنای مشترک دیگر دارند: جدایی دین از دولت و راه‌آوردش که رفع تبعیض‌های ناشی از دین به عنوان یکی از ستون‌های نظام پدرسالار و تداوم تبعیض جنسی‌ست. جریان‌های سکولار و لائیک - اعم از اصلاح طلب یا انقلابی، راست یا چپ- نمی‌توانند این وجه مهم هویت خود را در هیچ تلاشی جهت تغییر وضعیت سیاسی و اجتماعی نادیده بگیرند.

پایمال شدن ابتدائی‌ترین حقوق زنان و عدم وجود نهادهای دموکراتیک و مراجع قانونی صالح برای رسیدگی به تبعیض‌ها و بی‌عدالتی‌ها؛ قدرت فرساینده‌ی آداب و سنن زن‌ستیز فرهنگ پدرسالار؛ اذیت و آزار مخالفان و سرکوب مستمر دگراندیشان؛ شکست پروژه‌ی "اصلاحات" از بالا؛ و ... وضعیت را طاقت‌فرسا کرده و افق تغییر و تحول کوتاه مدت را تیره و تار ساخته است. غلبه بر تیرگی، انجام اقداماتی را در برابر نیروهای آزادیخواه، برابری طلب و عدالت‌جو قرار می‌دهد. بخش‌های مهمی از فعالان جنبش زنان، در میان این نیروها هستند. همت و پشتکار این زنان موجب شده که جامعه نسبت به رفع تبعیض جنسی حساس‌تر شود. آنها برای "تأثیرگذاری بر چشم‌ها، ذهنیت‌ها، عمومی کردن خواسته‌ها" تلاش کرده‌اند (۶۸) و اغلب در تصادم با واقعیت‌های جامعه‌ی پدرسالار آزار دیده‌اند. می‌توان، حتا با هزاران کیلومتر فاصله، فعالان جنبش زنان را درک کرد، وقتی در وضعیت بحرانی کشور "حرکت میلی‌متری" را دیگر کارساز نمی‌دانند و می‌گویند: "...حرکت میلی‌متری و بطنی (به روال کلاسیک اروپا) پاسخگوی نیاز فعلی جامعه‌ی ما نیست؛ زیرا به نظر می‌رسد توفانی در راه است..." (۶۹).

توفانی اگر در راه باشد، جوشش‌ها و شورش‌های اجتماعی گریزناپذیر خواهند بود. رویکرد به جوشش‌های اجتماعی - که امروز نشانه‌های آن در میان شماری از گروه‌ها و اقشار به چشم می‌خورد- همگون و هم‌سان نیست. هر جمع و جریانی، متناسب با دیدگاه‌ها، انتظارات و راهبردهای خود به این جوشش‌ها روی می‌کند. این رویکرد، زمینه‌ی جنبش‌های اجتماعی کم و بیش گسترده، اما هدفمندی را فراهم می‌سازد. جنبش‌های اجتماعی، به شور و شوق دامن می‌زنند؛ بر یأس و ناامیدی مرهم می‌گذارند و بر رکود - دست‌کم به طور موقت - پایان می‌دهند. سرنوشت این جنبش‌ها اما با عوامل گوناگونی رقم می‌خورد: ترکیب نیروهایی که در کنار هم قرار می‌گیرند و آنها که کنار می‌روند؛ جریان‌ها و گرایش‌هایی که میدان می‌یابند و آنها که حذف می‌شوند؛ راهبردهایی که غلبه می‌کنند و آنها که به حاشیه رانده می‌شوند؛ صداهایی که طنین می‌اندازند و آنها که رفته رفته خاموش می‌شوند.

در جنبش زنان، اگر فمینیست‌های سکولار و لائیک بر آرمان‌ها و خواسته‌های‌شان پای نداشتند، استقلال خود را حفظ نکنند و صدایشان را به گوش‌ها نرسانند، نخواهند توانست تأثیری در خور و نفوذی تعیین کننده بر این جنبش بگذارند. از این رو، برآیند کار، گرچه دستیابی به شماری از مطالبات عاجل را تسهیل می‌نماید، اما اهداف درازمدت فمینیست‌های لائیک و سکولار و شالوده‌ریزی جامعه‌ی مدنی را به مخاطره می‌اندازد. اگر به شور

بازخوانی یک پیروزی

محمود صالحی در خیابان های تهران

به مردان تیز خشم که ... / شادی امین

متن پیام وداع از طرف "دعا" دختر 17 ساله ای که در کردستان عراق سنگسار و لگد کوب شد تا جان داد و مرد.

امروز 23 روز از روزی که شما ، مردان فامیل، همسایه ، دوستان و آشنایان مرا به خون کشیدید گذشت.

من روزی به شما سلام گفته بودم و نگاهتان کرده بودم ، نگاهی از سر لطف و همنوع دوستی.

برای بعضی از شما که به خانه مان آمد و رفت داشتید و دوستان برادر و پدرم بودید جای دم کرده بودم یا خانه را برای ورودتان آب و جارو کرده بودم. آشپزی را مادرم بهتر می کرد و من فقط کمک دستش بودم. تازه آشپزی با فقر مالی ما معنایی ندارد. شما هم میدانید وقتی از فقر و محرومیت حرف میزنم ، از چه میگویم. همه ما با گوشت و پوست خود آن را حس کرده ایم.

آن روز، 18 فروردین را میگویم ، وقتی با سنگ به صورتم می کوبیدید، من حتی فریاد نزنم، فهمیدید که من حتی فریاد هم نزنم؟

من از ترس فقط می لرزیدم و اندام نحیفم در انتظار ضربه بعدی به خود می پیچید، درد؟ درد را کمتر از ترس می فهمیدم ، وحشت تماشای شما مردان قوی و درشت با چهره های خشمگینتان از پایین ، مجالی برای حس درد برایم نمی گذاشت. تنها دفاع من گذاشتن دستان کوچکم بر صورتم بود تا شما را نبینم و در تاریکی به آرامش دست یابم، چه خیال باطلی !

راستی چرا اینقدر خشمگین بودید؟ چرا از یکدیگر پیشی می گرفتید تا ضربه ای نثار من کنید؟ من که مقاومتی نمی کردم ، حتی تکان هم نمی خوردم و شما با لگد هایتان مرا به یکدیگر حواله میدادید. بوی تعفن شما آزارم میداد. فرصتی برای گریه نیافتم هر چند درونم خون و آه بود و دردی بس عظیم. فکر می کردم ای کاش هر چه زودتر ضربه ای جانم را بگیرد ، روز روزش زندگی لذتی نداشت ، چه رسد امروز.

دلم میخواست هم خودم زودتر خلاص شوم و هم شما زودتر به خانه هایتان روید، سراغ زن و بچه هایتان، و برای آنها از این همه جسارت و ایمان و ناموس پرستی خود بگویید تا زن و دخترانتان از وحشت حساب کار خود را بکنند و پسرانتان یاد بگیرند که "حفظ ناموس" یعنی چه؟!

راستی زنان و دخترانتان کجا بودند؟ خواهران و مادرم کجا بودند؟ چرا هیچ کس برای من اشک نریخت؟ چرا هیچکس خود را بر جثه ضعیف من نینداخت تا شما مرا راحت بگذارید؟

صدها کارگر در حالیکه فریاد می زدند "محمود صالحی آزاد باید گردد" خواستار آزادی محمود صالحی شدند. وقتی جمعیت از ورزشگاه شیرودی خارج شد، در حالیکه این شعار را تکرار می کردیم نگاهم به پارچه نوشت بزرگی افتاد که روی پل هوایی نصب شده بود، "کارگر زندانی محمود صالحی آزاد باید گردد" از این پیروزی احساس خوشحالی می کردم! اکنون خواست آزادی محمود به خیابان های تهران کشیده شده بود.

یادم می آید که در یادداشتی درباره ی محمود صالحی در همین وبلاگ و چند روز پیش از مراسم نوشته بودم: "محمود صالحی از فعالین کارگری است که سنت برگزاری مراسم مستقل اول ماه مه را در بدترین شرایط در کردستان زنده نگاه داشته است.

به عبارت بهتر نام محمود صالحی با برگزاری مراسم مستقل روز کارگر در ایران گره خورده است. او اثبات کرده است که به برگزاری مراسم اول ماه مه در کوستان های کردستان و در اطراف شهرها یا در سالن های سرپسته رضایت نمی دهد و خواستار کشیده شدن این مراسم به خیابان هاست. جایی که توده های بی شمار کارگر می توانند به شیوه ای رادیکال به بیان خواسته هایشان بپردازند. امسال جنبش کارگری و متحدانش مراسم اول ماه مه را نه فقط در کردستان بلکه در گوشه گوشه ی ایران برگزار خواهند کرد و شعار آزادی محمود صالحی را سر خواهند داد و تاکید خواهند کرد که با ایجاد صف همبستگی طبقاتی و نیروی مبارزه متحدانه محمود صالحی از زندان آزاد می شود."

به نظر قابل پیش بینی می رسید که محمود صالحی این زبان گویا و رادیکال طبقه ی کارگر ایران و مردم کردستان که سنت برگزاری علنی مراسم روز جهانی کارگر را زنده نگه داشته است از مراسم Imay امسال حذف ناشدنی است.

این در شرایطی است که دوحرداری ها از هم اکنون مشغول جوسازی هستند تا مردم را به شرکت در انتخابات مجلس ترغیب کنند، به صورت متقابل جناح دیگر حکومت هم شروع به فعالیت کرده است. فکر می کنم از همین حالا باید تاکید کنیم که مساله ی جنبش کارگری انتخاب بین آلترناتیوهای بد و بدتر حکومت اسلامی و بورژوازی نیست. جنبش کارگری انتخاب خودش را کرده است! انتخاب ما محمود صالحی است! این را در خیابان های تهران فریاد کشیده ایم و خواهیم کشید!

11 اردیبهشت 86، مراسم روز جهانی کارگر - تهران

برگرفته از : apis.blogfa.com

خواهرانم و یا حتی 170 سال دیگر دختران 17 ساله اش در میدان ده در دستان شما به خون کشیده نشوند و یا در پستوی خانه ها به آنها تجاوز نشود.

برادرانم، پدر، عمو، دایی و ...

امروز داشتم به تظاهرات روز کارگر، روز شما، در سراسر جهان نگاه میکردم، میدانید، من میتوانم به همه جا سر بزنم و تازه میفهمم که بر من چه گذشت؟ در راه دخترک جوانی را که هم سن و سال من بود دیدم، که در خیابان یکی از شهرهای اروپا آکاردئون مینوازد و عابریان برایش پول میریزند، دخترک نه چادری داشت و نه برادر یا پدرش همراهش بودند. او به مردم لبخند میزد، به او حسرت خوردم. فکر کردم چرا من نتوانستم طعم چنین لحظاتی را بچشم و حتی از تصور چنین رفتاری به خود لرزیدم. آری ترس، شریک و همراه همیشگی ما دختران است. ترس از غیرت برادر و پدر و شوهر و همسایه و مردان قبیله و دولت-مردان. امروز که به خیابان میروید لحظه ای و فقط لحظه ای به دستان آغشته به خونتان نگاهی بیندازید! خون من، خون عاطفه، خون حاتون و خون دهها و صدها زن دیگر در سراسر جهان. و از خود بپرسید: با دستان آلوده به خون دیگران آیا میشود جهانی دیگر، جهانی عاری از فقر و بندگی بنا کرد؟ فراموش کردم که همه شما دستانتان خونی نیست، برخی فقط تماشا کردید، برخی عریه کشیدید و دیگران را بیشتر تحریک کردید، مهربان ترینتان تکه پوششی بر پایهای عریان من انداخت. مهربانی چه واژه غریبی است نزد شما! اما در این سوی کره خاک هم گشتم تا ببینم برادران دیگران با من چه میکنند، نه خطابه ای بود و نه ابراز همدردی! کاش این یگانگی را میشکستید، کاش باشند در میان شما کسانی که سکوت میشکنند و سنگ نمی اندازند و لگد و مشت نمیزنند. من در جستجوی اینان در تمام جهان خواهم گشت. روز همبستگی شما مبارکتان باد!

اول ماه مه 2007

توضیح و امضای نامه اعتراضی به این جنایت:
یک دختر نوجوان کرد بنام دعا در شمال عراق توسط خانواده، اقوام و همسایگانش سنگسار شد. "دعا" دختر نوجوان کرد که از خانواده یزیدیهها معروف به شیطان پرستان کردستان عراق بود بعلت اینکه مایل نبود با پسر عموی خود ازدواج کند باتفاق پسر مورد علاقه اش که مسلمان بوده از روستای خود فرار میکنند. این دختر و پسر از ترس کشته شدن بدست افراد خانواده "دعا" به منزل معاون فرماندار بنام گوران پناه میبرند. مدتی پس از پناهده شدن آنها به خانه معاون فرماندار توسط همسایه ها محل اختفای آنان به خانواده "دعا" دختر نوجوان کرد اطلاع داده میشود. در پی اطلاع یابی از محل اختفا، خانواده "دعا" در مقابل خانه معاون فرماندار اجتماع میکنند و از او میخواهند که دختر نوجوان را به آنان تحویل دهند. معاون فرماندار که به سنن ارتجاعی این قبیله آشنا بوده به آنان میگوید که تنها در صورتیکه خانواده دعا متعهد شوند که وی را بقتل نمرسانند او را تحویل خانواده اش خواهد داد. خانواده "دعا" التزام میدهند و "دعا" به آنها تحویل داده میشود اما ساعتی بعد خانواده، اقوام و همسایگان جنایتکاراودر میدان ده در منطقه بشبیه او را سنگسار و لگد کوب کرده و بقتل میرسانند. برای امضای بیانیه اعتراض به این جنایت، به آدرس زیر مراجعه کنید! این حداقل کاری است که میتوان انجام داد.

www.petitiononline.com/kurdish/petition.html

زخم های صورتم تازه دارد آزارم میدهد، کمرم، شانه هایم و دلم دانه درد دارند. هیكل کوچک من تاب لگد ها و مشت های شما را نداشتم، دیدید که آخر هم نفسم برای همیشه بند آمد. اما قتل من مدال افتخاری شد بر گردن شما! نه حتی مدال افتخاری بر گردن آقای بوش و دولت مطلوبش در کردستان ما!

حتما امروز شما برادران و مردان دلیر برای گرفتن حق و حقوقتان به خیابان می آید، یا در سمیناری و یا جلسه ای شرکت میکنید. راستی ربط حق و حقوق شما با من چیست؟ تکلیف حق نفس کشیدن و حیات من چه میشود؟ حقی که در مشت های شماست.

من اما دیگر به کردستان بر نمی گردم. من نفرت را در چهره شما نسبت به دختری 17 ساله و خونین دیدم. من همبستگی شما را با محرومان دیدم. نه برادران، من به کردستان بر نمیگردم. من از شما میترسم. من در درون شما چیزی به اندازه حیوان هم ندیدم. شقاوت و ددمنشی شما را در هیچ حیوانی به همنوعش نمیتوان دید.

راستی هنوز جوابم را ندادید، مادر و خواهرانم، خاله و عمه و زنان همسایه کجا بودند؟ قابله ای که 17 سال پیش مرا به جهان راهنمایی کرد و دعا نام نهاد، کجا بود؟ مگر اینان نمیدانستند که آنروز قرار است من به خاطر عشقی که از نظر این مردان ممنوع بود، سنگسار و لگد کوب شوم تا مبادا دیگران هم یاد بگیرند و کم کم قدرت مطلق اینان شکاف برادرار؟ **اما خواهر و مادر و ... آنها کجا بودند؟**

و این سوال همیشه همراه من خواهد بود: خواهران، مادر، خاله و ... کجا بودند؟

راستی در یک لحظه که چشمانم باز بود، دهها تلفن موبایل در دستانتان دیدم که در خون غلتیدن مرا ضبط میکرد. برای چه؟ به چه دردتان میخورد؟ میخواهید به آنهاهی که نتوانستند در این لذت سهیم شوند نشان دهید و صواب کنید؟ یا دوباره ببینید و ارضاء شوید؟ چقدر حقیرید شما! شما خون و اشک مرا بر خاک دیدید و قلبتان نلرزید، حتی به بی دفاعی من!

دریکی از اطلاعاتی هایی که به مناسبت قتل من داده اند با حسن نیت از شجاعت من در گذار از "خط قرمز قوانین ارتجاع قرون وسطایی" حرف زده اند! نه، من نه جسارتی کردم و نه قهرمان بودم. من 17 ساله، نحیف، فقیر و یک دختر جوان بودم که عاشق شد. عادی مثل طلوع خورشید، عادی مثل تولد و مرگ ... اما شما چقدر حقیرید! قهرمانان زنده، رزمندگان خشمگین! شما آنقدر حقیرید که دسته جمعی بر سر من ریختید و عریه زنان بر من کوفتید و جانم را گرفتید! من امروز دیگر نیستم، اما شاید یکی از فیلم های موبایل هایتان که آنروز گرفتید، روزنه ای به جهان دیگر یابد و در سراسر جهان نماد کثافت و دشمنی مردسالاران و سالار مردان با زنان و دختران شود. باشد که اشکی براریم ریخته شود، هر چند بی فایده و دیر! شاید که نوه های خاله هایم و یا

* دیدگاه *

برخورد با بدحجابی را کم بها ندهید!

این درد نامه دختران و زنان ایران است که از تمامی سازمان های مدافع حقوق بشر درخواست می کنند: ما را تنها نگذارید. اولین حقوق هر انسان انتخاب در پوشش است ، نظام اسلامی ایران این اولین حق را همچون دیگر حقوق انسانی از ما گرفته است .

در کشور ایران هر روز شاهد موج جدیدی از سرکوب هستیم. یک روز سرکوب خواسته های به حق معلمان ، کارگران ، دانشجویان و فعالین زن و حال سرکوب کلیه زنان به بهانه بدحجابی . این ترفند همیشگی نظام اسلامی ایران است برای پایمال کردن خواسته های به حق معترضین مدنی ، سیاسی و اجتماعی .

اجازه ی تکرار 8 مارس سال 1357 را ندهید ، در آن سال ما زنان در پی اعلام به سرکذاشتن روسری، به خیابانها آمدیم و شعار " ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم " را سر دادیم ، اما هیچ سازمان سیاسی و سازمان های جهانی مدافع حقوق بشر و حتی دیده بان حقوق بشر از این حرکت زنان حمایت نکردند ، حال نتیجه آن را می بینیم .

ما زنان دوباره فریاد بر می آوریم :

چرا در این زمان که دختران جوان و زنان را تنها به بهانه بالا بودن روسری یا کوتاه بودن مانتو به باد کتک می گیرند هیچ یک از سازمان های مدافع حقوق بشر از این ابتدایی ترین حق انسانی دفاع نمی کنند ؟

چرا هتک حرمت دختران جوان، چیزی که به امر روزمره بسجی ها تبدیل شده موجب صدور بیانیه هیچ کدام از سازمان های زنان نمی شود ؟

چرا سازمان های سیاسی مدافع برابری زنان با مردان ، فریاد این زنان را که اکثریت جامعه را تشکیل می دهند به گوش جهانیان نمی رسانند؟

چرا در برابر این هجوم وحشیانه نظام اسلامی به زنانی که به نحوه پوشش خود اعتراض شان را اعلام می کنند سکوت کرده اید ؟

زنان ایران هر روز بیشتر از گذشته به بند کشیده می شوند ، زنان ایران هر روز بیشتر از پیش تحقیر می شوند .

به راستی در این شرایط حاد که هر روز بیم خطر حمله نظامی آمریکا به ایران می رود :

چرا ، سد سیوند آگیری می شود؟ معلمین ، دانشجویان ، کارگران و فعالین زن دستگیر می شوند ؟ دختران و زنان به جرم بدحجابی مورد وحشیانه ترین توهین ها و برخوردها قرار می گیرند؟

رژیم اسلامی در تدارک کدام نیات پلید ضد بشری خود است ؟
دفاع از حق انتخاب پوشش ، جدا از آزادی نیست ،

از تمام سازمانهای فعال زنان در سراسر دنیا، از دیده بان حقوق بشر، سازمان های سیاسی ، فعالین اجتماعی درخواست می نمایم از زنان ایران در قبال فشار حجاب حمایت نمایند.

نگذارید تاریخ دوباره تکرار شود، سال 1978 را که زنان برای آزادی انتخاب پوشش فریاد زدند اما جامعه ی دفاع از حقوق زنان در سراسر دنیا سکوت کرد ند را در خاطره ها زنده نکنید.
رویا پایان فعال جنبش زنان از ایران

دست رژیم فاشیستی

از پناهندگان زحمتکش افغانی کوتاه!

رژیم اسلامی ایران بار دیگر تهاجم گسترده ای را برای اخراج انبوه کارگران افغانی از ایران آغاز کرده است. حکومت اسلامی ایران هم مثل همه جریانات فاشیستی و شبه فاشیستی در دیگر کشورهای جهان، گناه بیکاری و جرائم و بزهکاری های ناشی از سرمایه داری و نا بسامانی های اجتماعی و فساد حکومتی را به گردن پناهندگان و مهاجرین می اندازد و اخراج آنان را یکی از راه های ایجاد اشتغال برای بیکاران و ایجاد امنیت در کشور جا می زند.

این یک دروغ فاشیستی است که گوئی کارگران افغانی اند که جای کار را برای کارگران ایرانی تنگ کرده اند؛ یا این افغانی ها هستند که تخم جرم و جنایت به خاک ایران آورده اند! اگر کسی جا برای مردم ایران تنگ کرده و باعث گرسنگی و نا امنی زندگی آن ها باشد، در درجه اول خود حاکمان رژیم اسلامی اند. با اخراج کارگران بلا دیده افغانی که سخت ترین کارها را با پائین ترین دستمزد و حقیقتاً در شرایط بردگی و بدون هیچگونه حقوقی انجام می دهند، هیچ مشکل اقتصادی و هیچ مشکل اجتماعی مردم ایران حل نخواهد شد.

این کارگران افغانی نیستند که بعد از کار شاق روزانه با مرسدس بنزهای ضد گلوله به قصرهای صد میلیاردری شان برمی گردند یا با هواپیمای خصوصی شان برای خوشگذرانی آخر هفته به جزیره کیش می روند؛ این کارگران افغانی نیستند که دلارهای نفتی را به حساب های شخصی شان لوله کشی کرده اند؛ این کارگران افغانی نیستند که صنایع و کارخانه های بزرگ دولتی را تحت عنوان خصوصی سازی به قیمت یک آجر می خردند و با اخراج صدها و هزارها کارگران ها، نان آنان را آجر می کنند. اگر برای حل مشکلات اقتصادی ایران؛ برای ایجاد اشتغال برای بیکاران و برای تأمین امنیت برای مردم باید کسی را از ایران بیرون انداخت، همه حاکمان دزد مفت خور و جنایتکار و تروریست و آقا زاده هایشان اند که کشور را چاپیده و خونرحتکشان را به شیشه کرده اند.

کارگر و بیکار ایرانی که می داند کسی که او را از امنیت شغلی و تأمینات اجتماعی؛ از ثروت کشور، رفاه و از یک زندگی شایسته محروم کرده نه عمده گرسنه خواب افغانی بلکه کوسه های آدمخواری مثل رفسنجانی اند، در دام غریبه ستیزی فاشیستی رژیم اسلامی نخواهد افتاد و حتا اگر در حال حاضر توان یک سازماندهی مؤثر برای جلوگیری از اخراج افغانی ها را نداشته باشد، دست کم هم دلی و حمایت طبقاتی اش را از آنان دریغ نخواهد کرد.

سایت اینترنتی راه کارگر

بیانیه اعتراضی گروهی از فعالان سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران در باره برخوردهای دولت با مهاجران افغان

از نیمه سال گذشته خورشیدی که سیاست‌های اعلام شده دولت ایران برای اخراج کارگران و مهاجران افغانی مقیم ایران به اجرا گذاشته شد، روز به روز گزارش‌های تاسف‌آورتری در این باره به گوش می‌رسد. به‌ویژه آنچه بسیار مایه نگرانی شده است، گزارش‌هایی است که اخیراً از به‌کارگیری قوه قهریه و اعمال خشونت پلیس در برخورد با کارگران و مهاجران افغان منتشر می‌شود. بر این اساس ما امضا کنندگان این نامه یادآوری نکات زیر را به طراحان و مجریان این سیاست‌ها لازم می‌دانیم:

۱ - اخراج مهاجران افغان در شرایطی که هنوز کشورشان دست‌خوش ناآرامی‌های پیامد جنگ‌های اخیر است، و در شرایطی که هنوز معیارهای حداقلی زندگی و امنیت در بسیاری از مناطق این کشور متزلزل و دور از دسترس، سیاستی غیر انسانی و ناپذیرفتنی است.

۲ - توجیه چنین سیاستی با توسل به این استدلال که «نیروی کار افغان فرصت اشتغال بی‌کاران ایرانی را گرفته‌اند»، به اندازه خود این سیاست غیر قابل قبول است. نه تنها شواهدی چون لایه‌بندی طبقاتی و تحصیلی بی‌کاران ایرانی در مقایسه با نوع مشاغلی که مهاجران در آن مشغول به‌کار هستند، و نیز شواهدی که از سیاست‌های کلان‌تر اقتصادی برمی‌آید، نشان از سستی اصل این استدلال دارد، بلکه باید گفت حتی در صورت صحت چنین استدلالی، راه حل در پیش گرفته شده باز هم غیر انسانی و محکوم است. به علاوه، در شرایطی که دولت اجازه تحقق ساده‌ترین خواست‌های نیروی کار داخلی همچون شمول فراگیر قانون کار و بیمه‌های تامینی، و حق داشتن سندیکاها و مستقل کارگری را برای تامین امنیت کار و جلوگیری از بی‌کاری نمی‌دهد، توسل به استدلال‌هایی از آن دست که در بالا آمد بیشتر پرسش برانگیز است.

۳ - اجرای سیاست اخراج مهاجران افغان با اعمال محدودیت‌های اجتماعی گسترده‌ای بر ایشان همراه بوده است. از جمله این محدودیت‌ها می‌توان به محرومیت غیر انسانی اعمال شده بر کودکان افغان برای تحصیل در ایران اشاره کرد که مدت‌هاست به انحاء گوناگون پی‌گیری می‌شود. همچنین گزارش‌های تاسف‌آوری درباره محدودیت ارائه خدمات درمانی به مهاجران نیز وجود دارد (و این‌ها همه سواى محدودیت‌هایی مانند عدم امکان برخورداری از هرگونه بیمه کاری و درمانی است که مهاجران افغان از آغاز مهاجرت‌شان در دهه‌های گذشته با آن روبه‌رو بوده‌اند). ما قویاً به‌کارگیری چنین ابزارهایی را در اجرای هر نوع سیاستی درباره مهاجران محکوم می‌دانیم.

۴ - از زمان اعلام سیاست‌های یاد شده متأسفانه رسانه‌های وابسته به دولت به پراکندن نوعی از ادبیات نفرت علیه مهاجران پرداخته‌اند که عمدتاً متضمن استدلالی است که در بند ۲ به آن اشاره شد. گویندگان این گفتارها اغلب با اشاره‌هایی ناسزاگونه افغان‌ها را عامل جرم و جنایت در ایران می‌دانند؛ یا با سوگیری‌هایی دور از ادب به ترخ بالای زاد و لد در میان آن‌ها اشاره می‌کنند؛ یا به اشاره‌های تاریخی مغشوشی درباره دوران سقوط سلسله صفویان می‌پردازند و می‌خواهند از این راه تاریخی مجعول از دشمنی میان افغان‌ها و ایرانی‌ها بسازند. توسل به چنین ادبیات مشمنز کننده‌ای نه تنها بسیار غیرانسانی، مذموم و محکوم است، بلکه مایه شگفتی است که چگونه برای رسیدن به اهدافی مقطعی و نامعلوم عده‌ای اجازه می‌یابند به تبلیغ چنین گفتارهای خطرناکی بپردازند. ما ضمن محکومیت چنین تبلیغاتی که متضمن نفی اصل برابری انسان‌هاست، نسبت به عواقب پیامدهای احتمالی وخیم آن‌ها بر روابط میان دو ملت ایران و افغانستان نیز هشدار می‌دهیم.

با توجه به همه موارد بالا، ما امضا کنندگان این نامه خواهان توقف طرح اخراج مهاجران افغان و رفع محدودیت‌ها و محرومیت‌هایی هستیم که در راستای اجرای این طرح اعمال می‌شوند. ما به مجریان و طراحان سیاست‌های مورد بحث هشدار می‌دهیم که اعمال آنان می‌تواند سواى همه سویی‌های غیرانسانی و غیر اخلاقی‌اش، پیامدهای جبران‌ناپذیری بر روابط ما با همسایگان افغان‌مان داشته باشد. ما خواهان رفتاری برابر و انسانی با مهاجران هستیم و بهترین سیاست را در مورد آن‌ها سیاستی می‌دانیم که برپایه اصول برابری همه انسان‌ها و ملاحظه حسن همجواری با ملت افغانستان طرح شده باشد.

نامه جمعی از دانشجویان دانشگاه آزاد شبستر

دانشجو، واژه ای غریب برای جوانانی که با هزاران مکافات و بدبختی می‌توانند وارد دانشگاه شوند. امروزه در ایران، دانشجو ضعیف‌ترین و در عین حال مهم‌ترین قشر جامعه بشمار می‌رود. هر چند نقش دانشجو و جنبش دانشجویی در راستای رسیدن به بسیاری از اهداف کلی کشورمان بر همگان معلوم و مبرهن می‌باشد؛ و از طرفی دانشجو به عنوان قشر تحصیل کرده، نقش تعیین کننده ای در پیشرفت فرهنگی و علمی کشور را دارا می‌باشد.

اما دانشگاه آزاد شبستر نیز همانند بسیاری از دانشگاه‌های این کشور دچار معایب و مشکلاتی است که باعث نارضایتی دانشجویان از دانشگاه می‌گردد.

اهم این مشکلات و معایب عبارتند از:

محیط نامناسب دانشگاه مخصوصاً راه ورودی دانشگاه که راهی خاکی و سنگلاخ می‌باشد، که مخصوصاً در فصول بارشی باعث آذیت و آزار دانشجویان می‌گردد. همچنین کمبود نیمکت‌ها در حیاط دانشگاه.

کیفیت نامناسب غذای سلف دانشگاه که با تمام خواهش‌ها و تذکرات قبلی دانشجویان همچنان به وضعیت قبلی صرف می‌شود. کاغذ بازی و بالا و پایین بردن دانشجویان که اکثراً با رفتار نامناسب و اهانت آمیز مسئولان و مدیران همراه است هر چند این جزء مسئولیتها و وظایف مسئولان و مدیران باشد. برخورد نامناسب انتظامات دانشگاه با دانشجویان من جمله در هنگام ورود به دانشگاه و اجباری کردن حجاب یا چادر برای دختران و یا برخورد نادرست و خشن با دانشجویان دختر و پسری که در محیط دانشگاه با هم صحبت می‌کنند.

تک استادیایی که بعلت وضعیت خاص شان کمال سوء استفاده را از موقعیت خود جهت آذیت دانشجویان می‌کنند.

وجود اساتیدی جوان با تجربه بسیار کم برای تدریس و یا اساتیدی که بعلت کهنسالی زیاد، فاقد معلومات به روز دروس تدریسی می‌باشند.

وضعیت نامناسب کتابخانه دانشگاه که به علت کمبود فضای لازم و سر و صدای زیاد آن هم در حالی که این محیط بوسیله میزهای مطالعه به دو بخش خواهران و برادران تقسیم بندی شده است. خفقان شدید فرهنگی و سیاسی دانشگاه که من جمله نبود نشریه های مستقل دانشجویی یا فقدان برنامه های فرهنگی و همایش ها و نبود هیچگونه تشکل واقعی و مستقل دانشجویی.

برخورد تحقیرآمیز و اهانت آمیز برخی از کارمندان حسابداری نسبت به دانشجویان در زمان ثبت نام ترمی و با در طول ترم و سخت گیری های شدید آئین نامه امور مالی در حالی که بسیاری از دانشجویان به طبع دچار مشکلات شدید مالی هستند. شرایط بد سرویس های بهداشتی در داخل دانشگاهها. نبود وسایل نقلیه برای انتقال دانشجویان به دانشگاه شماره 3 یا برعکس.

جداسازی درب ورودی دانشگاه به دو درب ورودی خواهران و برادران و تفتیش چشمی شدید از طرف انتظامات دانشگاه و بسیجیان. کمبود کارگاهها و آزمایشگاههای مورد نیاز یا وسایل و ابزار لازم برای کارگاه ها و آزمایشگاهها که باعث کاهش کیفیت آموزشی می‌شود.

شایان ذکر است این واحد دانشگاهی با توجه به سابقه فعالیت 19 ساله خود و با وجود بیش از ده هزار نفر دانشجویی در حال تحصیل به عنوان واحد بزرگ و برجسته آموزشی بین دانشگاههای آزاد کشور شناخته می‌شود. لیکن همچنان با مشکلات و معایب ذکر شده که موجبات دلزدگی بسیاری از دانشجویان برای ادامه تحصیل و کاهش کیفیتی آموزشی و فرهنگی شده است، دست به گریبان است. با توجه به مشکلات و معایب گفته شده، ما جمعی از دانشجویان دانشگاه آزاد اسلامی شبستر خواستار رسیدگی فوری به وضعیت موجود هستیم. این بیانیه به هیچ گروه یا حزبی وابستگی نداشته، تنها برای بهبود شرایط تحصیلی و فرهنگی، دانشجویان این واحد دانشگاهی انتشار می‌یابد.

جمعی از دانشجویان
دانشگاه آزاد شبستر

یکشنبه، 16 اردیبهشت ماه 1386 برابر با 05-05-2007

<http://8march.blogfa.com>

مصاحبه اختصاصی سایت گزارشگران

با امیرجوهری لنگرودی

عضو هیئت هماهنگی اتحاد چپ کارگری و یک تن
از سخنگویان دوره ای کانون همبستگی با کارگران
ایران - گوتنبرگ (سوئد) ،

پیرامون ارزیابی از اعتصاب غذای سه (3) روزه
فعالان این تشکل مستقل مدافع حقوق کارگران !

گزارشگران : اولین پرسشی که در ذهن هر کس متبادر می
گردد، چگونه می توان هم با یک تشکل حزبی همراه بود و
هم سخنگوی یک تشکل فراگروهی و فرا سازمانی بود؟

امیر جوهری: پرسش جدی و نکته قابل بحثی ایست . اجازه
بدهید من پیشاپیش به شما در بازتاب و انعکاس تحركات
سیاسی و اجتماعی فعالیت های شهرما خسته نباشید بگویم و
پس آنگاه به پرسش شما پاسخ گویم . شما در رابطه با
اعتصاب غذای سه روزه (28 تا 30 آوریل) ما در دفاع از
محمود صالحی و دستگیر شده گان حوادث اخیر یعنی (
فعالان زن- معلمان - دانشجویان و...) و آزادی زندانیان
سیاسی و لغو احکام صادره برای محمود صالحی - جلال
حسینی - محسن حکیمی - برهان دیوار گر، صمیمانه ترین
همکاری ها را مبذول داشتید و نوار گردان بالای صفحه را
در اختیار وبلاگ <http://3rooz.blogspot.com> / ما
گذشتید و بدین طریق خیل وسیع مراجعه کننده گان سایت
خود را از مضمون این اعتصاب با خبر ساختید . از جانب
یکایک دست اندرکاران اعتصاب غذای سه روزه از این سطح
همکاری شما رفیق عزیز بهروز سورن و سایر مسئولان
سایت گزارشگران ، صمیمانه سپاسگزاریم . اما در پاسخ
پرسش شما باید بگویم : نقطه قوت کار در همین است که
ادمی در عمل دچار اشتباه و تداخل وظایف نگردد . ظرف و
تشکل " اتحاد چپ کارگری " ، تشکل حزبی و سازمانی
متعارف نیست. خود ظرفی ایست برای همراهی خیل وسیع
فعالان منفرد چپ سوسیالیست ونماینده گان گرایشات
سازمانها و احزاب رادیکال و سوسیالیستی که بیش از ده
سال در کنار هم کار می کنیم و افت و خیزهای گوناگونی را
پشت سر گذاشتیم - که جای بحث اش در این گفتگو نیست -
نسبت به مرحله شکل گیری خود کوچکتر شدیم و لی از
اصل خود نگذشتیم . این اتحاد دردوره اخیر، ساختارش به
نسبت گذشته - بدون هیچ مصوبه وقراری - تا حد زیادی
درعمل اجتماعی ، مضمون همکاری هایش شکل داوطلبانه
وفردی یافته است. امروز درصد همکاران منفرد اتحاد چپ
کارگری از نماینده گان گرایشات سازمانی آن بیشتر است و
میروند به آن سمت که سازمانها و احزاب درون آن به
پشتیبانان و حمایتگران این پروژه تبدیل گردند و داوطلبانه
تحرك خویش را با اتحاد چپ کارگری همراه کنند. البته هنوز
مصوبه ای در این مورد نداریم ولی این بحث از مدتها پیش
بین فعالان اتحاد چپ است که ساختار این دوره باید از
ساختار شبه حزبی رها گردد و شکل جنبشی تری بخود گیرد.
تازه اگر من، نه عضو هیئت هماهنگی اتحاد چپ کارگری
بلکه نشان یک سازمان سیاسی معین را هم با خود همراه
داشته باشم - که بدور از پرده پوشی - باید بگویم با چنین
نشانی در محیط زندگی ام شهره ام ، عضویت وفعالیت در
یک تشکل مستقل فراگروهی و فرا سازمانی ، مانع این
همکاری و حتی سخنگویی آن نمی تواند باشد. مهم این
است که فعالان سازمان ها با پذیرش اهداف ، وظایف و
سطح همکاری ها ، استقلال این تشکل ها را برسمیت

بشناسند و موجودیت آن را با سازمان و حزب خود یکی
نپندارند و در عمل موجودیت کانون و نهاد مستقل را زیر
نگیرند. تلاش کنیم پیش از هرچیز با برخورد های مسئولانه
در چهارچوب حفظ اصول و پرنسیپ های کار جمعی و
گروهی و آنچه که تا به امروز مانع این سطح از همکاری ها
شده، و آن زیرمجموعه دانستن ، تشکل های فرا گروهی و
فرا سازمانی بوده است را از جهت گیری سازمانی و حزبی و
نگاه فرد گرایانه خود مان دور بداریم.

من درمحل زندگی ام ، عضویت چندین تشکل اجتماعی و
فرهنگی را همراهی می کنم تا به امروز و به سهم خویش و
در حد توان و درعمل اجتماعی، نشان دادم که مضمون و
مفهوم تشکل های فراسازمانی وخاصه موجودیت تشکل
و استقلال آن ها را بدون کمترین تردید و گمانه زنی زیر
نگیرم . و در حد توان و صلاحیتیم ، سعی می کنم درعمل ،
اعتماد هیچ رفیقی را به بازی نگیرم و عنصر همکاری
جمعی را برهر چه دید و درک ، انحصار طلبانه و فرد گرایی
مرجع شمارم . همه سعی ام این است که اینگونه عمل کنم
.از همین رو درسومین مجمع عمومی کانون به همراه دو تن
دیگر: فرخ قهرمانی و حسین مقدم ، به این مسولیت دوره
ای تا مجمع عمومی بعدی ، با رای حاضرین برگزیده شدیم
و در عمل نشان خواهیم داد که همچون دو رفیق دیگر که در
حال حاضر تعلق سازمانی و گروهی ندارند ، می توانم پاسخ
گوی سطح انتظارات ، یکایک آثانی باشم که به من و ما در
انتخاب این مسولیت رای داده اند . بنابراین عضویت
سازمانی و حزبی داشتن ، نافی کار فراگروهی و فراسازمانی
کردن نیست . مهم محترم داشتن استقلال آن تشکل، احترام
به یکایک دید و نظر منفردین و عدم سوء استفاده از اعتماد
ها وزیر نگرفتن اهداف و اصول تشکل و محترم داشتن
خصلت فرا گروهی آن است . امیدوارم همین حد کافی بوده
باشد!

گزارشگران : اگر ممکن است ، پیش از پرداختن به اعتصاب
غذای سه روزه، مختصری از چگونگی شکل گیری کانون
شما در گوتنبرگ، اهداف و ساختار و نیروهای در برگیرندگان
و برنامه هایش صحبت کنید.

امیر جوهری : تشکل ما در کوتاه ترین تعبیر ، تشکل
فراگروهی و فرا سازمانی و محلی است . ظرفی است که در
محیط کار و زیست (شهر گوتنبرگ) خود را تعریف می کند
 . در اساس تشکل ستیزی و سازمان گریزی را در دستور کار
خود نداشته و ندارد. در برابر سازمانها و احزاب نیست ،
بلکه در برگیرنده مجموعه نیروهای منفرد چپ و سوسیالیست
، وفادار به مبارزه طبقاتی و آزادی و برابری است. فعالان
سازمانها را با حفظ استقلالش بر مبنای - یک فرد یک رای -
زیر پوشش خود قرار می دهد . از اهدافش اگر بخواهم
بشمارم ، باید بگویم که جمع ما بر آن است : ما دفاع و
حمایت از جنبش کارگری ایران و جهان، وانعکاس مبارزات
کارگران ایران درسطوح وسیعتر برای رهایی از یوغ سرمایه
را ازاهداف مشترک خود اعلام می داریم. برای تحقق این
هدف ، نقطه عزیمت ما در مبارزات روزمره، دفاع از
خواستها و مطالبات اقتصادی ، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی
کارگران و کلیه جنبشهای آزادیخواهانه و برابری طلبانه
ایران است. با این همه خودمان را تنها به این خواستههای
شناخته شده محدود نکرده، بلکه اهداف ما فراتر از چارچوب
سرمایه داری هم معنی می یابد . تا جایی که در خاطریم است
یک بند تفکیکی ، مرزبندی ما با نیروهای دیگر را مشخص
می سازد وآن اینکه ؛ ما باتمامی نیروها وگرایشاتی که در
جهت تحکیم و تثبیت سرمایه که سازش طبقاتی را در
چارچوب سرمایه داری و سیاستهای نئولیبرالی معنی می

مصاحبه اختصاصی سایت گزارشگران

بخشند، و آن سیاستها را تبلیغ و ترویج می کنند، مرزبندی دقیق و روشن داریم. هرچند که این اصول، پیش شرطهای سازمانی و حزبی و تا حدی فراتر از یک تشکل مستقل محلی معنی می یابد. ولی کار جمعی همین است و رفقای اینگونه می پندارند که اگر تمام حرف خود را امروز نزنند، فردا خیلی دیراست و ممکن است که از جانب گروهبندیهای گوناگون جنبش، دهها وصله به تن آنها فرود آید. این است که مرتب به همه فرمولاسیون های شناخته شده چپ در حد لغو مالکیت خصوصی و لغو الغای کارمزدی، که بحث شکننده ای در جنبش چپ ایران و جهان است، تا کید می ورزند و دیگر اینکه؛ ازمیانی اساسی مورد پذیرش ما سرنگونی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی و رسیدن به سوسیالیسم بوسیله انقلاب طبقه کارگر و استقرار قدرت سیاسی و دموکراسی پرولتری که آزادی های بی قید شرط سیاسی، یکی از پیش شرطهای آن است، تعریف میشود.

اینها در سند پیشنهادی جمع ما آمده و در مجامع عمومی ما نیز تصویب شده است. صرفنظر از اینکه من و ما با آن مخالف باشیم یا که نباشیم. جمع که ببندم: « کانون همبستگی با کارگران ایران - گوتنبرگ(سوند)»، تشکلی پایدار در دفاع از مبارزات کارگران سراسر ایران و محکومیت جنایات ضد کارگری رژیم جمهوری اسلامی است. تشکلی فراگروهی و فراسازماتی (بر مبنای هر فرد یک رای) است. "کانون" ما تشکلی دائمی و جنبشی با اتکاء به نیروی خود و فعالین عملی اعضاء آن.... برپایه خرد جمعی به شیوه ای کاملاً دموکراتیک و مستقیم در محیط کارو محل زیست فراهم آمده است... امیروارم که همین حد کافی بوده باشد. گزارشگران: درچه تاریخی اعلام موجودیت کردید و چگونه به پای اعتصاب غذا رفتید؟ امیر جواهری: سومین نشست عمومی ما در تاریخ 15 آوریل یعنی دو هفته مانده به اول ماه مه 2007 در شهرگوتنبرگ شکل گرفت. ما سه تن (فرخ قهرمانی - حسین مقدم - ومن) حاصل بحث های نشست و برنامه های خود برای اول ماه مه امسال از جمله: استفاده از همه امکانات و بهره گیری از امکانات موجود در شهر، در چهارچوب اهداف و وظایف بر شمرده مورد توافق مان، متعهد شدیم که فریاد اعتراض کارگران ایران را رساتر سازیم. موارد توافق شده در نشست خودمان را طی گزارش خبری در سطح جنبش منعکس کردیم.

صدور اطلاعیه ویژه اول ماه مه و دفاع از خواسته های کارگران و تاکید بر آزادی محمود صالحی و لغو احکام صادره و آزادی تمام دستگیر شده گان حوادث اخیر در ایران. - تنظیم یک سند قطعنامه ای برای پشتیبانی از عمده ترین خواسته های کارگران ایران، و به امضاء گروهها، احزاب، سازمانها و اتحادیه های کارگری سوندی و دیگر ملیتها رساندن - گذاشتن میز تبلیغی مستقل در میدان برن توریت، برای معرفی ادبیات جنبش کارگری، پخش اسناد نشست های تشکل پایدار و دفاع و پشتیبانی از مبارزات کارگران ایران. - استفاده از تریبون عمومی فعالان سوندی در میدان برن توریت وقرانت اطلاعیه و قطعنامه - تماس هیئت نمایندگی ما با مسنول اتحادیه کارگری (ال - او) در گوتنبرگ - شرکت در سیمینار های فعالین چپ برای معرفی تشکل پایدار کارگری و غیره ... که تماماً در این نشست تصویب شد. یک هفته به اول ماه مه مانده، در نشست سه نفره هیئت منتخب نشست 15 آوریل رفیق حسین پیشنهاد اعتصاب غذا را به ما دو تن داد و اعلام داشت: در راستای پاسخ گویی به کمپین " آزادی محمود صالحی " در سفر، خوب است که در حد صدور اطلاعیه- بیانیه - قصهنامه

بسنده نکنیم، بلکه اینبار دست به یک حرکت سمبلیک اعتصاب غذا ی چند روزه در بطن جامعه بزنیم و آن را در مرکزی ترین نقطه شهر به پیش ببریم. با بحث و گفتگوی چندی، بر سر جنبه های اجرایی کار توافق کردیم بعد از تقسیم کار، قرار گذاشتیم که از یکایک دوستان همراه مان که در مجامع سه گانه ما حضور می یابند، بر سر سازماندهی اعتصاب غذا و آمادگی و داوطلبی آنان در امر اعتصاب و نیز نام کانون مشاورت و رای گیری شود. با تنظیم نامه درونی اینکار صورت گرفت و اکثریت آراء به همین نام رای داد، پیشنهاد اعلام اعتصاب غذا سمبلیک تر طی سه روز نیز رای لازم را در نظر خواهی ها گرفت. سایر امور از جمله تهیه و نصب چادر با همکاری نهاد(آ. ب. اف) فراهم گشت. اجازه پلیس در فاصله سه روز انرژی زیادی از ما گرفت. اطلاعیه اول را رادیوهای شهر حسابی پوشش خبری بخشیدند. در سطح شبکه اینترنتی نیز اغلب سایت ها و وبلاگ ها، با انعکاس اطلاعیه اعلام اعتصاب غذا، واقعا به آن پوشش خبری دادند. اعلام موجودیت کانون خودمان را به اعتبار اول ماه مه سال 1386(2007) و همین حرکت سمبلیک خودمان اعلام داشتیم. با توجه به اینکه ما جزء محدود تشکل هایی بودیم که همواره از دل مجامع عمومی در سطح شهر گوتنبرگ(سوند) کارهای خود را پیش می بردیم و همه را نیز در سطح جنبش گزارش می کردیم، با این همه نگاه فرقه ای وسیله شده و میشد که تحرکات ما عمدتاً در سطح گروهبندیهای چپ شهر، پوشش حمایتی نگیرد و ما را رقیب اعلان نشده خود ببندارند. ولی این امر در مردم معمولی و بیرون از گوتنبرگ غیر از این بود. به گمانم اعتصاب غذا، آنهم در آستانه اول ماه مه، تحرک جاندار بود که به سرعت و در کمترین زمان ممکن در سطح وسیع جا افتاد و کانون ما را شناساند.

گزارشگران: واما چرا اعتصاب غذا، آنهم در شرایطی که گرایشاتی در درون اپوزیسیون ایران، فی النفسه بااعتصاب غذا مخالفند و آنرا نوعی " خود زنی" و شاید هم " خودکشی داوطلبانه" و عملیات " ایثار گرانه" می یابند. آیا شیوه های دیگری نبود؟

امیر جواهری: اگر بدون تعارف صحبت کنیم. گرایشی که خود را مخالف اعتصاب غذا تعریف میکند، اگر خود را مالک یک حرکت بشناسد، به هر شیوه عمل رهی می جوید. آنجا که می خواهد، خود را از محاسبه عمل اجتماعی برون بدارد، فوری به تنوریزه کردن و ایدئولوژیک کردن تحرکات توسل می جوید. رفیق عزیز؛ وقتی ما اعلام می کنیم: "طی" سه روز، "اعتصاب غذای تر" با نوشیدن "آب وچای" در دونوبت " صبح و شب"، دست به حرکت سمبلیک و نمادین میزنیم. دهها تن هم پیرامون ما می گردند و ناظر بر شدت و ضعف روحی و جسمی اعتصاب کننده گان هستند، درست در این شرایط، عمل سه روزه ما به سطح خود زنی، خودکشی، ایثار و قهرمان بازی تعریف کردن، وبخشا حضرات به نام دبیر محلی حزب کمونیست کارگری، در رادیوخودی ظاهر می گردند تا این حرکت سمبلیک را تخطئه کنند و بی عملی و حاسیه نشینی خود در برابر این اعتصاب را اثبات نمایند. یا شاهد هم نوعی رقابت فراکسیون رقیب (خاتم آذر ماجدی و سیاوش دانشور) بوده که در زور یکشنبه به پای چادر آمدند و به فعالان اعتصاب خسته نباشید گفتند. بهر صورت این نوع رهنمود عمل صادر کردن ها، اولاً جز خود را بی وظیفه اعلام داشتن خویش، ثانیاً این همه پشتیبانی مردم عادی را با نا سیاسی پاسخ گفتن، دیگر این سطح از پشتیبانی های جهانی را دور زدن و به تعطیلی کشاندن اعتصاب غذا وکشاندن اعتصابیون به صف خود برای

مصاحبه اختصاصی سایت گزارشگران

رستگاری شان، هیچ چیز دیگری نیست! در همین رابطه ما وقتی اعلان اعتصاب محمود صالحی در زندان مرکزی سنندج طی روزهای 10 و 11 اردیبهشت و عبیدی پوراز یاران ایشان را به مدت چهار روز در سفر شنیدیم. - با همه نگرانی ای که نسبت به وضعیت جسمی این چهره مبارز جنبش کارگری داشتیم - منتظر ماندیم تا " رهنمود عمل " این حزب را در برابر اینکار آن ها رابینیم ، که با چه شعار اعتصاب شکنانه ، برای محمود صالحی ، راه مقاومت او را در برابر این نظام کارگرسنیز، هموار می کنند! رفیق عزیز سورن، ما همه نوع کاری را در برابر خود گذاشتیم و سر انجام بر آن شدیم که در فاصله چند روز مانده به اول ماه مه ، این شیوه، موثرترین و کارسازترین ، سطح کاری است که می تواند ، مسئله محمود صالحی و پاسخ گویی عملی به کمپین یاران ایشان در داخل کشور و کمپین برهان دیوار گر در ترکیه را پاسخ عملی گوید. این حزب می توانست با عمل اعتصاب غذای ما مخالف باشد ولی از خواسته ها و مطالبات اعتصاب غذا کننده گان پشتیبانی کند ، عینا به مانند دوستانی چند که با عمل اعتصاب غذا مخالف بودند ولی طی سه روز تماما در چادر با ما بودند و دلجویی و برخورد های صمیمانه آنان ، به تحکیم رابطه ها می انجامید. یا به مانند خود برهان دیوارگر که طی پیامی از ما پشتیبانی کرد و خود را در کنار ما تعریف نمود و پوشش تبلیغی وسیعی را در اختیار چادر ما گذاشت - که از همین جا از ایشان سپاسگزارم -. ضمن یاد داشت کوتاه شان در پایان پیام مبنی بر اینکه : " اما ای کاش به جای اعتصاب غذا اقدام دیگری را در دستور کار خود می گذاشتید و ... از راه و روش دیگری استفاده میکردید " را بیان داشت . در پاسخ ایشان طی یادداشتی کوتاه نوشتیم : رفیق عزیز این هم خود روش و شیوه ایست . باید به نفس عمل اندیشید" اما رهبران اطاقک های شیشه ای شهر ما، نه از محدوده چادر گذر کردند و نه با دو خطی برخاسته های ما پای کوبیدند که ما از آن خواست ها پشتیبانی می کنیم و عمل اعتصاب را نفی می کنیم. یک سره فرمان اعتصاب شکنی صادر کردند! بقول معروف باید گفت: باش تا صبح دولتشان بدمد!

گزارشگران : ممکن است خواسته های اعتصاب غذای سه روزه را اعلام کنید ؟

امیر جواهری : ما در رابطه با این اعتصاب دو اطلاعیه صادر کردیم . سطح خواسته های ما در هر دو برجسته است . تا جاییکه به خاطر مانده است ، در اولین اطلاعیه یادآور شدیم : آزادی بی قید و شرط محمود صالحی فعال کارگری ، آزادی تمام دستگیر شده گان شامل (زنان - معلمان - کارگران) حوادث اخیر در ایران ، دفاع از حق تشکل مستقل کارگران ، رسمیت و تعطیلی اول ماه مه و همچنین برپایی مستقل اول ماه مه در جای جای ایران، مورد پشتیبانی ما بوده است ! اعلام داشتیم : داشتن تشکل مستقل و برپایی اعتصابات و اجتماعات حق مسلم کارگران ایران است ! و سرانجام در استمرار کمپین مالی ، نجیبه صالح زادی ، یاد آور شدیم از اعتصابات کارگران ایران حمایت مالی نمایند! به دفعات اعلام داشتیم : کمک های مادی و معنوی نشان همبستگی و اعتلای وجدان بیدار کارگری است . از هر کمکی که در توان داریم در یاری به مبارزات کارگران دریغ نباید کرد . با تاکید یاد آور شدیم : ما به پای اعتصاب غذا میرویم، از اعتصاب غذای سه روزه ما، در حمایت از مبارزات زنان - معلمان - دانشجویان و کارگران و آزادی محمود صالحی و تعطیلی اول ماه مه ، به هر طریق ممکنی پشتیبانی کنید! در اطلاعیه شماره دو ، خواست کارگران

ایران در اول ماه مه امسال را با این مضمون برجسته کردیم: در اول ماه مه امسال اعتراض مان علیه تهاجم سرمایه به شرایط کاروندگی کارگران ، از قبیل پرداخت به غایت نازل دستمزدها و عدم پرداخت حقوق های موعده ی کارگران ، قراردادهای موقت کار، بیکارسازی و اخراج کارگران، گران و تورم لجام گسیخته سرمایه به زندگی زحمتکشان رایک صدافریاد میزنیم!

گزارشگران : چه نیروهای ایرانی و خارجی از این اعتصاب پشتیبانی کردند؟

امیر جواهری : از اعتصاب سه روزه ، چند سطح پشتیبانی موازی هم صورت گرفت که ما سخنگویان کانون ، به دفعات آنرا در رادیو های محلی و سراسری " رادیوبرابری " ، به اصلاح عموم رساندیم . از جمله : حمایت آزادیخواهان ایرانی که با حضور خود به پای چادر، پیوند خویش را با اعتصابیون گره زدند و با حمایت مادی و معنوی ، ضمن امضاء لیست خواسته های ما ، به صندوق یاری رسانی در محل و کمپین مالی نجیبه صالح زاده (همسر محمود صالحی) کمک کردند. شهروندان بیشمار سوئدی و خارجی ، به پای چادر آمدند و اعلان همبستگی کردند. کمیته ها و نهاد ها و رادیو ها و رسانه های تصویری محلی، تشکل های موازی ما از سراسر اروپا و آمریکا و احزاب و سازمانهای چندی از گروه بندیهای اپوزیسیون ایرانی و همچنین بخشی از گروه های سوئدی و خارجی مقیم شهرمان نیز از این اعتصاب پشتیبانی کردند .

گزارشگران : ممکن است که اسامی پشتیبانان سوئدی و خارجی و همچنین حمایت گران اپوزیسیون ایرانی را فهرست کنید ؟

امیر جواهری : در سطح پشتیبانان سوئدی باید از : اتحادیه سراسری کارگران سوئد (ال . او) - حزب سوسیال دمکرات سوئد- حزب چپ سوئد - جوانان چپ سوئد- سوسیالیست پارتی سوئد- فعالان افغانی مقیم سوئد- تشکل ضد راسیسم و آنتی فاشیسم ، گوتنبرگ- و نیروهای چندی دیگر پیام پشتیبانی ارسال داشتند و نمایندگان خود را به پای چادر اعتصاب غذا فرستادند. در سطح پشتیبانان ایرانی ، اولین جمعی که از ما حمایت کرد، فعالان جمعاعات مستقل کارگری در آلمان یعنی کانونها از کلن - کانون همبستگی با کارگران ایران - کلن، گروه همبستگی با جنبش کارگری - برلین، کمیته همبستگی با کارگران ایران - هامبورگ، کانون همبستگی با جنبش کارگری ایران- هانوفر ، کانون همبستگی با کارگری ایران - هامبورگ با همین لیست امضاء محمد شمس از چهره های شناخته شده کارگری از آخن (آلمان) هم بود. از ترکیه برهان دیوارگر مسئول کمپین آزادی محمود صالحی، از شهراستکهلم: کمیته "کمپین نه به جمهوری اسلامی ایران، نه به جنگ" ، انجمن فرهنگی و اجتماعی همبستگی ، کانون فرهنگی بامداد ، رفیق فرخنده آشنا از زندانیان سیاسی رژیم اسلامی و از فعالان کارگری و ضد جنگ امپریالیستی ، امیر نیلی از سخنگویان کمیته دفاع از حقوق بشر در ایران - سوئد ، از انگلستان ، انجمن دفاع از زندانیان سیاسی ایران - لندن ، کمپین دفاع از مبارزات دمکراتیک مردم ایران - انگلستان ، جنبش ضد جنگ، ضد جمهوری اسلامی - انگلستان ، جنبش ضد جنگ و ضد جمهوری اسلامی ایران - ایرلند، از پاریس : شبکه همبستگی سوسیالیستی با کارگران ایران - پاریس ، از سوئیس : جمعی از کارگران پیشرو تبعیدی - سوئیس ، آمریکا، پیام کانون فرهنگی ایرانیان لوس آنجلس ، همچنین پیام مشترک سه تشکل به نام های ؛ ایرانیان مدافع صلح و حقوق بشر- شیکاگو، اتحاد چپ- واشنگتن،

مصاحبه اختصاصی سایت گزارشگران

اتحادیه ایرانیان سوسیالیست - امریکای شمالی از آمریکا ، در سطح سازمانها و احزاب : حزب سوسیالیست ایران - سازمان اتحاد فدائیان کمونیست - سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) - اتحاد چپ کارگری - رادیو برابری - سایت های ساحل شمال - نوآوران - گزارشگران - و ویلاگی که دوستان جوان ما در داخل در امر دفاع از این اقدام سه روزه ما براه انداختند** ، امر پشتیبانی را در سطح ویلاگ های پُر شماری برای درون کشور به پیش برد . سر انجام پیام پشتیبانی صمیمانه همسر محمد صالحی ، نجیبه صالح زاده که اعلام داشت : " خبر اعتصاب غذای سه روزه شما در دفاع از همسر و همینطور دیگر خواسته های پُر مضمون شما را شنیدیم ، این خود در ما شعفی بر انگیخت که ما اینجا تنها نیستیم . به همه شما خسته نباشید می گویم و این کار شما هیچگاه از یاد ما زدوده نخواهد شد، بار دیگر به همه شما اعتصاب کننده گان و پشتیبانان شما درود میفرستم " رادیو های محلی رادیو از جمله : صبح شنبه با شما- رادیو سپهر- رادیو البرز که با حضور در محل چادر ، ضمن گفتگو با سخنگویان این اعتصاب و با افرادی که پای چادر بودند نیز گفتگوی صمیمانه ای را به پیش برد ، موضوع اعتصاب و خواسته های مان را به درون خانه های شنوندگان خود بردند . همچنین انجمن مبارزه با مواد مخدر و رادیو تلاش - رادیو همراه ، رادیو آزاد ، مر تب گزارش اعتصاب را اعلام می داشتند. تلویزیون محلی نور، با حاضرین در چادر اعتصاب و سخنگویان آن مصاحبه داشت . در این مدت رادیو برابری دو مصاحبه با دو تن از سخنگویان اعتصاب غذا(من و حسین مقدم) صورت داد***. رادیو سراسری پُرزواک در سوند نیز یک گفتگویی با من داشت . دومیز گرد رادیویی سخنگویان این حرکت در استودیو رادیو همراه و خط آزاد تلفنی شنوندگان رادیو ، پیام رسان اعتصاب سه روزه و نقاط قوت و ضعف آن بود . این فهرست پشتیبانان ما بوده است و اگر اسمی از قلم افتاد ، با عذر خواهی از دوستان باید بگویم که تعدی در کار نبوده است .

گزارشگران : رفقای عزیز کانون همبستگی با کارگران ایران - گوتنبرگ و امیرجوهری باید برای این همه کار به شما تبریک گفت ؛ در پایان می خواستم بپرسم : برنامه های آینده کانون شما، حول چه مسائلی دور میزند و آیا هماهنگی با کانون ها و تشکلهای مستقل موازی خود در سطح کشورهای جهان را دنبال می کنید ؟

امیر جوهری : طبیعی است که از دریافت این سطح پشتیبانی ها بویژه از تشکلهای موازی خودمان ، باید این درس را فرا گرفت که برای ادامه کاری باید بتوانیم هماهنگ و همسان عمل کنیم . آنگونه که سرمایه داری در همه جای جهان متحدانه عمل می کند؛ باور مندان به مبارزه طبقاتی نیز باید بتوانند ، خود را فراتر از سطح اتحاد عمل های محلی و شهری متشکل سازند . امروز تجربه کمیته های مستقل پنجگانه آلمان یعنی همان شهر های (برلین - هامبورگ - کلن - هانوفر - فرانکفورت) در تدارک تحرکات جمعی ، صدور اطلاعیه های جمعی در سطح آلمان با حفظ استقلال عمل خود در محل، تا به امروز نمونه بر جسته ای از سطح همکاری ها را بنمایش گذاشتند. نظیر این تشکلهای استرالیای- تورتونو و در دیگر جا ها در شکل گرفته و در حال پا گرفتن است. تمامی تلاش این گروهها ، توجه به رعایت کار جمعی و تحرکات فرا سازمانی و زیر مجموعه شدن احزاب و سازمانها و دوری از فردگرایی های انحصار طلبانه اند. هر نگرشی که قصد وابسته کردن این تشکل ها و

نادیده گرفتن استقلال عمل آنها ، و بر جسته کردن خود بزرگ بینی های انحصار طلبانه و فردگرایی باشد ، بیش از پیش اعتماد های حاصل آمده را می سوزاند ، ما باید بتوانیم به اشکال مختلفی پاسخگوی همان سطح از اتحاد عمل ها و پیوستگی هایی باشیم که در شرایط دشوار مبارزت زیر تیغ خون چکان رژیم سرمایه داری اسلامی ایران ، به هم مرتبط می گردند. حادثه گره خوردن گروهبندی های مختلف در دل " شورای هماهنگی تشکل ها و فعالین کارگری" در اول ماه مه امسال ، درس بزرگی را به ما داد. آن اینکه میتوان بر سر مباحثی اختلاف داشت ولی یگانه و پیوسته بر سر مشترکات ، به هم اعتماد کرد و اتحاد عمل نمود. آن بخش از اپوزیسیون ، که از اتحاد عمل ها ، نوعی رقابت و مسابقه را در امر مبارزه درمی یابد. بمانند نوعی قاپیدن کمپین موفق " کارگران ایران تنها نیستند " و به نام خود کردن و تنها برای خود، کارنامه آفریدن و بعد هم نامه سرگشاده صادر کردن " که به ما ببینید تا رستگارتان کنیم"، از یکسو به خدشه دار نمودن سطح همکاری ها، و از سوی دیگر به شقه کردن صفوف جانبداران کارگران لطمه وارد ساخته و اعتماد را سست و بی مایه می سازند. ما باید یاد بگیریم ؛ در شرایطی که در درون کشور اینگونه متحدانه عمل می کنند، نمایش جدا سری از این نوع ، جزسست کردن پایه اعتماد ها و بی نتیجه گذاشتن کار جمعی و تنها باد کردن در بادکنک شیشه ای خود است ، تحت عنوان خوش" کارگران ایران تنها نیستند" چند ده تن متحدان جهانی را به صف کردن و از آن عکس و شاولون ساختن و در بوق خود نمودن، تقویت اتحاد عمل ها نیست . یک سویه نمودن اتحاد عمل ها و به نفع انحصار طلبی خود عمل کردن است . هم کارگران و هم فعالان سایت ها و مجموعه آناتی که امضاء خود را به پای چنین تحرکات الزامی گذاشتند ، در عمل متوجه می گردند که ظرفیت اپوزیسیون چپ و سوسیالیستی ضد جمهوری اسلامی ، بسی قوی تر و همه جانبه تر و پر توان تر است . همانطور که در دور اول این کارزار شاهدش بودیم که چه ظرفیتی در این رابطه به نمایش در آمده بود. ما باید موفق شویم که از خویشتن خویش بکاییم و براستحکام اتحاد ها و تقویت تحکیم روابط ، با توجه به چند گانگی نظرات خویش ، تامل مخالفین فکری خویش، دریافت اختلافات و بر جستگی بخشیدن به اشتراکات عمل کنیم . اگر به اتحاد عمل باور داریم باید بتوانیم همچون نیروهای داخل کشور در یک صف عمل کنیم . صد البته منظورم همه با هم نیست . بلکه با جانبداران مبارزه طبقاتی و نیروهای برابری طلب و باورمند به صف طبقه کارگر و نیروی رنج و کار همراه گردیم . آناتی که چنین می اندیشند به ما ببینید تا رستگارتان کنیم . باید بدانند که تا به امروز از رستگاری خود عاجز بوده اند چه رسد به رهایی و رستگاری دیگران . همانگونه که در داخل کشور، طی این سالها ، فرقه گرایی مجال آنرا نیافت که پیشروان کارگری را از طبقه کارگر جدا کند، بلکه با بودن چکمه جا طلبانه قدرت مسلط استبداد حاکم، با بد بتوانند با جا گرفتن فعالان و پیشروان در کنار هم و در جهت پاسخگویی به منافع جنبش کارگری با یکدیگر همراه گردند تا از تفرقه و مقابله با گروه گرایی بستیزند و با همه توان و قدرت خویش با یکدیگر عمل کنند. اگر در داخل کشور چنین است ، در اینجا به شیوه همان خود گزینی و خود را مرکز عالم پنداشتن ، عمل کردن ، راه بجایی نمی برد. باید هماهنگ و مسنولانه عمل کنیم!

گزارشگران : از نگاه شما این هماهنگی ها چگونه فراهم می آید ؟



مصاحبه اختصاصی سایت گزارشگران

امیر جواهری : جمع ما با صدور اطلاعیه شماره 3 نکاتی را در ادامه کار بر شمردیم. از جمله: «...ما اعتصابیون سه روزه در گوتنبرگ (سوند)؛ از تمامی جهانیان و آزادیخواهان ایرانی، تشکلهای مستقل مدافع کارگران، احزاب، سازمانها و رسانه های خبری، از همگان دعوت کردیم تا در جهت اتخاذ تاکتیک های جدید از خواست محمود صالحی در زندان مرکزی سنندج و آزادی تمامی فعالان جنبش های اعتراضی (زنان- معلمان - دانشجویان و کارگران) در هماهنگی سراسری برای برانگیختن افکار عمومی جهانیان، تدارک کارزار جهانی را فراهم سازیم! در آنجا آوردیم: پشتیبانان ما، روی سخن ما با شماست، جان محمود صالحی در خطر است، تنها اقدام جهانی در هماهنگی با مقاومت و ایستادگی مبارزان، در بطن تغییر و تحولات جامعه است که می تواند این نظام کارگر ستیز را به عقب نشینی وا دارد. ما در استمرار حرکت اعتراضی خود، به پای هم صحتی و سازماندهی تداوم اقدام جمعی خود در شهر گوتنبرگ(سوند) به بحث می نشینیم و نتایج آن را برای هماهنگی با شما اعلام می داریم» این امر حساسیت فعالین تشکل ما نسبت به پیگیری این کمپین دفاعی و اعتراضی را نشان می دهد. در نشست روز چهارشنبه (2 مه 2007) اشکال مختلف کار مورد بحث و گفتگو قرار گرفت که اعتراض ایستاده در برابر دفاتر روزنامه های کثیرالانتشار شهر، تلویزیون سراسری، پیوند با دوستان سوندی و تدارک یک نشست مطبوعاتی و اطلاعاتی با حضور نماینده گان رسانه های سوندی و نماینده گان احزاب و سازمانها و فعالان اتحادیه ای و غیره، کمپین مالی و تقویت بنیه مالی در جهت یاری رسانی به حساب نجیبه صالح زاده، تقویت رابطه با اتحادیه سرتسری کارگران سوند (ال. او)، برجسته کردن مشکلات کودکان و جوانان کارگران دستگیر شده و زندانی، سازماندهی حرکت مشترک اعتراضی با فعالان سوندی، همینطور مشارکت با کمیته ها و کانون های موازی در سطح کشورهای مختلف برای پیشبرد یک سلسله تحرکات گوناگون و زنجیره ای در این کشورها - که امر اخراج نماینده گان قلابی جمهوری اسلامی از سازمان جهانی کار (ا. ال. او) است -، که شکل آنرا توافق جمعی، فعالان این تشکل ها در هر شهری تعیین می کند.

گزارشگران : هماهنگی با دیگر تشکلهای موازی در سطح شهر و کشورهای دیگر را چگونه فراهم خواهید ساخت؟

امیر جواهری : راستش این پرسش قابل توجه ای است. انجام اینکار به تلاش و پیگیری لازم نیازمند است. تا به امروز موانع زیادی در این سلسله همکاری ها مانع تراشیهای گوناگون و بیشمار عمل می کرد. بیشتر هم گفتند: نباید فراموش کنیم. اگر در داخل کشور زیر تیغ نظام ضد کارگری، پیشروان کارگران و جانپداران مبارزه آنان، توانستند سد و موانع موجود را پشت سر بگذارند و اتحاد عمل کنند. در اینجا ما نیز می توانیم چنین کنیم. همین اعتصاب غذای ما توانست، کانون ما را که کارنامه عملی و اجرایی زیادی نداشت، بر سر زبانها ببندد. در این مرحله تنها کار و کار و بیرون آمدن از حرف و تکرار آن همه، می تواند زمینه همکاری ها فراهم آورد. ما با احترام به استقلال کانون های موازی خود، آنها را به مشاورت و رایزنی و پیگیری امور فرا می خوانیم. همانطور که آن رفقا هم ما را برای مشاورت و همکاریها به بحث و همفکری فرا خواهند خواند. نیک مطمئن هستیم که نباید یکدیگر را دور بزنیم، بلکه صراحت و علنیت روابط و حفظ استقلال عمل کمیته های محلی، می تواند پشتوانه هماهنگی ها تلقی گردد و

لااقل سازماندهی یک سلسله اعتراضات وسیع تر را فراهم سازد. مثلا ما می توانیم در برابر سکوت توطئه آمیز رسانه های خبری جهان از موج سرکوب خشن فعالان کارگری اول ماه مه امسال (11 اردیبهشت) در تهران - کرمانشاه و سنندج و ... با فراهم ساختن لیست دستگیری ها، به فوریت اعلامیه مشترک بدهیم و به زبانهای مختلف همه اتحادیه و مجامع کارگری جهان را از سرکوب جنبش کارگری ایران مطلع نماییم. ما می توانیم صندوق یاری های مالی، که باید پشتوانه اعتصابات و اعتراضات کارگران ایران تلقی گردد، آنرا به کمپین جهانی، صندوق پشتوانه اعتصابات بدل نماییم. شبهای همبستگی در حمایت از مبارزات کارگران و جنبش های اجتماعی داخل کشور تشکیل بدهیم. بانک خبری مشترک از مبارزات کارگران ایران تشکیل دهیم. رادیوی صدای کارگران را برای رساندن صدای اعتراضات خودمان و فریاد صدای کارگران تقویت نماییم. کار مشترک بسیار است. باید همفکری نمود و از مسابقه و رقابت ها کاست و به همراهی ها و مشاورت ها و هم جهتی ها افزود.

گزارشگران : آیا حرکت سه روزه شما، توانست کمک مالی هم جمع آوری نماید؟ امیر جواهری: کانون ما طی این سه روز و پیش از آن نیز موضوع یاری رسانی مالی به خانواده محمود صالحی و فراخوان اعلام شده همسر ایشان (نجیبه صالح زاده) را آغاز کرده بودیم. در طی این سه روز و اول ماه مه نیز در تظاهرات صندوق گردانیدیم و مبلغ 7200 کرون پول جمع کردیم. از آنجا که پیشتر نیز کمپین مالی را برای یاری به کارگران ایران با دیگر گروهبندهای شهر دنبال می کردیم و مبلغی جمع آوری کرده، توافق کردیم که مجموعه جمع آوری شده را راهی کردستان نماییم. از اینرو موفق شدیم که مبلغ 22 /052 کرون معادل 3 /000000 تومان به ایران (سقز) بانک تجارت بلوار کشاورز کد بانک 11251 شماره حساب 93567 به نام: نجیبه صالح زاده ارسال داشتیم. تلاش داریم که این یاری رسانی مالی را با صرباهنگ بیشتری دنبال کنیم.

گزارشگران : رفیق امیر چنانچه نکته پایانی دارید بفرمایید.
امیر جواهری : نکته مهم اینکه باید از طرف همه یاران کانون همبستگی با کارگران ایران - گوتنبرگ (سوند) از شما و همه دست اندرکاران سایت گزارشگران تشکر کنم. که با همه صمیمیت به اطلاع رسانی ما طی روزهای اعتصاب غذا یاری رساندید و صدای ما را چند برابر کردید. از همین فرصت بهره می گیرم. از همه آنهایی که ما را تبلیغ کردند و از اقدام ما پشتیبانی نمودند نیز سپاسگزاریم. این حد از جانپداری نشان داد که در این دوره، یک آکسون اعتصابی در کشور یخی و قطبی سوند هم می تواند تا این حد صدا کند که در سقز هم بشنوند و با آن همراه گردند و بکوشیم که این صدا را تقویت کنیم و تا جایی که می توانیم از انحصار طلبی و فرقه گرایی حذر کنیم تا مردم نیز بر اعتماد خویش به ما بیفزایند. بار دیگر به شما در امر خبر رسانی خسته نباشید می گویم و از شما رفیق عزیزم بپرورسورن به خاطر این گفتگو تشکر می کنم.

با تشکر و خسته نباشید به همه شما. بهروز سورن

<http://kdmahmodsalehi.blogfa.com>

<http://3roz.blogspot.com>

<http://www.radiobarabari.net/files/2007/04/28/3.ram>

<http://www.radiobarabari.net/files/2007/05/02/3.ram>

<http://www.gozareshqar.com/?id=22&tid=1344>

گزارش از واکنش ها،

در رابطه با سفر منوچهر متکی به کشور سوئد!

در روز سه شنبه اول ماه می، کمیته "کمپین نه به جمهوری اسلامی، نه به جنگ" خبر مسافرت قریب الوقوع وزیر امور خارجه ایران (منوچهر متکی) را که بدعوت همتای سوندیش به استکهلم میآمد، با صدور بیانییه ای به اطلاع ایرانیان رسانید و با افشای مجدد سیاست های ارتجاعی رژیم و زد و بندهای جناح های امپریالیستی و حمایت های آشکار و پنهان آنان در رابطه با جمهوری اسلامی ایران و غارت منابع ثروتهای ایران هشدار داد. روز بعد، دوم ماه می، این کمیته با صدور یک اطلاعیه دیگر که بزبان سوندی نیز ترجمه و بطور وسیعی در مدرسه عالی بازرگانی منتشر شد، با استقبال دانشجویان و استادان روبرو شد که سرانجام جلسه در این محل لغو گردید.

این افشاکاری ها بهمراه موج وسیعی از اعتراضات اپوزیسیون مخالف ج.ا.ا و دیگر ایرانیان مقیم استکهلم، در رادیوهای فارسی زبان محلی، باعث شد که دعوت کنندگان از متکی مرتجع، خود را مجبور ببینند که محل ملاقات و "دیالوگ انتقادی" شان را که پیشاپیش در مدرسه عالی بازرگانی سوند (در خیابان اصلی مرکز شهر) اعلام نموده بودند تغییر دهند.

این بار محل ملاقات انستیتوی سیاست های خارجی اعلام شد. مکانی که در حاشیه مرکز شهر قرار داشته و رفت آمد زیادی در آن خیابان انجام نمیشود. به واقع ترس مقامات میزبان نماینده مرتجع ج.ا.ا، از گستردگی هر چه بیشتر افتضاح دیالوگ ننگین شان، آنان را وادار نمود که شرمگینانه به مأمورین ج.ا.ا این عقب نشینی را اطلاع دهند.

در روز دوشنبه هفتم ماه می، از ساعت 11 صبح صدها تن از ایرانیانی که از تداوم حیات ننگین رژیم ج.ا.ا، و سیاست های مزورانه مقامات سوندی بویژه وزیر امور خارجه سوند کارل بیلدت (از حزب مدرات سوند) و مود اولوفسون معاون نخست وزیر (از حزب مرکز - center parti) بخشم آمده بودند، در مقابل درب ورودی ساختمان انستیتوی سیاست های خارجی سوند با حمل باندرول ها و پلاکات های متعدد تجمع نمودند.

این تظاهرات با ایراد سخنرانی از جانب سخنگویان سوندی (از جمله از پن کلوب سوند، حزب عدالت اجتماعی، ...) و ایرانی ها، که ضمن افشای جنایات رژیم و محکومیت آن، و دفاع از مبارزات مردم آرایخواه و برابری طلب ایران؛ کارگران، زنان، دانشجویان و...، بعلاوه سیاست های سودجویانه و دست راستی دولت سوند در رابطه با دعوت از نماینده رژیم ضد انسانی جمهوری اسلامی ایران را نیز محکوم مینمودند، تا ساعت دو بعدازظهر ادامه داشت.

در تمام مدت تظاهرات شور مبارزاتی سخنرانی ها و فریاد شعارهای مرگ بر جمهوری اسلامی، از مبارزات مردم ایران حمایت کنید، متکی جاتی است، کارل بیلد ریا کار است، متکی تروریست است، تروریست را اخراج کنید، ... آنچنان جو مبارزه جویانه ای را بوجود آورده بود که توجه نمایندگان رسانه های همگانی نظیر روزنامه ها، رادیوها و کانال های تلویزیونی را بشدت بخود جلب نموده بود.

خبر این تظاهرات و افشای جنایات رژیم که بطور گسترده ای در روزنامه های پُر تیراژ و اخبار کانال های پُر بیننده، که همراه باعکس و فیلم منعکس شد، یک پیروزی مسلم اپوزیسیون خارج از کشور (اعم از نیروهای متشکل و عناصر منفرد سیاسی) در ایزوله نمودن بیش از پیش رژیم مرتجع ج.ا.ا و انعکاس مبارزات مردم آرایخواه ایران بود.

پس از پایان مرحله اول اکتیون های، نیم ساعت بعد در مرحله دوم اکتیون، اکثریت تظاهرکنندگان، هماهنگ و مصمم در مقابل ساختمان وزارت امور خارجه سوند تجمع نمودند و با دادن شعارها و ایراد سخنرانی ها، حمایت خود مبارزات مردم ایران، نفرت خویش از ج.ا.ا و خشم خود از دعوت متکی به سود و محکومیت این سیاست مزورانه دولت دست راستی سوند را به اطلاع افکار عمومی رساندند.

در ساعت چهار بعداز ظهر در تداوم سومین مرحله اکتیون، صف تظاهرات به طرف پارلمان سوند حرکت نمود و در مقابل درب ورودی پارلمان، تا مدتها با دادن شعارها، اهداف تظاهرات را بگوش نمایندگان پارلمان سوند رساندند.

اخبار تظاهرات ها، مقالات مختلفی که در حمله به سیاست ماماشات جویانه دولت سوند و افشای جنایات رژیم ج.ا.ا و همبستگی با مبارزات مردم در ایران در رادیو، تلویزیون و نشریات سوندی منتشر شد، یک بار دیگر دسیسه های ج.ا.ا و حمایت های آشکار و پنهان محافل قدرت در کشورهای امپریالیستی را در دادگاه افکار عمومی، محکوم به شکست نمود.

به امید فرا رسیدن روزی که تحرکات جنبشهای آزادیخواهانه و برابری طلبانه کارگران، زنان، معلمان، جوانان، اقلیت های ملی حیات ننگ جمهوری اسلامی ایران را، همانند نظام شاهنشاهی در ایران به پایان رساند، و این جنبش ها، نوید بخش آزادی، رفاه، پیشرفت و حق حاکمیت آن مردم بر سرنوشت شان باشند. سرنگون باد جمهوری اسلامی ایران

زنده باد مبارزات آزادی خواهانه و برابری طلبانه مردم ایران

کمیته "نه به جمهوری اسلامی ایران، نه به جنگ"

هشتم ماه مه 2007 - هجدهم اردیبهشت 1386

سوسیالیسم در یک کشور

مقدمه

بحث سوسیالیسم در یک کشور دچار سردرگمی عجیبی است. این سردرگمی از آنجا ناشی می شود که شرکت کنندگان با درک های متفاوتی از سوسیالیسم وارد اتاق بحث می شوند. لذا اولین قدم در یافتن پاسخی برای عملی بودن سوسیالیسم در محدوده یک کشور ارائه تعریفی مشخص از سوسیالیسم است. در گام نخست با استفاده از متون کلاسیک ها سعی می کنم به تفاوت های جامعه انتقالی پس از به قدرت رسیدن کارگران و سوسیالیسم اشاره کنم.

1- جامعه انتقالی دوران عصر دیکتاتوری پرولتاریاست، سوسیالیسم نیست. کارگران پس از کسب قدرت سیاسی حکومت خود را برقرار می کنند. دولت کارگری چیزی نیست جز ابزار دیکتاتوری پرولتاریا. این اولین گام در راه رسیدن به سوسیالیسم است. در واقع بین سرمایه داری و سوسیالیسم یک دوران طولانی گذار وجود دارد. دولت پرولتری با دیکتاتوری خود مقدمات از بین بردن طبقات و به تبع آن دولت را فراهم می سازد. با از بین رفتن طبقات و دولت، دیکتاتوری و دموکراسی هم از بین خواهند رفت. مارکس در باره این دوران گذار چنین می گوید:

بین جامعه سرمایه داری و جامعه کمونیستی دوران گذار اولی به دومی قرار دارد. منطبق با این دوران یک دوران گذار سیاسی نیز وجود دارد که دولت در آن چیزی به جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا نمی تواند باشد. (1)

یک اشتباه رایج در جنبش چپ ایران تحت تاثیر ادبیات استالینیستی این بوده که همواره این دوران گذار را با سوسیالیسم به عنوان فاز اول کمونیسم یکی فرض کرده است. بر طبق این درک، سوسیالیسم همان جامعه دوران گذار است. که دولت کارگری امر انتقال به سوسیالیسم را انجام میدهد. یکی از رفقا که اعلامیه اش را با شعار "زنده باد سوسیالیسم" خاتمه داده بود منظورش از سوسیالیسم را چنین توضیح می دهد:

در برنامه سیاسی سازمان، سوسیالیسم به عنوان آلترناتیو جمهوری اسلامی مطرح شده است. این سوسیالیسم در حقیقت از نظر سیاسی مبین دولت کارگری می باشد که برنامه انتقالی را در دستور کار خود قرار میدهد. (2)

این همان درک رایج غلط از دوران انتقال، فاز اول و فاز دوم است. لنین بارها به خصوص در نوشته های خود پس از انقلاب 1917 به تفاوت های بارز سوسیالیسم و عصر دیکتاتوری پرولتاریا اشاره می کند. من در اینجا به طور مختصر به چند تا از این مقاله ها اشاره می کنم.

خطاب به کارگران مجارستان در تاریخ 27 مه 1919 یعنی حدود دو سال پس از پیروزی انقلاب اکتبر لنین چنین می گوید: هدف پرولتاریا عبارت است از استقرار سوسیالیسم، برانداختن تقسیم بندی جامعه به طبقات، تبدیل تمام اعضای جامعه به افراد زحمتکش و از بین بردن زمینه برای هرگونه استثمار فرد از فرد. این هدف را نمی توان فی الفور انجام داد و انجام آن مستلزم یک دوران انتقالی نسبتاً طولانی از سرمایه داری به سوسیالیسم است. زیرا هم تغییر سازمان تولید امری است دشوار و هم برای تغییرات اساسی در کلیه شئون زندگی وقت لازم است و هم اینکه تنها از راه یک مبارزه طولانی و سرسخت میتوان بر نیروی عظیم عادت که به شیوه اداری خرده بورژوازی و بورژوازی شده است فائق آمد. به همین جهت مارکس از یک دوران تام و تمام دیکتاتوری پرولتاریا

به عنوان انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم سخن می گوید. (3)

درک لنین از سوسیالیسم یک جامعه بی طبقه است. سوسیالیسم محو طبقات معنی می دهد. اگرچه در این جامعه انسان ها به اندازه کارشان دریافت می کنند - که از نظر مارکس، انگلس و لنین هنوز ناعادلانه است - ولی طبقات از بین رفته اند. لنین بارها این عبارت را تکرار می کند که: سوسیالیسم یعنی محو طبقات. در جزوه اقتصاد و سیاست در عصر دیکتاتوری پرولتاریا، لنین میگوید:

سوسیالیسم یعنی محو طبقات. دیکتاتوری پرولتاریا برای محو طبقات هرچه از دستش بر می آمده انجام داده است ولی طبقات را نمی توان فوراً محو ساخت. طبقات در دوران دیکتاتوری پرولتاریا باقی مانده اند و باقی خواهند ماند. دیکتاتوری زمانی غیرلازم خواهند شد که طبقات از بین بروند. طبقات بدون دیکتاتوری پرولتاریا از بین نخواهند رفت. (4)

از این مثال ها در آثار لنین به وفور می توان مشاهده کرد. به خصوص پس از پیروزی انقلاب و مواجهه با دشواری های گوناگون. او حتی در مقاله ای از سرود انترناسیونال که می گوید "روز قطعی جدال است آخرین رزم ما" انتقاد می کند و می گوید این تازه آغاز راه است. رزم ما تازه شروع شده است. در مقایسه با سرنگونی بورژوازی و ملاکین حل مشکلات دوران دیکتاتوری پرولتاریا بسیار دشوارتر است. در 1921 لنین از سوی کارگران حمل و نقل کشوری به منظور سخنرانی دعوت می شود. در سالن چشمش به پلاکارتی می افتد که روی آن نوشته شده بود "سلطنت کارگران و دهقانان را پایانی نیست" لنین سخنرانی اش را در رابطه با همین شعار شروع می کند:

در واقع اگر سلطنت کارگران و دهقانان را پایانی نمی بود معنایش چنین می شد که سوسیالیسم هرگز بوجود نخواهد آمد. زیرا سوسیالیسم معنایش محو طبقات است. و تا زمانی که کارگران و دهقانان باقی هستند معلوم می شود طبقات گوناگون باقی مانده اند. و در نتیجه سوسیالیسم کامل نمی تواند وجود داشته باشد. (5)

از نوشته های لنین چنین بر می آید که از دید او سوسیالیسم یک شبه و پس از سرنگونی بورژوازی بدست نمی آید. سوسیالیسم محصول مبارزه طولانی مدت پس از کسب قدرت سیاسی است. در آوریل 1919 در گزارش به کمیته اجرایی مرکزی سراسری دولت شوروی چنین می گوید:

به سختی میتوان انتظار داشت که نسل پس از ما که از ما پیشرفته تر خواهد بود بتواند انتقال کامل به سوسیالیسم را انجام دهد. (6)

و یا در دسامبر 1919 در کنگره کمون ها و آرتل ها می گوید: ما می دانیم که اکنون نمی توانیم نظام سوسیالیستی را معمول داریم. اگر حتی در دوران فرزندانمان و شاید هم در دوران نوه هایمان چنین نظامی در کشور ما مستقر گردد باز خوب خواهد بود. (7)

که متأسفانه دیدیم در در روسیه چنین نشد، و نوه های او دوباره اسیر وجه تولیدی سرمایه داری شدند. اینکه آیا اصولاً جامعه شوروی پس از استقرار بوروکراسی استالینی یک جامعه انتقالی بود یا نه مبحث جداگانه ای است که در بخش سرمایه داری دولتی به آن خواهیم پرداخت. اگرچه لنین بارها به دوران دیکتاتوری پرولتاریا و جامعه انتقالی اشاره کرده ولی هیچکس بهتر از ارنست مندل جامعه انتقالی را تئوریزه نکرده است. از دیدگاه مندل هر جامعه انتقالی دارای فرماسیون خاص خودش است. این جا باید تاکید کنم که نباید فرماسیون و وجه تولید را یکی فرض کنیم. اختلاف اصلی بین این دو این است که وجه تولید در مقایسه با فرماسیون انتقالی

سوسیالیسم در یک کشور

دارای ثبات ساختاری است. ما در طول تاریخ چندین بار به این جوامع در حال گذار برخوردیم. در قرن 4 تا 7 میلادی اروپا شاهد این جوامع در حال گذار از برده داری به فئودالیسم و در قرن 15 تا 17 در هلند و انگلستان و ایتالیا جوامع در حال گذار از فئودالیسم به سرمایه داری بوده است. در این جوامع در حال گذار پیروزی نو بر کهنه هنوز تضمین شده نیست و همواره احتمال بازگشت به وجه تولید کهنه وجود دارد. عناصر کهنه و نو در کنار هم وجود دارند. تا زمانی که نو به طور کامل بر کهنه پیروز شود آنگاه دوره انتقال خاتمه می گیرد. مندل بر این اعتقاد است که بر خلاف جوامع انتقالی پیشین در جامعه انتقالی از سرمایه داری به سوسیالیسم آگاهی نقش بسیار مهمی در هدایت جامعه به سوسیالیسم ایفا می کند. یک اختلاف دیگر این جامعه با جوامع دیگر انتقالی در این است که چون در سوسیالیسم طبقات از بین می روند بورژوازی با شدت و حدت بیشتری نسبت به مقاومتی که فئودال ها در برابر بورژوازی کردند در برابر دولت کارگری مقاومت خواهد کرد. اگر فئودال می توانست با تمکین کردن به دولت بورژوا به بورژوا تبدیل شود در شرایط گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم، سرمایه دار مجبور است بین کارکن زحمتکش و تلاش برای بازگشت سرمایه داری یکی را انتخاب کند. دیکتاتوری پرولتاریا دقیقاً در همین راستا معنی می دهد. یعنی عقیم کردن فعالیت های بورژوازی در جهت بازگرداندن بساط استعمار.

2- سوسیالیسم و دموکراسی

هم دموکراسی و هم دیکتاتوری مقولاتی هستند متعلق به جامعه طبقاتی. بنابراین این صحبت از دموکراسی در جامعه بی طبقه سوسیالیستی حرف بی ربطی است. دموکراسی بورژوازی اگرچه نسبت به نظامات قرون وسطایی یک پیشرفت عظیم محسوب می شد ولی همواره یک فریب و جعل کاری بوده است. این دموکراسی در خدمت بورژوازی و بر ضد کارگران عمل کرده است. آن کسانی که از دموکراسی خالص و محض سخن می گویند سعی می کنند ماهیت طبقاتی دموکراسی را مستور کنند. آن چه در تاریخ دیده شده است دموکراسی بورژوازی است که جانشین فئودالیسم می شود و دموکراسی پرولتری است که در دوران انتقال جانشین دموکراسی بورژوازی می شود. دموکراسی کارگری از طریق شوراهای کارگری، دهقانی و محلات عمل می کند.

بر خلاف پارلمانتراریسم بورژوازی در دموکراسی کارگری نمایندگان قابل عزل هستند. شوراهای کارگری بر عملکرد نمایندگان خود نظارت می کند. بدیهی است آنچه در دوران استالین در شوروی و بعد به تبع آن در کشورهای بلوک شرق به نام حکومت کارگری عرضه شد هیچ ربطی به دموکراسی پرولتری نداشت و در مقابل آن بود. در این کشور ها کادر های حزب دستور های رهبری را به توده ها القا می کردند. و نتیجه آن شد که دیدیم. جدا شدن کاریدی از کار فکری و ایجاد اقلیتی که از قبل ارزش اضافی تولید شده توسط کارگران برای خود و خانواده شان امکانات رفاهی فراهم کردند. یا به عبارت بهتر سرمایه داری را به شکل دولتی آن احیا کردند.

رزا لوکزامبورگ هنگامی که در زندان بود جزوه ای نوشت به نام "انقلاب روسیه". در این جزوه رزا برخورد انتقادی می کند با رهبران حزب بلشویک یعنی لنین و تروتسکی. بر طبق نظر رزا، شرایط سخت بین المللی و فشار های ارتجاع داخلی سیاست هایی را به حزب بلشویک تحمیل نموده است. اجرای این سیاست ها نباید به عنوان جمع بندی و رهنمود به

کارگران دیگر کشور ها توصیه شود. لوکزامبورگ ضمن اشاره به رابطه دیالکتیکی دموکراسی و دیکتاتوری پرولتری بر ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا تاکید می کند. رزا، بر این مهم پای می فشرده که دیکتاتوری پرولتاریا، دیکتاتوری کل طبقه است و نه دیکتاتوری یک حزب یا گروه. این به معنای عمومی ترین شکل حکومت بر اساس شراکت فعال و محدود ناپذیر توده های مردم است.

این دیکتاتوری باید کار یک طبقه باشد و نه یک اقلیت کوچک از رهبرانی که به نام طبقه عمل می کنند. یعنی باید آنرا قدم به قدم در مشارکت فعال توده ها جستجو کرد. این دموکراسی باید تحت نفوذ توده ها باشد و از طریق فعالیت های کامل عمومی کنترل شود. و در نتیجه گسترش آموزش سیاسی در بین توده های مردم بدست می آید. (8)

کوتاه سخن آنکه همانطور که لنین گفته بود این دیکتاتوری میلیون ها بار دموکراتیک تر از دموکراسی بورژوازی است.

تئوری سوسیالیسم در یک کشور

بوخارین و استالین تدوین کنندگان تئوری سوسیالیسم در یک کشور بودند. تا قبل از آن همه تئوریسین های برجسته حزب همچون لنین، تروتسکی، زینویف و بوخارین بر این عقیده بودند که اگرچه امکان پیروزی پرولتاریا در محدوده یک کشور وجود دارد ولی دست یابی به سوسیالیسم و ساختمان موفقیت آمیز آن بدون همکاری پرولتاریای جهانی میسر نیست. سه ماه بعد از فوت لنین در 1924 استالین در جزوه ای که منتشر می کند به درستی چنین می گوید:

برای برانداختن سلطه بورژوازی، کوشش و تلاش یک کشور کافی است. تاریخ انقلاب ما گواهی بر این ادعاست. اما برای پیروزی نهایی سوسیالیسم، برای سازمان دهی سوسیالیستی تولید، کوشش یک کشور بخصوص کشوری دهقانی مثل ما کافی نیست. برای نیل به این هدف ما به تلاش های پرولتاریای چندین کشور پیشرفته احتیاج داریم. (9)

استالین و بوخارین در همان سال ناگهان بر خلاف حرف ها و اعتقادات پیشین خود تئوری "سوسیالیسم در یک کشور" را مطرح کردند. برای تنویر کردن این تئوری آنها پس اشاره به مشخصات جغرافیایی روسیه در بهره وری از منابع طبیعی، انرژی، و نیروی انسانی به دو چیز توسل جستند. یکی قانون انکشاف نابرابر سرمایه داری و دیگری مقاله لنین تحت عنوان "در پاره شعار ایالات متحده اروپا" که در سال 1915 منتشر شده بود.

نتیجه گیری صحیح از قانون انکشاف نابرابر سرمایه داری این است که کشور ها با آهنگ های گوناگونی رشد می کنند، لذا در روند این رشد به هم وابسته تر می شوند. انقلاب سوسیالیستی تنها می تواند در رویه ملی آغاز شود. ولی ساختن سوسیالیسم در یک کشور ناممکن است. اقتصاد جهانی یا پیوند دادن کشور ها و قاره هایی که در رویه های مختلف انکشاف قرار دارند یک نظام وابستگی متقابل بین آنها ایجاد می کند. این نظریه که توسط بوخارین و استالین و با تفسیر سفسطه آمیز از جملاتی از لنین و تفسیر غلط از قانون انکشاف نابرابر تهیه شده بیانگر نفوذ و منافع قشر خرده بورژوازی ای بود که در دستگاه دولتی و حزب بلشویک به طور روز افزونی رشد می کرد. این تئوری دید تنگ نظرانه و ملی گرایانه فشری از جامعه را منعکس می کرد که خواستار وضع موجود بود و از چشم انداز جنگ ها و انقلاب ها در هراس بود. اپوزیسیون چپ در سال 1926 این متمم را به پلنوم کمیته مرکزی حزب در رابطه با سوسیالیسم در یک کشور پیشنهاد کرد.

تصمیم شتاب زده

اخیراً "اطلاعیه ای تحت عنوان "نامه سرگشاده کارگران به وزیر کار و امور اجتماعی" توسط هیئت موسسان سندیکاهاى کارگری تهیه و پس از امضاء برخی از تشکل های کارگری از جمله کمیته پیگیری ایجاد تشکل های آزاد کارگری در تاریخ 1386/2/10 منتشر شده است.

بدین وسیله ما اعلام می داریم به رغم اینکه نامه سرگشاده به امضای کمیته پیگیری ایجاد تشکل های آزاد کارگری رسیده است. اما به هیچ وجه منطبق بر مواضع کمیته پیگیری نمی باشد. و صرفاً "بدلیل اشتباهاتی که در پائین توضیح داده می شود امضاء شده است.

نامه سرگشاده مورد اشاره بدون اطلاع و تبادل نظر با کمیته پیگیری... تهیه و در آخرین لحظات خواستار امضای کمیته پیگیری شده اند و این در حالی بوده که اعضای شورای نمایندگان کمیته پیگیری جهت تدارک مراسم اول ماه می در گیر بودند که امکان تشکیل جلسه، بحث و بررسی پیشنهاد فوق را جهت تصمیم گیری نداشتند. البته چند تن از نمایندگان کمیته پیگیری شتابزده تصمیم به امضای نامه سرگشاده گرفتند و اکنون خود نیز به این اشتباه واقف شده اند.

تاکید می شود، ما اعتقاد داریم بر اساس تجربیاتی که در مبارزه با کارفرمایان در محیط های کاری داشته ایم "حق گرفتاری است نه دادنی"، تا به این روز در هر کارخانه ای که کارگران تلاش کردند که از طریق صرفاً در خواست، مطالبه ای را بدست بیاورند. نه تنها موفق نشدند بلکه فشار بیشتری بر آنها وارد شده است و بر عکس، هر زمانی که با اعتراض و اتحاد خواستار حق خود بودند آن را بدست آورده اند.

بنابراین در خواست کردن از وزیر کاری که به تمامی مطالبات طبقه کارگر اشراف دارد با این حال دقیقاً در مقابل مطالبات کارگران ایستاده، اشتباه محض است. برای اثبات این ادعا کافی است به ضدیت وزارت کار با مطالبات کارگران شرکت واحد ویا به رسمیت شناختن و حمایت از قراردادهای موقت (که چیزی جزء بردگی کارگران نیست) اشاره کرد.

کمیته پیگیری ایجاد تشکل های آزاد کارگری
1386/2/11

اگر ما فکر کنیم می توانیم در محیط سرمایه داری با آهنگ دلخواه به سمت سوسیالیسم حرکت کنیم این یک اشتباه اساسی خواهد بود. حرکت به سمت سوسیالیسم تنها زمانی تضمین خواهد بود که فاصله ای که بین صنعت ما و صنعت دنیای پیشرفته سرمایه وجود دارد مدام کاهش یابد نه اینکه افزایش یابد. (10)

اپوزیسیون چپ در جزوه ای که به طور غیر قانونی در سال 1927 منتشر کرد همچنین از عقب ماندگی اتحاد شوروی در مقایسه با کشورهای صنعتی اظهار نگرانی می کند. در این جزوه به درستی ادعا می شود که پس از اتمام این برنامه های 5 ساله متوالی دنیای پیشرفته سرمایه داری بسیار از شوروی جلو تر خواهد بود. پس از تسلط استالین بر حزب و غیر قانونی شدن اپوزیسیون چپ اعضای آن مورد تعقیب قرار گرفتند. از جمله مورخ و اقتصاد جوان و بسیار با استعداد سولنتز که در مورد قانون ناموزون انکشاف سرمایه داری از دیدگاه مارکس مقاله تحقیقی نوشته بود. سولنتز زیر شکنجه های بوروکراسی استالینی به جرم عضویت در اپوزیسیون چپ در زندان کشته شد. بررسی مفصل تر این قانون را برای فصل بعد می گذارم. این جا مختصراً اشاره کنم که پی آمد این تئوری سوسیالیسم در یک کشور حزب کمونیست هم در سیاست داخلی و هم در سیاست خارجی هرچه بیشتر به راست گرانید. در عرصه داخلی به جای تکیه بر شرکت هرچه وسیع تر کارگران در امر تولید و توزیع بر بازدهی کار از طریق ایجاد رقابت بین کارگران اصرار شد. در همین راستا استخائویسم (11) مورد پذیرش حزب قرار گرفت. بر طبق این سیاست پاداش به کارگران نه بر اساس ساعات کار بلکه بر اساس کار انجام شده اختصاص می یابد. در سیاست خارجی کمینترن و احزاب کمونیست تبدیل شدند به اسلحه کمکی. از این به بعد احزاب کمونیست وظیفه داشتند استراتژی و تاکتیک خود را نه بر اساس مصلحت مبارزه طبقاتی کشور خود بلکه بر اساس صلاح و مصلحت حزب مادر تعیین کنند. در فصل بعد در مورد نتایج فاجعه بار این سیاست در رابطه با فرقه دمکرات آذربایجان، حزب کمونیست یونان، حزب کمونیست چین و جنگ داخلی در اسپانیا توضیح خواهیم داد.

صادق افروز

منابع:

1. مارکس نقد برنامه گوتا
- 2- پاسخ رفیق رشید. دسامبر 2006
- 3- لنین. درود بر کارگران مجارستان. کلیات صفحه 689
- 4- لنین. اقتصاد و سیاست در عصر دیکتاتوری پرولتاریا. کلیات صفحه 715
- 5- لنین. سخنرانی در کنگره کارگران حمل و نقل کشوری. کلیات صفحه 793
- 6- لنین. گزارش به کمیته اجرایی
- 7- لنین. سخنرانی در کنگره کمون ها و آرتل ها. کلیات صفحه 722
- 8- رزا لوکزامبورگ. انقلاب روسیه
- 9- استالین. اصول لنینیسم
- 10- ترنسکی. انقلاب خیانت شده
- 11- استخائویسم. تشویق کارگران برای افزایش تولید بر اساس بازدهی و نه ساعات کار

* دیدگاه *

جنگ منابع،

پروژه آمریکا در خاورمیانه و موقعیت اسرائیل



یونس پارساباناب

- بخش اول -

داشتند ولی ماهیتا همگی بر اساس استثمار و غارت کشورهای غیراروپایی و اخذ و صدور منابع طبیعی آنها به کشورهای اروپایی بود. بررسی قیاسی روند استعمارسازی اسپانیولی‌ها در آمریکای لاتین، بلژیکی‌های در کنگو (کین‌شاسا)، رواندا و بروندی این امر را به خوبی نشان می‌دهد. اسپانیولی‌ها بعد از تسخیر پرو با استفاده از یک نظام سنتی رایج در آن کشور به اسم "میتا" هزاران هزار پرونی را در معادن نقره به کار گماشته و باعث مرگ دردناک آنان از مسمومات مرکوری گشتند. بلژیکی‌ها بعد از تسخیر مستعمرات خود در آفریقای مرکزی توتسی‌ها را به مقامات عالی‌رتبه‌ی دولت مستمره‌ی خود گمارده و از آنها در جهت استثمار هوتوها استفاده کردند. همانطور که می‌دانیم بعد از استقلال رواندا و بروندی در آغاز دهه‌ی 1960 نخبگان دیکتاتور توتسی در آن کشورها به حاکمیت رسیده به ستم علیه هوتوها ادامه دادند. اختلافات موجود به رشد رعب و تنفر کمک کرده و بالاخره بعد از سی سال به جنگ‌های خانمان‌سوزی بین این ملیت‌ها در دهه‌ی 1990 منجر گشتند.

پروسه‌ی استخراج منابع طبیعی در عصر حاضر نیز عموماً به قهر و جنگ ختم می‌شود. در سال 1997، دو نفر محقق بعد از بررسی و تحلیل اوضاع اقتصادی 95 کشور در دوره‌ی 1970-90 به این نتیجه رسیدند که میزان وابستگی هر کشوری به صدور منابع طبیعی رابطه‌ی نزدیک با عقب‌ماندگی و توسعه‌ی اقتصادی آن کشور دارد. 2. محقق دیگری به اسم پال کولی‌یر طی یک تحقیق به این نتیجه رسید که 54 جنگ داخلی که در دوره‌ی 1965-99 در کشورهای مختلف جهان به وقوع پیوستند، رابطه‌ی نزدیک پدیده‌ی جنگ را با منابع طبیعی نشان می‌دهند. 3. کمپانی‌های فراملی برای دستیابی به منابع طبیعی به این جنگ‌ها دامن می‌زنند. در سال‌های 1965 تا 1999، جنگ‌های مختلف در جهان که عمدتاً جنگ‌های داخلی بودند، توسط فراملی‌های بزرگ در کشورهای صاحب نفت، الماس، مس، کوبانو، کوبا و... دامن زده شده و حمایت شده‌اند. در کشورهایی که صاحب این منابع مهم نیستند، درصد وقوع جنگ داخلی یک درصد و در کشورهایی که دارای این مخازن هستند احتمال جنگ داخلی بیشتر از بیست درصد در عرض یک سال است.

در این جنگ‌ها بیشتر از 90 درصد تلفات انسانی، غیرنظامی‌ها هستند. تا آغاز قرن بیستم، نود درصد تلفات، سربازان بودند. این نوع جنگ‌های "سنتی" امروزه به ندرت اتفاق می‌افتد. آنچه که عادی و "نورمال" محسوب می‌شود جنگ‌ها برای منابع با تلفات غیرنظامی است. 4. بطور نمونه، تاریخ معاصر کشورهای نفت‌خیز آفریقا مثل نیجریه، گابن، سودان، کنگو (برازاویل) و... پر از کودتاها، حکومت نظامی‌ها، دیکتاتوری‌ها و... بوده و از 1960 به این سو میلیون‌ها انسان از گرسنگی، مرض، بی‌امنیتی و قحطی در این کشورها به خاطر جنگ‌های مختلف بر سر تصاحب منابعی چون نفت، الماس، مس و دیگر منابع از بین رفته‌اند. در کشور کنگو (کین‌شاسا)، یکی از حاصل‌خیزترین کشورهای جهان، در طول چهل سال گذشته به ویژه در سال‌های 2000-2007، نیروهای نظامی دوازده کشور هم‌جواری با حمایت کمپانی‌های فراملی جنگ‌های گوناگونی را در مناطق مختلف آن کشور برای کسب و استخراج طلا، الماس، چوب، مس، کوبالت و کولتان برپا ساخته‌اند که امروز به عنوان «جنگ جهانی اول آفریقا» معروف گشته است. 5. بر این که کشور کنگو (برازاویل) چهارمین کشور حاصلخیز نفت در آفریقا (بعد از لیبی، نیجریه، گابن و الجزایر) محسوب می‌شود ولی قرض خارجی آن بخاطر استثمار منابع نفتی آن کشور توسط "الفاکی‌تان" کمپانی نفتی فرانسه و فساد مالی

درآمد

بعد از حمله‌ی نظامی آمریکا به عراق در آغاز بهار 2003، نظرات متنوع و گوناگونی درباره‌ی علت این حمله و جنگ از طرف محققین و نویسندگان مطرح گشته و مورد بحث و مناظره قرار گرفتند که هریک از آنها قابل تفحص و شایسته‌ی بررسی‌های عمیقی هستند. بعضی از این محققین مثل ریچارد پول و ویلیام کریستول، که معروف به ننوکان‌ها شدند، ادعا می‌کنند که حمله‌ی آمریکا و اشغال عراق به خاطر وجود «تسلیحات کشتار دستجمعی»، «مبارزه علیه تروریسم بین‌المللی» و «استقرار» دمکراسی" بعد از "تغییر رژیم" در عراق است.

بعضی از نویسندگان و صاحب‌نظران شاخص مثل کور ویدال و چلمرز جانسون، علت را اساساً در جوهر امپریالیسم و خواست هیئت حاکمه‌ی آمریکا در جهت تسلط بر جهان و ایجاد امپراطوری جهانی سرمایه می‌بینند. تعداد دیگری از صاحب‌نظران مثل نوام چامسکی و بخشی از نویسندگان مارکسیست مجله‌ی "مانتلی ریویو" بر آن هستند که هدف آمریکا و ننوکان‌های حاکم از حمله به عراق کسب هژمونی نفتی در خاورمیانه برای دیکته کردن سیاست‌های جهانی‌اش به متحدین خود از یک سو و جلوگیری از نفوذ روسیه و "محاصره‌ی چین" از سوی دیگر است.

در این نوشته بعد از بررسی کوتاه پیشینه‌ی جنگ بر سر منابع طبیعی در تاریخ نظام جهانی سرمایه و پروژه‌ی آمریکا در خاورمیانه و نقش اسرائیل در اجرای آن، به چند و چون مبارزات و مقاومت مردم در اکناف جهان علیه قدر قدرتی و سیاست‌های "پیشگیرانه"، "تک‌محوری" و "یک جانبه‌ی آمریکا می‌پردازیم.

پیشینه‌ی جنگ بر سر منابع در تاریخ

در تاریخ پانصد ساله‌ی سرمایه‌داری همیشه یک رابطه‌ی نزدیک بین جنگ و منابع طبیعی وجود داشته است. استعمارگران کهن در جستجوی کسب منابع در جهت فروش در کشورهای اروپایی عمدتاً از طریق تهاجم و جنگ به تسخیر کشورهای غیراروپایی به منزله‌ی مستعمرات خود دست می‌زدند. با اینکه ویژگی‌های پروسه‌ی مستعمره‌سازی توسط استعمارگران کشورهای اروپایی با هم دیگر تفاوت

جنگ منابع، پروژه آمریکا در خاورمیانه و موقعیت اسرائیل

و ارتش‌اء رایج به شش میلیارد و چهارصد میلیون دلار می‌رسد.

در آنگولا، جوزف ساویمبی با حمایت قدرت‌های خارجی در آخرین دهه‌های دوره "جنگ سرد" نزدیک به 4 میلیارد دلار از فروش الماس، عاج و دیگر منابع طبیعی به دست آورد. در همان دوره (1970-91) یک میلیون نفر از جمعیت ده میلیونی آنگولا در جنگ داخلی کشته شده و از هر پنج کودک، یکی تا اولین سال تولد خود از این جهان رخت بریست، و چهل درصد جمعیت بی‌خانمان و آواره گشتند. در مدت بیست سال تمامی درآمدها از فروش نفت و دیگر منابع طبیعی آنگولا بین کمپانی‌های فراملی و جوزف ساویمبی تقسیم گشته و در بانک‌های اروپایی و آمریکایی ذخیره شده و هیچوقت در داخل آنگولا مصرف نشدند. نه تنها درآمدهای حاصله از نفت آنگولا به تاراج رفت بلکه آنچه که برای مردم رسید کشتار، فقر و مرگ و میر و عدم امنیت بود که از پی‌آمدهای آتی هر جنگ داخلی است. امروز شرایط کشوری که دارای منابع عظیم طبیعی هستند چندان تفاوتی با آنگولای دهه‌های 1970 و 1980 ندارند. در لیبیا (بر سر الماس)، در دارفور سروان (بر سر نفت) و در سیرالئون (بر سر الماس) جنگ‌های داخلی هزاران هزار کشته و میلیون‌ها انسان را هر سال بی‌خانمان و آواره می‌سازند. در عوض به شکرانه‌ی این جنگ‌ها کمپانی‌های بزرگ فراملی چون اکسان- موبیل، شوران- تکراکو و . . . به تاراج این منابع ادامه می‌دهند.

هر جا که منابع طبیعی برای تاراج موجودند کمپانی‌های فراملی نیز با حمایت بانک جهانی حضور دارند. سیاست‌های بانک جهانی عمدتاً این تاراج‌ها را مورد توجیه قرار داده و به رابطه‌ی فساد و ارتشاء، جنگ داخلی و فقر با کمپانی‌های فراملی سیمای مشروع بین‌المللی می‌دهد. بدون تردید رابطه‌ی جنگ‌های داخلی با منابع طبیعی و فقر و ناامنی ناشی از این جنگ‌ها فقط به قاره‌ی آفریقا محدود نمی‌گردد. در دوره‌ی پنجاه و شش ساله‌ی "جنگ سرد" (1947-91) دولت آمریکا در حمایت از کمپانی‌های فراملی آمریکایی دست به یک رشته کودتاهای خونین نظامی به ترتیب در کشورهای ایران (1953)، گواتمالا (1954)، تایلند و پاکستان (1958)، کنگو (1960)، عراق (1963)، اندونزی (1965)، آرژانتین (1967)، کامبوج (1970) و شیلی (1973) زد که منابع طبیعی آن کشورها را با استقرار رژیم‌های فاسد، دیکتاتور و وابسته در معرض تاراج کمپانی‌های فراملی و طبقات بورژوا- کمپرادور آن کشورها قرار داد.

پرونده‌ی کودتای نظامی و استقرار رژیم سوهارتو در اندونزی نه تنها جنگ داخلی خونین (که در عرض دو سال و نیم (67-1965) صد هزار نفر قتل عام شدند) را موجب گشت بلکه با استقرار یک رژیم کمپرادور، فاسد و دیکتاتور موجب جنگ‌های داخلی خونینی گشت که تاکنون ادامه دارد. دولت مرکزی در جاکارتا در سال 1975 طی یورش به جزیره تیمور شرقی که مردم‌اش خواهان خودمختاری ملی بودند، به قتل‌عام مردم آن جزیره پرداخت. در طول دهه‌ی 1980 دولت مرکزی با تهاجمات نظامی خود مردم ایریان (پاپوا) را که خواهان حق تصاحب بر منابع طبیعی خود (طلا و مس) بودند را از دم تیغ گذرانده و بخش اعظم آن جزیره را با خاک یکسان کرد. در سال‌های اخیر (2000-2006) دولت مرکزی

سیاست‌های تهاجمی و سرکوبگرانه‌ی خود را به ایالت اچه (در منطقه‌ی شمالی جزیره‌ی سوماترا) که دارای معادن نفت و گاز طبیعی است، گسترش داده است. در این جنگ‌ها و تهاجمات نظامی، دولت مرکزی اندونزی (در جاکارتا) از حمایت بی‌دریغ فراملی‌ها به ویژه شرکت نفتی اکسان-موبیل و بانک جهانی برخوردار بوده است.

حمله‌ی نظامی آمریکا به عراق در آغاز بهار 2003 که منجر به ویرانی بغداد و دیگر شهرهای زیبا و تاریخی عراق گشته و جنگ داخلی خاتمان‌سوزی را در آن کشور باعث گشت به خاطر ایجاد هژمونی نفتی در خاورمیانه توسط ننوکان‌های حاکم در کاخ سفید بود. سیطره بر نفت و ادامه‌ی جریان و سیر آن از خلیج فارس از طریق تنگه‌ی هرمز یکی از پایه‌های اصلی سیاست خارجی آمریکا از سال‌های پایان جنگ جهانی دوم تاکنون محسوب می‌شود. علیرغم انکار دولت‌مردان آمریکایی، پروژه و عملکرد آمریکا در خاورمیانه به دور توسعه و سیطره‌ی کامل بر منابع نفتی آن منطقه می‌چرخد. دوسوم نفت جهان در خاورمیانه به ویژه در عراق و ایران، که "محور نفتی" محسوب می‌شوند، قرار دارد. ادعای هینت حاکمه آمریکا مبنی بر کاهش وابستگی آمریکا به نفت خاورمیانه و شعار «جنگ علیه تروریسم» پوشش‌هایی در جهت پنهان ساختن هدف اصلی حاکمین کاخ سفید از انظار عمومی است: تسلط بر جهان از طریق ایجاد هژمونی نفتی. این هدف اصلی در اسناد امنیت ملی آمریکا و به طور غیرمستقیم در متن «دکترین بوش» ذکر شده است. در دوره‌ی ریاست جمهوری جورج بوش پدر (1986-91) وزارت امور دفاع به ریاست دیک چینی نوشته‌ای در مورد استراتژی جهانی تهیه کرد که در آن وظیفه‌ی ماموریتی آمریکا به شرح زیر فرموله شده بود:

«اقتناع رقبای بالقوه (به احتمال قوی چین، هندوستان، برزیل و . . .) که احتیاجی ندارند نقش بزرگ و سیاست تهاجمی مهمی در جهت حفظ منافع مشروع خود اتخاذ کنند. زیرا آمریکا از منافع آنان دفاع خواهد کرد. پس سیاست آمریکا باید بر اساس این اصل باشد که آنها را تشویق کند رهبری آمریکا را به چالش نطلبیده و از براندازی نظم سیاسی و اقتصادی موجود پرهیز کنند.» هینت حاکمه‌ی آمریکا به ویژه ننوکان‌ها به شدت اعتقاد دارند که کنترل جهان از طریق تسلط بر منابع اصلی میسر می‌گردد.

با تسلط بر منابع انرژی جهان و با وجود قدرت و تفوق نظامی بلامنازع، آمریکا بالقوه قادر است که از طریق کنترل سیر و حرکت نفت، گاز طبیعی و دیگر منابع انرژی هر کشوری را مرعوب و مطیع خود سازد. این پروژه ضرورتاً ساخته و پرداخته‌ی ننوکان‌های حاکم نبوده و سابقه‌ی شکل‌گیری و توسعه‌ی آن به دوران رئیس‌جمهوری نیکسون در اواخر دهه‌ی 1960 و حتی به دوره‌ی بعد از پایان جنگ جهانی دوم (50-1945) می‌رسد. دوره‌ای که در آن آمریکا به عنوان یک قدرت جهانی در صحنه‌ی سیاسی بین‌المللی ظهور کرد و در حال حاضر ننوکان‌ها می‌خواهند آن را عملی ساخته و پیاده سازند.

شایان توجه است که آمریکا برخلاف ادعاهای طرفداران نظام، یک کشور تک حزبی است. این حزب به طور رسمی و تاریخی به دو جناح دمکرات‌ها و جمهوری‌خواهان تقسیم شده است. هر دو بدون تبعیض از منابع مالی فراملی‌ها برخوردار بوده و هر دو بدون قید و شرط به "مقدس" بودن مالکیت شخصی و انباشت نامحدود سرمایه و ثروت و قانون اساسی آمریکا ایمان داشته و لاجرم تفاوت ماهوی با همدیگر ندارند. کسب هژمونی نفتی در خاورمیانه توسط آمریکا خواست و هدف هم دمکرات‌ها و هم جمهوری‌خواهان است. در نیمه‌ی

جنگ منابع،

پروژه آمریکا در خاورمیانه و موقعیت اسرائیل

جنایات جنگی هینت حاکمه‌ی آمریکا حتی اگر موقتی هم که شده، لبیک گویند. این احتمال چهار سال پیش در جریان تدارک و حمله به عراق حتمیت یافت. ولی فضای کنونی عراق به روشنی نشان می‌دهد که بهای کسب هژمونی بر انرژی سوخت به غایت گران بوده و با دادن خون و تلفات و فرورفتن در باتلاق سیاسی و نظامی همراه است.

چهار سال پیش رژیم بوش در آغاز بهار 2003 با حمله‌ی نظامی به عراق، خواست جهانیان را از طریق کسب یک "پیروزی ضرب‌العجلی" به "حیرت" و "تعجب" وادارد. ولی آنچه که مردم را به حیرت و تعجب انداخت مقاومت مردم عراق علیه تجاوز و اشغال نظامی عراق توسط نیروهای نظامی آمریکا بود. امروز بعد از چهار سال شکست نظامی و سیاسی آمریکا در عراق، 65 درصد آمریکایی‌ها مخالف جنگ بوده و 74 درصد آن‌ها جنگ عراق و پی‌آمدهای ناشی از آن منجمه افزایش قیمت بنزین، را مستقیماً به گردن فرامی‌های نفت و رژیم بوش می‌اندازند.

اکثریت مردم در آمریکا دیگر معتقد نیستند که جنگ عراق به خاطر مبارزه علیه تروریسم و یا به جهت کمبود و کمیابی مواد سوختی بوده است. بلکه مردم عموماً اعتقاد پیدا کرده‌اند که علت اصلی حمله‌نظامی به عراق تسلط بر منابع نفتی خاورمیانه در جهت تامین بقای "رهبری" بلامنازع آمریکا بر ژاپن و اروپاست. اگر در دوره "جنگ سرد" هینت حاکمه آمریکا تحت شعار مبارزه علیه "کمونیسم بین‌المللی" توانست نزدیک به نیم قرن (1947-91) این رهبری را در "جهان غرب" اعمال کند، امروز همان رژیم تلاش می‌کند که تحت شعار "مبارزه علیه تروریسم" آن مقام را حفظ کند. روشن است که این دفعه، هینت حاکمه آمریکا از آن موقعیتی که در دوره "جنگ سرد" بدست آورده بود، محروم شده است. عدم موفقیت آمریکا در افغانستان و عراق نشانه‌ای از این است که پروژه‌ی آمریکا برای تسلط بر جهان از طریق کسب و تامین هژمونی نفتی در خاورمیانه با مقاومت و مبارزات مردم در اکناف جهان روبرو گشته است. در اینجا بیش از این که به چند و چون این چالش‌ها بپردازیم، نگاهی اجمالی به رابطه‌ی پدیده‌ی اسرائیل به عنوان یک کشور استعمارگر در خاورمیانه و هدف آمریکا- کسب هژمونی نفتی در خاورمیانه- می‌اندازیم

ادامه دارد

پی‌نویس‌ها: I برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به این مقاله در:

<http://www.rahekargar.de>



دوم دهه‌ی 1970 وقتی که جیمی کارتر (دمکرات) رئیس جمهور آمریکا بود، سیاست آمریکا در رابطه با موقعیت استراتژیکی و نفتی خلیج فارس در سند معروف به «دکترین کارتر» فرموله شد. مطابق با این دکترین «هر تلاشی توسط نیروی خارجی در جهت کسب کنترل منطقه‌ی خلیج فارس به عنوان تهاجم علیه منافع حیاتی آمریکا محسوب گشته و طبعاً به هر وسیله‌ی ضروری منجمه نیروی نظامی دفع خواهد گشت.» بر اساس این سیاست، دولت کارتر در سال‌های آخر دهه‌ی "1970 نیروی اعزامی ضرب‌العجلی" را روانه‌ی منطقه‌ی خلیج فارس - اقیانوس هند ساخت. از آن زمان حضور همیشگی نظامی آمریکا در آن منطقه مستقر گشت. این حضور امروز بعد از گذشت سی سال در سراسر آن منطقه گسترش چشمگیری یافته است. این حضور شامل چندین پایگاه نظامی چند میلیاردی، شهرهای نظامی (که همگی دارای خانه‌های مسکونی، مغازه‌ها و رستوران‌ها، سینماها و تئاترها و . . . برای نیروهای نظامی آمریکا است) می‌شود. دولت‌مردان آمریکا، روشنفکران و ژورنالیست‌های طرفدار نظام جهانی سرمایه ادعا می‌کنند که این حضور نظامی چیزی به غیر از پروژه‌ی "جامعه‌ی جهانی" در جهت "جنگ علیه تروریسم" نیست ولی واقعیت نشان می‌دهد که حضور فعال و چشمگیر نظامی آمریکا در مناطق و سرزمین‌هایی پیدا می‌شود که آن مناطق دارای ذخایر و منابع نفت و گاز طبیعی است.

تلاش آمریکا در جهت کسب هژمونی نفتی

امروز شعار اصلی سیاست خارجی آمریکا به ویژه در خاورمیانه "جنگ علیه تروریسم" است. این شعار به عنوان یک بهانه توسط حاکمین در کاخ سفید جایگزین شعار "جنگ علیه کمونیسم" (که در دوره‌ی پنجاه و شش ساله‌ی "جنگ سرد" به عنوان یک لولوخورخوره و بهانه سرلوحه‌ی مداخلات سیاسی و نظامی و جنگ‌های ساخت آمریکا در اکناف جهان بود)، شده است. ولی نیت و هدف آمریکا هم آن زمان و هم حالا عمدتاً کسب هژمونی نفتی در مناطق استراتژیکی جهان به ویژه خاورمیانه در جهت تسلط بر جهان بوده است. هینت حاکمه آمریکا و موثلفین آن در سال‌های بعد از پایان دوره‌ی جنگ سرد (از 1991 تاکنون) یک بهانه جدیدتری را نیز به منطق سیاست جهانی خود افزوده‌اند. آنها ادعا می‌کنند که مقدار منابع طبیعی به ویژه معادن نفتی، که محدود و کمیاب هستند، با تغییر آب و هوا و "گرم‌زدگی جهانی" در آینده‌ی نزدیک محدودتر و کمیاب‌تر خواهد گشت. از هم اکنون، برنامه‌سازان جنگ‌های "ساخت آمریکا" و مقامات عالی‌رتبه "سیا" صحبت از سناریوهایی برای آینده می‌کنند که در آنها "نیاز حیاتی" آمریکا و "جامعه‌ی جهانی" (نظام جهانی سرمایه) به منابع نفتی «عروج برخوردی قهرآمیز نظامی را در اکناف جهان اجتناب‌ناپذیر خواهند ساخت»⁹. طبق این منطق دولت آمریکا بر اساس پیشگونی‌های طرفداران نظریه‌ی "تلاقی تمدن‌ها"، داشتن امتیازات و تفوق نظامی و با بهانه قرار دادن "جنگ علیه تروریسم" و "کمبود و کمیابی" منابع به جنگ‌های خود علیه مردم جهان بیش از پیش دامن خواهد زد. خیلی از آمریکایی‌ها به خاطر رعبی که رسانه‌های گروهی فرامی‌در دل آنها نسبت به "تروریسم" و "بنیادگرایی اسلامی انداخته و یا به خاطر نگرانی از اینکه "کمبود و کمیابی" مواد سوختی ممکن است باعث گردد که آنها نتوانند خانه‌های خود را در زمستان‌ها گرم نگاهدارند، احتمال دارد که به ماجراجویی‌ها و